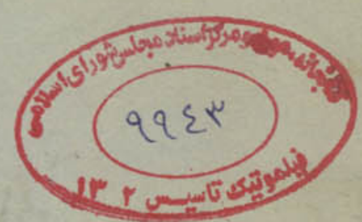
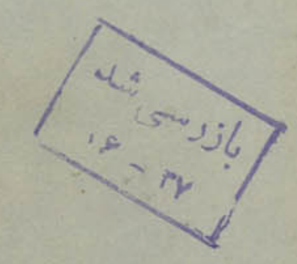
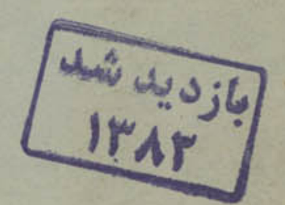
۱۲۰ ریال



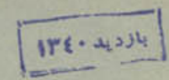
کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی
۹۹۴۳



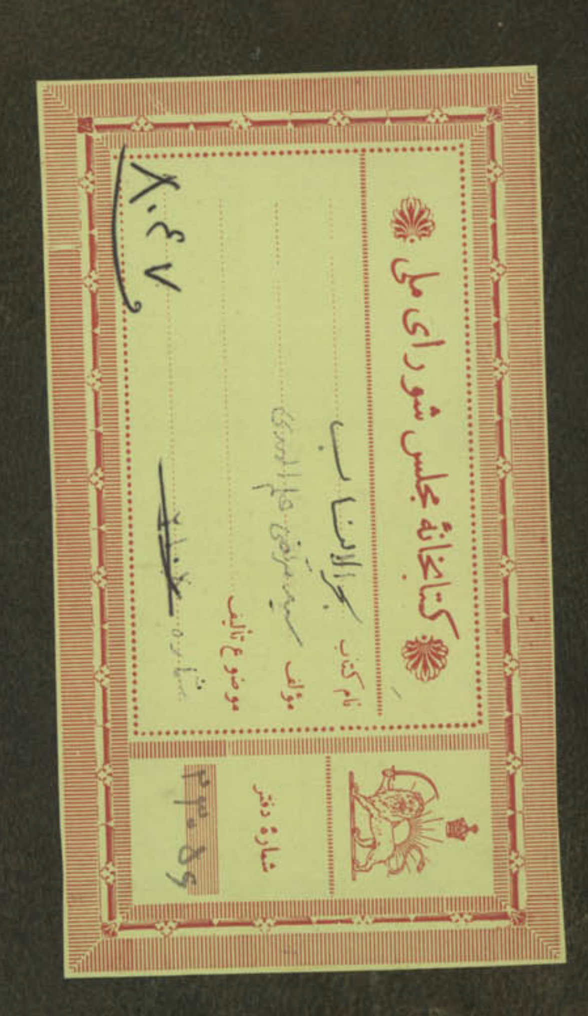
بازرسی شد



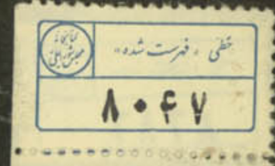
بازدید شد
۱۳۸۲



بازدید ۱۳۴۰



کتابخانهٔ مجلس شورای ملی
نام کتاب
مؤلف
موضوع تألیف
شمارهٔ دفتر
۸۰۴۷



خطی، فهرست شده
۸۰۴۷





بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الخالق البرایا والشکر للواهب العطایا والصلوة علی النبی والوصی
والبتول والسبطین والسجاد والباقر والصادق والکاظم والرضا
والتقی والنقی والعسکری والمهدی صاحب الزمان صلوات الله علیهم اجمعین
نقل است از ابو مخنف بن لوط بن یحیی خزاعی علیه الرحمه است این کتاب ات
موسوم به بحر الانساب بنام امامان و امامزاده گان از ذکور روایات
واین کتاب را جناب امام جعفر صادق بدست مبارک خود نوشته و بعضی بخط
مبارک امام حسن بوده و در مسجد اقصی ماند در ان وقت از هجرت رسول
ششصد و پنجاه و دو سه گذشته بود که حضرت سید ابو طاهر بن جعفر بن عمران بن
موسی بن امام محمد تقی این کتاب شریف را از مسجد اقصی بولایت عجم آوردند

نماند وقتی گذشت حضرت سید طاهر در شهر سبزوار رحمت ایزدی پیوست
واین کتاب بلفظ عربی بود و سید مرتضی علم الهدی فارسی کرد نام امامان
و امامزادگان و اسم شیعیان آل محمد در زبان مختصر ماند ای شیعه این
کتاب است در باب انچه گروه خارجیان در حق آل رسول صلی الله علیه واله
چه ستمها کرده که ام سلمه را است که از این حدیث بگذرد که کدام دیده
که جوی خون نبارد از برای اهل بیت که روزی صدر بدر کائنات
در مسجد نشسته بودند کسی از اصحاب حاضر نبود مگر ولی خدا خواجه عالم فرمود یا علی
بدان و آگاه باش که چون من از دنیا بیرون سفر کنم این امتان بی وفا حق مرا
فراموش نمایند اول کسیکه با تو خصومت کند ابو بکر بن ابی قحافه باشد
اما باعث فتنه و ظلم آن گمراه عمر بن خطاب باشد که قباله فدک پاره
کند و لگد بر شکم فاطمه زند چنانکه فرزندش سقط شود و تیغ بر روی فرزندان کشد
اول کسیکه با تو حرب کند معاویه علیه الهاویه و عایشه نیز با تو محاربه کند
یا علی بران سه کس لعنت باد یا علی هر کس فاطمه را بیازارد مرا آزرده هر کس
مرا بیازارد ملعون خواهد بود چنانچه حق تعالی میفرماید لعنة الله علی القوم الظالمین
چون مدت عمر تمام شود ولی خدا وصی من بر خلقان تو ای چنانچه هارون برای موسی

خلیفه و قائم مقام بود و تو نیز بعد از من مرتبه هارون را داری در جانشینی باشی
مرا و را است همچنانکه حق تعالی جامه نبوت را بمن پوشانیده جامه وصایت را
بتو خواهد پوشانید چنین روز تو ناگاه ملعونی مرده که نام او عبد الرحمن بن ملجم باشد
تو را بضرب شمشیر در مسجد کوفه شهید کند و فرزندم حسن را جعده ملعونه زهر دهد پاره
پاره جگر مبارکش از حلقش بیرون آید و فرزندم حسین را غدار چنان بکوفه طلبند
چون بزمین کربلا رسد یزید بن معاویه جماعت کفار را امر کند تا او را
شهید کنند و اولاد و اهل او را چون اسیران بدمشق در شام برند و امام سجاد را خالد بن
ملک مروان شهید کند و امام محمد باقر را هشام بن عبد الملک مروان شهید
کند و اولاد آن حضرت روی باطراف گذارند و در هر جا که ایشان را بیابند
شهید کنند و اکثر بدست حجاج شهید شوند و امام جعفر موسی کاظم را ابی عباس
شهید کند و امام جعفر صادق را منصور دوانقی شهید کند و امام رضا را مامون
الرشید شهید کند و امام محمد تقی بدست زن ام الفضل کشته شود و اولاد آن حضرت
بدست الملعون شهید شوند و امام حسن عسکری را معتصم ملعون شهید کند و او را
فرزندی خواهد بود که اسم او اسم من و کنیه او کنیه من و لقب او لقب آن
و غائب شود و بعد ظاهر خواهد شد و عالم را بنور پروردگار منور سازد و در قسمتگه

پر بود از ظلم و جور چون حضرت امیر این را شنید بسیار گریست چنانچه اهل
آسمانها همگی بدرد آمدند گفت یا رسول الله در حق فرزندان من این چنین ستم و جفا
رود که هیچ رحم در حق ایشان نخواهند کرد حضرت رسول را آب در دیده
بگردانید سر بسوی آسمان کرد فرمود الهی ملکا معبودا هر که در حق اولاد من جفا کند
تو او را از رحمت بکن

ذکر اولاد حضرت خیر البشر صلوات الله علیه

بدانکه حضرت رسالت را [illegible]
بود و اناث حضرت فاطمه و زینب و ام کلثوم و ذکور قاسم و ابراهیم پیش از پدر
فوت شدند و تربت ایشان در مدینه است و فاطمه بعد از فوت پدر هجده روز
زنده بود و به بعضی بعد شش ماه روایت کنند راوی گوید زمانیکه حضرت فاطمه علیها السلام
از مفارقت پدر بزرگوار گریه مشغول بود و چندان گریست اهل مدینه از گریه او
بجان آمدند و شکوه با امیر المومنین بردند تا آنکه برحمت پیوست و تربت
شریف او نزد تربت رسول خدا است

ذکر اولاد حضرت امیر المومنین علی ابن ابی طالب علیه السلام

چنین آورده اند که آنحضرت را بیست و هفت فرزند بود و ذکور ایشان امام حسن
و امام حسین و محمد حنفیه و عباس اصغر و محمد و ابوبکر و عثمان و عمر و سهل و زید و عبد الله
و سالم و ابراهیم و عقیل و ابو طالب و اناث ام صغری و ام کبری و فاطمه و میمونه
و رقیه و ام هانی و ام کلثوم و ام سلمه و رابعه و زینب و عائشه که امام حسن را

معاویه و خالد بن ولید علیهما اللعنة و العذاب خبر داده اند باعث انکار

از مدینه بیرون آمد کنیزی که او را ایوب خوانند هزار دینار زر سرخ داده اند که زهر

که اسما نام داشت بدو دادند تا آن حضرت را شهید کند آخر الامر او را بدرجه شهادت

رسانیدند تربت آن حضرت در قبرستان بقیع است **و حضرت امام حسین علیه السلام و ابو بکر**

و عثمان و عباس در کربلا شهید شدند و مدفون در همانجا و حکایت ایشان در جمیع کتابها مذکور است

و محمد و عون در ولایت خراسان در شهر طوس مدفونند و قیس بن مره علیه العذاب

ایشان را شهید کرد **و محمد حنفیه** در کوه عقیق غایب است و روایت کرده اند که بعد

از مختار خروج نمود و اکثری از لشکران را که همراه فرستاده بود او را در ولایت طارم شهید

کردند و تابوت او را بر پشت شتر بار کردند چرا که وصیت کرده بود که آن شتر در زمین

میسکر و تا روز قیامت و بعضی گفته اند تربت شریفش در جابلث است **عقیل**

و ابراهیم از ظلم یزیدیان در ولایت در قفا افتادند و در آن جا پناه رو و خانه ای

که همواره میگذشت چون به آن موضع در رسیدند بدست سلمی علیه اللعنة شهید شدند شیخ

ابراهیم بن نعیف و عبد المومن کلبی ایشان را از آن موضع دفن کردند و مشهدی

ساخت **زید و سالم** در ولایت یمن بموضع کند آباد شهید کردند قاتل ایشان ابو سعید

دمشقی بود و اما عبد الله **و ابو طالب** در ولایت شهریار افتادند و مدفون در آن ولایت

آخر الامر در موضع ایدرزان شهید شدند و قاتل ایشان محمد قیصر علیه اللعنة بود

ابن و سهیل در نواحی قم افتاده اند و ایشان را جراحت بسیار رسیده بود و چون نزدیک

غاری رسیدند بنالیدند که الهی ما بنده تو ایم ما را در میان غار جای ده بقدرت

حق جل و علا غار شکافته شد و ایشان در آن مکان غایب گردیدند **و دیگر اولاد امام اکبر**

ام صغری و کبری و میمونه و صفیه در شهر حلب در مسجد علی قاسم ابن ازرق ملعون

شهید کرد **و رقیه و ام سلمه** در ولایت ری افتاده اند و در شهر کوچه مشهور بسوزن گران

مسجدی بود که آن مسجد را مسجد بنا کنند می و در آن مکان چشمه بود در چشمه لطیف

دو اشقی ملعون ایشان را شهید کرد **و زینب و ام کلثوم** در شهر دمشق پیش مسجد ابن امیه در آن

جایگاه طاقی که سر مبارک امام حسین علیه السلام را در آن طاق نهاده بودند چون

سر مبارک دمی در آن مکان چکیده بود و وقتی زینب خروج کرد اهل بیت را

از کوه لبنان بیرون آورد و چون شهر دمشق رسیدند زینب خاتون

چشم بر آن جای انداخت و از غصه بیخود برحمت ایزدی پیوست و تربت وی زیر آن طاق است

و برادرزاده شهربانو شد و او را اکبر خواندند **فاطمه و رابعه و عایشه** در شهر کوفه در مسجدی که

با سنقری علیه اللعنة بدرجه شهادت رسانید **روایت** لوط بن یحیی خزاعی علیه الرحمه

که در آن زمان که یزید پلید قصد اولاد اهل بیت کرد و خانه نبوت را آراسته

خراب کرد و شجره مبارکه را که بی بهره کرد و علم سیاه بدر خانه خود نصب کرد

و خانه کعبه را باره و ناله اهل بیت خراب کرد که لعنت خدا و ائمه هدی بر او

ملائکه بر زید و متابعان او باد و در روایت وارد آمده که کسی که تابع این

ظلم شده و مرتکب این امر که در هتک حرمت آل محمد کردند چهار نفر بودند

اول ابن زیاد دوم عمر سعد سیم سنان چهارم شبث ربعی که مقدمه لشکر بودند

و شمشیر بر روی فرزند رسول خدا کشیدند و این القوم که وعده کردند که خدا از

حضرت پیغمبر را کردند ظلم اولاد او را روا داشتند راوی روایت کرده

که چون مختار خروج کرد قاتلان سید الشهدا در کوفه بودند همگی را بجهنم

بقعر فرستاد و دیگر روایت شده است که اول کسی که خروج کرد علقمه بود

و بعد شبث ملعون از ضرب تیغ مختار روی به هزیمت نهاده در کوه

پایه رستمدار در بالای دربند که رود بار علیا کنار رخوشه رود بار وطن ساخت

تا زمانی که یعقوب بن یعقوب حضرت امام موسی کاظم ع از ظلم خارجیان

مدتی در شام بسر برد و بعد از آن روی به هزیمت نهاده در کوه پایه رستمدار

افتاد و در بالای رود بار علیا رسید و اولاد شبث بن ربعی بگرد او امامزاده

در آمدند و شصت تیر به تن مبارک وی زدند تا او را شهید نمودند

تا آن زمان که ملک شاه غازی که کهترین فرزندان بزرجمهر شهسوار بود

و ملک شاه را چهار فرزند بود ملک اشرف و ملک بهمن و ملک قباد و ملک

کیخسرو و چون ولایت و الموت و رانکو کیخسرو قرار گرفت تفحص نمود تا آن طایفه را

جنگ را کشتند و بعضی که باقی که جان بسلامت بردند خرج و تکالیف بر گردن

ایشان نهاد و هر سال هزار دینار زر سرخ از ایشان جریمه گرفت روایت

میکنند از ابو مخنف که چون سید الشهدا را با جمع برادران و برادرزاده ها

جنگ شهید کردند امام سجاد بیمار بود خارجیان بعد از آن خیمه ها در آمدند و آن حضرت را

اسیر کردند و شخصی که نوفل سکعفید خواست که آنحضرت را شهید نماید

حبیب بن کبش که الحرا امیرزاده پدر و اعمام او کشتند از خدا نترسید

دست از این جوان بیمار باز دارید دنیای شیرین را گذارید تا آنکه

از کشتن باز ایستادند بعد از آن سرهای مبارک ایشان را بر نیزه کردند

و بجانب کوفه روان شدند آنگاه ابن زیاد تفحص نمود و منادی کردند که ای مردمان

اگر امام حسین را خواهید ببینید باستقبال بیرون روید آورده اند که شعبان

بدر خانه سلیمان جمع شدند و قصد کردند که ابن زیاد خروج کنند این

بگوش ملعون رسید امر کرد که آن شب سرهای مبارک شهدا را

خراب کرد و شجرهٔ مبارکه را که بی بهره کرد علم سپاه و بدر خانهٔ حرمش اقلاب
و خانهٔ کعبه را تباه و نالهٔ اهل بیت خراب کرد که لعنت خدا و ائمه هدی و ملعون
ملائکه بر زید و متابعان او باد و در روایت درست آمده که کسی که تابع این
ظلم شده و مرتکب این امر که مدت هشت حضرت آل محمد کردند چهار نفر بودند
اوّل ابن زیاد دوم عمر سعد سیم سنان چهارم شبث ربعی که مقدمهٔ لشکر بودند
و شمشیر بر روی فرزند رسول خدا کشیدند و ابن آن قوم که و عقب شدند که خدا اذیت
حضرت پیغمبر را کردند ظلم اولاد او روا داشتند را روایت کرده
که چون مختار خروج کرد قاتلان سید الشهدا در کوفه بودند همگی را بجهنم
بقعر فرستاد و دیگر روایت شده است که اوّل کسی که خروج کرد علقمه بود
و بعد سنان ثالث شبث ملعون از ضرب تیغ مختار روی بهزیمت نهاده در کوه
پایه رستمدار در بالای در بندک رود بار علیا بکنار چشمه رود بار در طرف حتش
تا زمانیکه یعقوب بن یعقوب حضرت امام موسی کاظم ع از ظلم خارجیان
مدتی در شام ببرد و بعد از آن روی بهزیمت نهاده در کوه پایه رستمدار
افتاد در بالای رود بار علیا رسید اولاد شبث بن ربعی بکرد اما مرا ده
در آمدند و هشت تیر به تن مبارک وی زدند تا او را شهید نمودند

تا آن زمان که ملک شاه غازی که کهترین فرزندان یزدجرد شهریار بود
و ملک شاه را چهار فرزند بود ملک اشرف و ملک بهمن و ملک قباد و ملک
کیخسرو چون ولایت دار المرز بملک کیخسرو قرار گرفت بفرمود تا آن طایفه را
جملگی را بکشتند و بعضی را باقی که جان بسلامت بردند خرج و تکالیف بر گردن
ایشان نهاد و هر سال هزار دینار زر سرخ از ایشان جریمه گرفتندی روایت
میکنند از ابومخنف که چون سید الشهدا را با جمیع برادران و برادرزادها
جملگی شهید کردند امام سجاد بیمار بود خارجیان بدرون خیمها در آمدند و اهل حرم را
اسیر کردند و شخصی که نوفل میگفتند خواست که آنحضرت را شهید نماید
حبیب بن کبش کف الحمرا مرا ده بدر و اعمام او کشتند از خدا بترسید
دوست از این جوان بیمار باز دارید دنبال شیرین را گذارد تا آنکه
از کشتن باز ایستادند بعد از آن سرهای مبارک ایشان را بر نیزه کردند
و بجانب کوفه روان شدند آنگاه ابن زیاد بفرمود تا منادی کردند که اهل ایمان
اگر امام حسین را خواهید به بینید باستقبال بیرون روید آدر ولیکه شیعیان
در خانه سلیمان جمع شدند و قصد کردند که بر ابن زیاد خروج کنند این
خبر بر شمر الملعون رسید امر کرد که هان شب سرهای مبارک شهدا را

از شهر بیرون بردند و سپه سالار عمر سعد و شمر ذو الجوشن بودند و منزل راه
برداشتند آنگاه حصین بن نمیر ملعون که سپه سالار لشکر عجم بود رو به عمر سعد کرد و گفت
یا امیر مدتی که از ولایت در آمده‌ام هیچ خبر از خانه ندارم اگر صلاح
دانید مرا اذن بازگشتن دهید عمر الحرامزاده خلعت داده روانه کرد و ا
گفت یا امیر از این سرها یکی را به من دهید تا در منزل خود برم یاران و دوستان
من نیز شاد گردند عمر سر حضرت قاسم را با او داد آن ملعون خوشحال شده براه
نهاد و شب و روز میرفت تا بهر دهی که رسیدی اعزاز و اکرام کردند اما مردمان
همدان و ورگزین و قزوین بیشتر زر و مال میدادند چون بشهر ری رسید
خبر کردند در ری فرستادند تمام بزرگان و امیران ری و خوارج و اهالی دماوند
جمله باستقبال آمدند و بسیار زر و مال دادند و میگفتند روح ابوسفیان از شما شاد
باد که لعنت خدا و رسول خدا و ائمه هدی بر ایشان باد و در روایت است که در آنشهر
پیرزنی سقازنی بود از نسل جابر بن عبد الله انصاری و جاریه خاتون
نام او بود و در آن مقام خانگی داشت آن حرامزادگان سر مبارک قاسم را بآنجا
آن زن با ماشه سپردند آن زن از کیفیت آن سر آگاه نبود هر روز آن سر را
بسباب میدان میبردند چو گاه‌ها زنبیل کردند و بسیار داد تا شب جمعه آن زن

در خانه رفت دید آن خانه پر از نور است و هیچ محتاج بشمع نیست متحیر
شد گفت بار خدایا این سر مگر یکی از اهل بیت رسول خدا است
چون زن آنچنان بدید از جای برخواست و آن سر خون آلوده را به مشک گلاب
بشست و زار زار میگریست با خود گفت امشب چهار شمع نزد این سر روشن
کنم و نزد سر بگذارم و دیده را از خواب باز دارم شاید بر من ظاهر شود
که این سر از کیست برخواست شمعها را روشن کرد و بعبادت مشغول شد
گاهی بذکر خدا و گاهی بر آن سر میگریستی تا نصف از شب در گذشت ناگاه
دید چند نفر زن حاضر شدند نزدیک آن سر نشستند و سر بقدرت سلام
کرد و گفت بگرید بحال من بماها و از فصیح تلاوت کردم ام حسبت ان اصحاب
الکهف و الرقیم کانوا من آیاتنا عجبا بگرید بحال ما که شهیدان را در کربلا
و سرهای ما را باطراف میبرند چون آن زنها این سخن را شنیدند
بگریستند که ملائکه هفت آسمان بگریه در آمدند بعد از آن از آن زن و این
یکی از آن زنان گریه کرد و گفت شما که میباشید نام هر یک را پرسید
معرفت کرد و اول حضرت فاطمه که یکی از اینها بود گرفت دعوی خدای
شما شوم من این سر را نمی‌شناختم خدا از شرمساری این سر چه عذر آورم

وسر در و سحر اشد و عنایند سید و شما چون ان زن را با این احوال مشاهده کرد
فرمودند مترس تو را از آتش دوزخ نجات خواهم داد و از چشم آن زن غایب
گردیدند چون بامداد شد ان ملعون نهایی بدین آمدند تا سر شاهزاده را
بمیدان ببرند بروایت صحیح آن زن را پسری بود عبدالله نام مادرش
گفت ای جان فرزند امروز مپسندی که شجرهای نبوت را بریده اند و شاخها
در سم ستوران ریزه ریزه بر زمین افتاده یعنی سر فرزند محمد مصطفی ص و نور دیده
حسن مجتبی که روزها چوگان ها بر سر مبارک میزنند و هیچ شرم از خدا و رسول
ندارند اگر خواهی که شیر ای حلالت کنم و نزد خدا و رسول آزاد باشی باید
تا سر تو را عوض سر امامزاده بر آن ظالمان دهم پسر گفت مادر ترا تحقیق
هست که این سر که در خانه ماست سر مبارک قاسم است تا در جمع قصه را
بعرض رسانید گفت پسر گفت لاحول ولا قوة الا بالله بحمد لله الذی هدانا و الحمد
الذی یحیی الموتی و سر سوی آسمان کرد عرض کرد بار خدایا گواه باش که مرا یکجان
بیش نیست اگر هزار جان باشد فدای خاندان نبوت کرده حیدران گفت
ای مادر غلام را جان لوقت بکار آید که خواجه زاده گان بسلامت
باشند اکنون تعجیل نما که سر مرا از تن جدا سازی و بعوض سر شاهزاده

بدهی چون مادر آنجا شنید سر فرزند را برید گفت بفرزند من خوشنود
شدم خدا ایزد از تو خوشنود گردد در ایوقت الحرام زاد را رسیدند در سر مبارک
شاهزاده را طلب کردند آن سر فرزند را داد با ایشان حرامزادها سر را
بمیدان بردند و بنا بیازی کردن گذاردند عاقبت آن سر پاره پاره شد
والعهد که سر شاهزاده پیش جمله روی بدان زن نهادند پسری داشت
اسمعیل بر در خانه ایستاده بود سواران و پیاده گان را تماشا میکرد
آن زن چون خبردار شد بدرگاه خدا بنالید که بار الها مرا امید
این ظالمان هلاک گردان و اجل مرا مهیا گردان و این بگفت بقدرت
حق فی الحال جان بحق تسلیم کرد راوی روایت کند که فرزندان غدار
با سر در دلایت از کجه رفتند که سر مبارک قاسم را برای اطفال
و شمران بردند ابراهیم بن محمد بن عمار با اقوام خویش روی بشمران
نهادند با ظالمان مجادله کردند و تنی چند از مخالفان را بدرک رسانیدند
گردن ما سر را گرفته با تن فرزند آن زن در موضع غلیب شهر بند دفن کردند در بیت

دوشنبه بیست نهم شهر صفر مجلس ... م در ذکر اولاد حضرت امام زین العابدین علیه السلام

بدانکه آنحضرت را ده فرزند بود امام محمد باقر و قاسم و عبدالله و حمزه و سلیمان

وابراهیم وعبید وداود وایوب ویوسف چون حضرت امام محمد نقی را
هشام بن عبد الملک مروان ملعون زهر داد وشهید نمود قصد اولاد ائمه
علیهم السلام را کرد اما عبد الله وحمزه را در توابع بغداد بموضع باقبه شهید
کردند قاسم را بدار المرز نهاد در موضع دروازده او شهید کردند سلیمان
وابراهیم وران هزیمت رو بسنجان گذارد و مردم سنجل او را که خدا لعنتشان
داد او را دوازده فرزند بود بدین نام طاهر ومطهر ومظفر وفضل وهارون وکنانه
وخالد وعلی وادهم وسالم وقایم وحاتم اما ابراهیم را در خرزویل که خدا
کردند او را ده فرزند بود بدین اسامی حسام الدین ونظام الدین وشرف
الدین وجلال الدین وغیاث الدین وعلاء الدین وابو تراب واونان
وجعفر اما محمد وداود را بهزیمت روی بولایت اصفهان نهادند چون بشهر
اصفهان رسیدند در محله سرخ فرود آمدند اما حسن بن محمد بن علی بن هاشم
بن زین العابدین امام حسن را دختری بود بلقیسه نام دیر ابعقد محمد داد دوی
محمد را شش فرزند بود بدین اسامی جدان وبرهان وادهم وضیغم وافطر وادهم
اما یوسف مدتی در اصفهان بسر بردند و روی بسبزوار نهادند چون بسبزوار
رسیدند ایشان را بسیار رعایت کردند واسد را که خدا اساخته در دو قلعه

بود بدین اسامی محمود ومسعود واسد ویحیی وذکریا ویاسر ولوط وشعیب ویعقوب
واسحق اما یوسف را سیزده فرزند بود بدین اسامی غالب وطالب
ومطلب وعلی وزید ومحسن واهل وسهل وابرار ومختار وعلمدار واسلام
وکنعان اما سعید بن حسین امام زین العابدین علیه السلام در هزیمت
هشام بن عبد الملک مروان علیه اللعنة والعذاب روی به تبریز نهاد و او را
دوازده فرزند بود بدین نام مالک ومحسن وناصر ویاسر ودانیال وصالح
وحافظ وخالق وقادر وادریس اما در زمانیکه حضرت امام جعفر صادق را
معتضد ملعون زهر داد وشهید کرد منصور دوانقی علیه اللعنه خروج کرد نامه
بجوانب واطراف فرستاد بدین عبارت که ای هواخواهان آل [illegible]
چون نامه من بشما برسد باید دمار از ابوتراب برآورید چون نامه
باطراف وجوانب رسید دیگر بار ظالمان خروج کردند وقصد اولاد ائمه را
اما سلیمان بن حسین را در سنجل شهید کردند وباقی فرزندان رو بهزیمت
نهادند فضل وهارون وکنانه را در قم در ده شهید کردند طاهر ومطهر ومظفر را
در سرخ بلاغ بموضع پشندک شهید کردند خالد وعلی را در سنجل نزد
پدر شهید کردند ادهم وسالم وقایم وحاتم را در شهر قم شهید کردند

وحاتم را در سلطانیه شهید کردند اما از اولاد ابراهیم بن حسین حضرت امام زین
العابدین ع ابراهیم حسام الدین نظام که از آن هزیمت رو به بغداد گذارند چون
بهار رو بنه رسیده ایشان را شهید کردند فرزندان متفرق شدند شرف الدین
وعلاء الدین را ذو بطالقان نهادند در موضع اورازان وطن ساختند
و ذریات ایشان زیاد گردید بالقاب حسینی جلال الدین و شهاب الدین در کوه پایه
ساوج بلاغ وطن ساختند و ذریات ایشان بسیار شد بالقاب حولی را ابوذر
وعباس در میان کردو حسام افتاده وطن ساختند و ذریات ایشان بسیار شد
بالقاب الکاظمی عدنان و جعفر را در ساده شهید کردند محمد بن حسین بن امام
زین العابدین علیه السلام از هزیمت منصور دوانقی از اصفهان روی بهمدان نهادند
در میدان اصفهان او را شهید کردند اما ضیغم و اظهر بولایت
دماوند افتادند چون بشهر شمه رسیدند ایشان را شهید کردند اما

اظهر بن محمد بن حسین بن زین العابدین ع بشهریار در موضع درک شهید کردند

که پایین فشاپویه است آثار بهان واقع مدتی در همدان بسر بردند
و بعد از آن بقزوین رفتند ده کلانی بود که نام آن ده ترک بهی
و چهار صد کدخدای نامی در آن ده بودند اما امامزاده اظهر

در آن ده وطن ساخت و ذریات او زیاد شد بالقاب حسینی و سید
کل حسب و نسب از ذریت حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب صلوات الله

علیه است برهان بن محمد بن حسین بن امام زین العابدین علیه السلام در قزوین

بخانه کمال افتاد و تا مدت پنج روز ماند و بعد رو بولایت اشکور نهاد و
بشهری رسید که او را لیالیان دیلمان خوانند و شهری عظیم بود و اهل
الشهر شاهزاده را رعایت بسیار کردند و در آنجا کدخدا شدند و او چهار
فرزند بود بدین اسامی سپه سالار گیا و ابوالحسن و قاسم و یحیی و رضا گیا و
کیا ناصر گیا و حسن گیا و حیدر گیا و اسد گیا و خلیل گیا و شیر گیا و علی گیا و خواجه کیا
برهان در همان موضع بجوار رحمت ایزدی پیوست تا زمانیکه خلفای
بنی عباس علیهم اللعنه حضرت امام موسی کاظم علیه السلام را در بغداد
شهید کردند قصد اولاد و ائمه کردند که الملعون سپاه به اندازه
جمع کرده و باطراف و جوانب گذارد هر جا یکنفر از اولاد ائمه بدست آوردی
شهید کردی تا بولایت اشکور رسید جاسوس بدانجا فرستاد
تا معلوم کنند جاسوسان همه جا گشتند تا بالیان دیلمان رسیدند
یکی از کسان لاس مضارب که از کوفه از زیر تیغ مختار گریخته بود در آنجا

وطن ساخته بود الحرا مزاده ربیع نام داشت بنزدیک خلفای بنی عباس
رفت و گفت در این ده اولاد ابوتراب باشند آنگاه ملاعین کس
فرستاده و رئیس ده را آورده زجر و سیاست کرد و گفت چرا شما فرزندان
بابان بن محمد بن حسین بن حضرت امام زین العابدین علیه السلام را پنهان
کرده و پناه میدهید گویند در آن ده مردی بود شیرازی سپار ربالزاد نوکر
بود و برا فرزند و فرزندزادگان صغیر بودند امّا مؤمن صدوسی سالۀ عمر
داشت و بسیار حدیث امیرالمؤمنین علیه السلام و فرزندان او کرده بود
شیعه دوستدار اهل بیت رسالت بود و با خلفای بنی عباس علیه اللعنة ملال
عظیم کرد و چون شب در آمد اما مزادگان روی بهزیمت نهادند بعضی
در کوه پایها و بعضی بدار المرز گیلان افتاده امّا کیا ابوالحسین و یحیی و قاسم
روی بدو مزار و سه مزار نهادند و قاسم و یحیی را بولایت مزار بالای
امیر شهید کردند و کیا ابوالحسن را در ولایت لنگا شهید کردند امّا رضا کیا
و بابکیا و خالکیا در ولایت لاهیجان افتاده وطن ساختند و ذریات
ایشان زیاد شد بالقاب کیا امّا ناصر کیا و حسن کیا و جید کیا در ولایت
تنکابن افتادند وطن کردند و ذریات ایشان زیاد شد بالقاب کیا

اما اسد و جلیل در ولایت کردستان افتادند و چون در ده سعدآباد
رسیدند ایشان را شهید کردند امّا شیر کیا و جلیل کیا روی بولایت کوکه نهادند
چون بکوکه رسیدند وطن کردند و ذریات ایشان زیاد شد بالقاب کیا
ابراهیم و اسمعیل و محمود و قا سپه سالار بن بابان هشت فرزند بود بدین اسامی
ابراهیم و اسمعیل و محمود و قاسم و حسن و جمید و مجید و محمد امّا سپه سالار و فرزندان
از خوف خلفای بنی عباس از لشکر روی بولایت الموت نهادند چون
برودبار الموت رسیدند فرزندان وی روی باطراف و جوانب نهادند
امّا جمید و مجید را در ولایت شهریار بموضع خاوه شهید کردند امّا قاسم و حسن
روی بولایت شیراز نهادند چون بشهر شیراز رسیدند ایشان را شهید کردند

امّا اسمعیل بن سپه سالار بن بابان بن محمد با برادر کهتر بن محمود نام

در رودبار الموت ماند چند روزی که گذشت روی در کوه پایه الموت
ماندند چند نهادند بموضعی رسیدند که او را اقچه در گویند در آنجا وطن ساختند
امّا سپه سالار یکی از فرزندان که نام وی جعفر بود روی بولایت ازکه
رودبار نهادند چون بولایت ازکه رفت از آنجا بولایت آبسر آمده
فرار گرفتند و بهر روز مردم آن ولایت بزیارت وی می آمدند و

وخارجیان تیری بر پیشانی زده بودند از آن جراحت جان بداد و بعد از
چند روز امامزاده مظلوم از دست ایشان خود را پنهان کرد راوی گوید
که بالای آبسر موضعی بود که جماعت صحرانشینان وطن ساخته بودند روزی
گوسفندی روی بدان کوه گذار داد بدان جایگه که امامزاده بود پناه آورد و امامزاده
بعبادت مشغول بود قضارا که خداوند گوسفند از عقب گوسفند میگشت بدان جا
رسید گفت سبحان الله هر سال گوسفند من کم میشد پس معلوم گشت که تو دزد ما
میبوده‌ای قصد کرد که امامزاده را بیازارد هر دو دستش خشکید گفت ای بزرگوار
تو چه کسی که تو را نشناختم امامزاده گفت برو که آتش بخانه خود زدی امامزاده
گوسفند را برداشت و رفت بخانه خود نهاد بقدرت خدا گوسفند در راه گرگ
شد و صاحب خود را بخورد و مردم آنجا این قسم عجایب از ایشان مشاهده کردند پس
ملک رستمدار را خبر کردند و ملک چند ده وقف آن امامزاده کرد و قلعه
شهرستانک چهار دانگ و کلباج و خراج گوسفند و یکدر باغ در شاه روخ
بلاغ که از اعاظم شهرها گویند در ولایت رستمدار و ناحیه رستاق واقع است
که آنرا اندک گویند مجموع را وقف آنحضرت نمود و این سند مشهور است
چنانچه ملک فرمود که لعنت بر من و اولاد من که وقف تغییر دهیم

و امامزاده سپه سالار را در کنه شهید کردند و در اخبار است که الموت چهار
ملک عجم داشت و حاکم ملک اشرف بن ملک قباد بن ملک بیجن بن ملک
کاوس بن ملک کیخسرو بن ملک شاه غازی بن ملک یزدجرد بن
شهریار بود که دوستدار اهل بیت بودند اما جمشید بن محمد بن جعفر بن
سلیمان بن ابراهیم بن محمد بن عمار یاسر در ولایت الموت رهبر بود و در آن
زمان که اسمعیل بن سپه سالار در کوه پایه الموت در موضع اقشا به در آمدند
و در آنجا وطن ساخته شد با فرزندان و برادران جمله بدیدن شاهزاده
اسمعیل و محمود آمدند و نذور و علوفه بسیار آوردند و دست و پای شاهزاده
گان را ببوسیدند و مدت سه ماه در خدمت شاهزادگان بودند
و بعد از سه ماه جمشید همشیره خود را که فاطمه نام داشت بعقد امامزاده
اسمعیل در آورد و بعد از چند روز جمشید رو بولایت تمدار نهاد و چون
بشهر رویان رسید چند روزی گذشت ملک اشرف بجمشید گفت که
اطراف و جوانب چه خبر داری جمشید از جای برخاست و گفت
ای ملک ملک و دولت مستدام باد بدان که اسمعیل بن سپه سالار با یک
برادر خود محمود نام در کوه پایه الموت بموضع اقشا به در وطن ساخته شد

ملک چون این سخن بشنید شاد شد و بفرمود تا زر و مال بسیار جهت نثار
کردند و خلعت ملوکانه بر وی پوشانیدند و آنگاه ملک کس فرستاد و فضل
بن یحیی بن اسد بن سلیب بن قعقاع خزاعی را بخواند چون فضل به بارگاه درآمد
زمین خدمت ببوسید و شرط ادب بجای آورد ملک گفت ترا باید
بالموت رفت در موضع اقشابه در بر معصوم زاده مطهر از نسل امیرالمؤمنین
علیه السلام اسمعیل و محمود هر دو را زیارت کن دوستداری ایشان را بامهر
و نیازمندی فقیر را بدرگاه اندو شاهزاده بزرگوار برسان و ایشان را
باعزاز هر چه تمامتر بسوی من بیار آنگاه فضل سر فرود آورد و رو براه نهاد و
در روز و شب میرفت تا بکوه پایه الموت رسیدند بموضعی که ان را اقشابه در
گویند از آمدن قاصد شاهزاده را خبر کردند شاهزاده بیرون آمد
چون فضل رسیدند چشم فضل بر جمال مبارک اندو ستان خدا افتاد سلام
کرد و دست و پای شاهزادها را ببوسید و پیغام ملک بجای ادا کرد
و آنکه در رکاب سعادت ان امامزادها روانه ولایت رستمدار کردید چون
بموضع رقاء علیای دربندک رسیدند ملک را از آمدن شاهزادها
خبر کردند ملک بسیار شاد شد با تمامی امیران و اشراف و مهتران استقبال

و علما و فضلا و صلحا باستقبال شاهزاده بیرون آمدند و به نزدیک شاهزادها
رسیدند و ملک اشرف با تمام سپاه و پیاده شدند و دست و پای شاهزادها را
ببوسیدند و زر بسیار نثار کردند و ایشان را با عزاز و اکرام بشهر دار الملوک
و جمیع اهل شهر بتماشا و زیارت بیرون آمدند بعد از ان ملک امامزادها را
بقلعه برد و مدت شش ماه نگاه داشت و آنگه کس فرستاده بالموت و مردم
ترکان و جولادک و شورستان را بیاورد و گفت ای مردمان اگر ملکهای
خود را بمن بفروشید هر چه طلب از من بکنید بدهم و مرا مقصود این است
که ملکهای شما را از برای شاهزادها عوض وقف نمایم گفتند ای ملک هزار جان ما فدای
امامزادها باد پس ملک زر حاضر کرده بیع شرعی نموده و بخط شیخ عبدالله
بن شیخ حبیب الله بن شیخ عزیز الله بن شیخ جابر انصاری مدین کتابت
که اقشابه در و ترکان و جولادک و شورستان را تسلیم امامزادها کردم
و امامزادها ملک را وداع کردند بالموت روانه شدند ملک بطریق
مشایعه در خدمت امامزادها بیرون آمدند تا بولایت طالقان
بموضع شهرستانک آمدند و شاهزاده را وداع کردند ملک بولایت
رستمدار باز رفت و شاهزادگان نیز در الموت بمقام خود رسیدند

اسمعیل را شش فرزند بود بدین اسامی شمس الدین و سیف الدین و علاء
الدین و ناصر الدین و نظام الدین و حسام الدین اما سیف الدین را فرزندان نبود
علی و ابو زید بود و نیابت ایشان را با دگر دید با لقاب حسینی تا دران زمان
که حضرت امام علی النقی را متوکل ملعون زهر داد و شهید کرد آنکه ملعون حکم
کرد که هر جا سید صحیح النسب باشد بقتل برسانند و بسوزانند پس از ظلم و جور امام
زاده ها ترسیدند و نسب خود را پنهان کردند و بسیار سید مخفی النسب ماندند
چون متوکل ملعون با لشکر بولایت الموت بموضع شهرک رسیدند فرار آمدند
و عباس بن سعید بن رحیم بن رشید بن ذیاب بن خالد بن ولید علیه
اللعنه را در خانه در الموت زنجیر بود در موضع شهرک الحرا امرا داد به متوکل
گفت که در کوه پایه الموت بموضع افشا به در فرزندان اسمعیل بن برهان
محمد بن حسین بن امام زین العابدین علیه السلام وطن ساختند و نسب نامه
نیز دارند چون متوکل ملعون شنید شادی نمود و شبخون است شبخون بر سر ایشان بعد
گویند که فرزندان مالک اشتر در الموت رحمت ار درکیله ابا دوطن ساخته
بودند چون این خبر گوش زد ایشان شد کمر به وزاری در امدند محمد بن
عبد الله بن هارون بن علی بن خضر بن مالک اشتر روی با فشا به در نهاد

امام زاده ها از آمدن الحرا امراد ما خبر کرد چون شاهزادگان این خبر شنیدند
پریشان شدند الشب نامه نسب خود را در آب انداختند چو روز
شد مخالفان با فشا به در رسیدند با امزادگان بسیار محاربه کردند
آخر الامر ترکان جولادگی میان آن شورستان تمام مردم کوه پا
آمدند و قسم خوردند که سید صحیح النسب نیست آنگاه متوکل علیه اللعنه از
کشتن ایشان دست کشید و از آن زمان سادات افشا به در مخفی
النسب ماندند تا دران زمان که از هجرت ششصد رسیده بود و این حکایت
درست بر علما و فضلا معلوم باشد که از روایه امام به است و در اخبار آمده
بخط امام جعفر صادق علیه السلام که چون متوکل علیه اللعنه با طراف جواب
نامه کرد که دمار از اولاد ائمه برآورند چون نامه با طراف رسید دیگر با رظالمان
خروج کردند اما ابراهیم بن حسین بن سجاد علیه السلام با فرزندان در شهر
تبریز شهید کردند تا دو فرزندان روی بفرار گذاردند علی اکبر ابن ابراهیم
بن حسین سجاد علیه السلام در ده شیراز در خانه عبد الله یونس سید الحرا امر الفقر
امام زاده را او دشنام داد و گفت ای ابو تراب زاده منزل
من بچه کار آمدی فی الحال پس بحکم بر پیشانی مبارک او زده و شهید کرد

مالک و محسن از شمران روی بولایت دار المرز مازندران نهادند و چون
ببارفروش رسیدند ایشان را بدرجهٔ شهادت رسانیدند و ابدال و صالح
روی بولایت طالش کردند چون بولایت جرجان رسیدند ایشان را
شهید کردند امّا ادریس بن ابراهیم بولایت ری افتادند چون بموضع زهران
رسید ویرا شهید کردند امّا حافظ بن ابراهیم را در ولایت شیراز شهید کردند

ذکر فرزندان اسد بن حسین بن زین العابدین علیه السلام چون از هزیمت متوکل

ملعون روی باطراف و جوانب نهادند بعضی بولایت نیشابور افتادند و بعضی
بولایت استراباد امّا اسد بن حسین بن حضرت امام زین العابدین علیه السلام را
در شهر سبزوار شهید کردند امّا محمود و مسعود بولایت نیشابور افتادند در آنجا ایشان را
شهید کردند امّا اسحق و داود و یحیی و زکریا بولایت استراباد متوجه شدند
چون بشهر ابراهیم آباد رسیدند ایشان را شهید کردند امّا اتقی و یونس کیلات
هزار جریب افتاده وطن ساختند و ذریات ایشان زیاد شد بالقاب حسینی
امّا طوباه و شعیب در ولایت مازندران افتادند چون بشهر ساری رسیدند

ایشان را شهید کردند ذکر اولاد یوسف بن حسین علیه السلام که در زمان

متوکل ملعون علیه اللعنه روی باطراف و جوانب نمودند امّا یوسف با فرزندان

دران

و ران هزیمت از شهر سبزوار روی بولایت ری کردند چون بشهر ری
رسیدند لطیف و طالب و غالب را در شهر ری شهید کردند امّا محلّب و مطلب
در قم افتادند وطن ساختند و ذریات ایشان زیاد شد بالقاب حسینی امّا ابرار
و مختار بولایت ساوه افتادند در آنجا ایشان را شهید کردند امّا علمدار و سلام
و کنعان در ولایت کاشان افتادند وطن ساختند و ذریات ایشان زیاد شد
بالقاب حسینی امّا ابراهیم بن یسه سالار را در ولایت رستمدار بموضع دنمه به
شهید کردند در اخبار آورده‌اند در زمانیکه حضرت امام حسین علیه السلام و فرزندان
و برادران و برادرزادگان تمامی او در زمین کربلا بدرجهٔ رفیعهٔ شهادت رسیده
پیش از آن حضرت امام حسن علیه السلام برادر خود را وصیت کرده بود که
رنده خاتون را بعقد فرزندم قاسم در آوری امّا حضرت امام حسین را
مقصود چنین بود که چون بکوفه رود شاهزاده قاسم را کدخدا سازد چون
یزید بن معاویه علیه اللعنة والهاویه با آن جناب کینه داشت لشکر زیاد
بگلم ابن زیاد در کربلا جمع شدند سر راه بر حضرت سد کردند و نزاع آغاز کردند
بکوفه شدند و جمعی را شهید کردند نوبت بقاسم رسید حضرت قاسم را در بر گرفت
گفت ای نور دیدهٔ عمّ تو از برادرم یادگاری و برادرم مرا وصیت کرده

که دختر خود را زبنده خاتون را بعقد تو در آورم اکنون عم نامدار صبر کن تا بوصیت
پدر بزرگوارت عمل کنم تا قطار بر قامتت نگرم پس حضرت نامدار قاسم عرض
کرد امروز نه روز دلالی است بلکه روز سربازی است نه جای دلنوازیست
امروز روز فراق است نه روز وصال ای عم بزرگوار امروز روزی است که من
نوجوانم و بوصال جد و پدرم روم خاطر جمع دار محبت دامادی بر من روا مدار
که دامادی من بسوا مدا بقیامت افتاد حضرت چون این کلمات را شنید
آب در دیده گردانید زار زار گریست فی الحال حضرت برخاست و زبنده خاتون را
زینت عروسان داده و دست او را گرفته بدست قاسم داد و گفت ای قاسم اگر
خواهی امروز با عروس باش که تو را رخصت جنگ نیست و نمیگذارم که بجنگ روی
قاسم قول عم بزرگوار را قبول نمود بقول اکثری از راویان با زبنده خاتون در حرم
مانده و نطفه همان وقت بسته شد و بعضی دیگر روایت نموده اند که امام مظلوم زبنده
خاتون را تسلیم نمود اما شاهزاده قاسم بحد نرسیده بود اما قول صحیح از جعفر صادق
علیه السلام در کتاب کتاب بر حضرت امام چنانچه مذکور شد القصه چون
آنحضرت با اولاد و اصحاب شهید گردیدند روایت صحیح است که شهربانو
و زبنده خاتون اسب آنحضرت را سوار شدند روی بولایت ری نهادند

و آن اسب میمونه نام داشت در روایت آمده که هر گاه مخالفان در عقب
شهربانو و زبنده خاتون میرسیدند تا ایشان را باز گردانند اسب بقدرت
خدای تعالی پرواز میکرد و چون مخالفان دور افتادند از هوا فرود آمدی
و براه روان شدی تا بولایت ری افتادند چون بشهر ری رسیدند
در حوالی شهر غاری بود روی بدان غار کردند چون نزدیک بغار رسیدند شهربانو
روی باسمان کرد عرض کرد الهی ملکا پروردگارا تو میدانی که بعد از امام حسین
دیگر زندگانی نمیخواهم استدعا دارم بکرم عمیم که چشم مخالفان مرا نه بیند
مرا در میان در میان غار جای ده در ساعت آن غار شکافته شد
و دری پیدا شد شهربانو خواست که در غار رود و زبنده خاتون دامن
او در گرفت و گفت ای مادر مرا بکه میسپاری گفت ای جان مادر تو امانت
دار قاسمی ترا رخصت نیست که همراه من بیائی پس شهربانو دختر خود را وداع
کرد و گفت تو را بخدا سپردم که ترا از نی خدمت خواهد کرد همچو مادر مهربان
آنکه شهربانو متوجه غار شد و زبنده خاتون تنها ماند گویند در آنکه
رها بر زنی بود از نسل عمار یاسر نامش بعد چون شنید دختر امام حسین علیه السلام
بولایت ری وطن ساخته آن نیک زن بخدمت زبنده خاتون آمد

چندان بماند که فرزند متولد شد و او را قاسم ثانی نام کردند اما ملک شاه
غازی بن یزدجرد بن شهریار ملک عجم بود قاسم ثانی را بقلعه شمران برد
و بسیار گرامی داشتند تا زمانیکه حجاج بن یوسف خروج کرد قصد اولاد
ائمه کرد خبر پرسیدند سعد بن ابو هریره علیه اللعنه از مشایخ ری بود بحجاج گفت
که در ولایت شمران جماعت ملوکانند و از فرزندزاده امام حسین ع که قاسم ثانی
نام دارد پیش ایشان است چون حجاج این سخن را شنید شاد شد روی بشمران
نهاد چون نزدیک قلعه رسید ملوکان خبردار شدند بیرون آمدند و با دشمنان
مجادله کردند و جمعی را بجهنم فرستادند اخر مخالفان زیاد شدند چند نفر
از ملوکان را کشته و قاسم را دستگیر کرده شهید ساختند خارجیان باز گشتند
ملوکان قاسم ثانی را بموضع دربند علیا بردند خواستند که دفن کنند
سر قاسم بن حسن از قبر آواز داد که حبیب را از حبیب آورید پس او را نزد
پدر دفن کردند **ذکر اولاد حضرت امام حسن صلوات الله علیه و آله**
در اخبار آمده که حضرت امام حسن علیه السلام را چهار فرزند بودند
اسامی قاسم و عبدالله و زید و حسن قاسم و عبدالله را در کربلا شهید کردند
زید بن حسن را شش فرزند بود دو پسر لا ازو عبدالله و محمد و ابراهیم و فضل دیگر حسن و طلحه

نام اما حسن بن امام حسن علیه السلام چهارده فرزند بود محمد و احمد و محمود و یعقوب
و یونس و یوسف و حارث و هاشم و طیب و هادی و جمشید و مرتضی و مصطفی
و ابو تراب اما محمد را چهار فرزند بود یوسف و موسی و اسحق و سه پسر لا
اما سه سالار را دو فرزند بود عبدالسلام و کنعان اما عبدالله بن زید بن امام حسن را
نه فرزند بود ذکریا و قاسم و داود و معصوم و مظلوم و مختار و عثمان و سالم و سعید
اما ابراهیم بن زید بن امام حسن را شش فرزند بود سیاه و اختر و عبدالمطلب
و خضر و الیاس و عبدالمجید اما فضل بن زید را شش فرزند بود ابوطالب
و عبدالمعالی و عبدالباقی و عبدالفضل و عبداللطیف اما احمد بن حسن امام حسن را
شش فرزند بود سلیم و کلیم و حلیم اما محمود بن حسن را نه فرزند بود لقمان و نعمان
و یزدان و برهان و عمران و کنعان و طالوت و جالوت و سام اما یعقوب
بن حسن بن امام حسن را هشت فرزند بود ایوب و عزیز و عیسی و کامل
و زاهد و حامد و غفار اما یونس بن حسن را چهار فرزند بود جبرائیل و میکائیل
و اسرافیل و عزرائیل اما حارث بن حسن را پنج فرزند بود مالک و ملک
و موسی و رزاق و رحیم تا زمانیکه هشام بن عبدالملک مروان حضرت
امام محمد باقر را زهر داد و شهید کرد قصد اولاد ائمه کرد جمله امامزادگان

روی باطراف و جوانب نهادند اما محمد بن زید بن امام حسن را با دو فرزند
یوسف و یوحنا در زمان سنب در شهر دمشق شهید کردند اما علی و اسحق را
در حرار شهید کردند اما حسن ابن امام حسن را با دو فرزندانش در زمان عبدالملک
مروان ملعون از بغداد روی بولایت ری نهادند چون بشهر ری رسیدند
حسن را با یک فرزند احمد نام در مشهد حی شهید کردند و برا ملقب حسن مثنی
خوانند باقی فرزندان متفرق شدند بعضی بولایت ورامین افتادند و بعضی
بکوه پایه دماوند و بعضی بمازندران اما یحیی و یوحنا را در ورامین شهید کردند
در موضع ابوانک اما محمود و جعفر و یعقوب و فرزندان محمد بن حسن ابن امام
حسن و لقمان و نعمان و یزدان و برهان و عمران و کنعان و طالوت و دهقان
ان هفت تن را در دماوند بموضع قلنگاه شهید کردند و تنهای مبارک ایشان را
در میان خاک و خون افکندند کسی قدرت آن نبود که دفن کند چون
در آمد یحیی بن شجاع الدین ابو لؤلؤ انصاری با فرزندان امامزادگان را
دفن کردند و در آن وقت یحیی بفرزندان گفت بابا جهد کنید تا جای ایشان
آگه نشوند از آن سبب القاب الطایفه بابا جهد بماند اما حارث و هادی
به موسی افتادند ایشان را شهید کردند و هاشم را بسیار جراحت رسید و

بود و چون بقلعه موسی رسید بجوار رحمت حق پیوست اما مرتضی و ابو تراب
بولایت دار المرز مازندران افتاده وطن ساختند و ذریات ایشان بسیار شد
بالقاب مرتضی اما سپه سالار با فرزندان از ری بولایت دار المرز حرکت
کردند و مدتی روزگار در شعب جبل بسر بردند و بعد از آن روی بولایت
قم نهادند و چون بقم رسیدند ایشان را شهید کردند اما سپه سالار بن زید بن امام
حسن علیه السلام با دو فرزند اسلام و کنعان را در قم شهید کردند اما قاسم
بن عبد الله بن زید بن امام حسن علیه السلام را در ولایت دماوند بموضع
کلحذان شهید کردند اما معصوم و مظلوم بن عبد الله را در ولایت ورامین
شهید کردند بموضع آب باریک اما عون و سالم و سعید بن عبد الله را
در ولایت ورامین بموضع خاوه شهید کردند اما خضر و الیاس بن ابراهیم را
در ولایت طالقان بموضع مرجان شهید کردند اما عبد مناف و عبد المطلب
بن ابراهیم را در شهر رستاق شهید کردند و عبد المجید بن ابراهیم را در شهر همدان
شهید کردند و عبد الله و ادهم و ذکریا را در شهر ورامین شهید کردند
و سپاه اکبر بن ابراهیم را از بغداد روی بولایت دار المرز جیلان نهاد
مدت روزگاری در شعب جبل بسر برد و در آنجا سپاه اکبر ملحق شد از جهت

آنکه با هشام بن عبد الملک مروان بسیار مجادله کرده بود آخر الامر روی
بدار المرز نهاد بموضع کوه پایه که ابورستاق خوانند وطن ساخت و ذریات
وی زیاد شد تا زمان خلفای عباس علیهم اللعنه د آن بدبخت حکم بقتل سادات
صحیح النسب کرده بود چون الملعون بکوه پایه مازندران بموضع رستاق رسید
بنده آن رستاق را از جر و سیاست کرد آنکه مردمان ولایت رستاق
پیش آن ملعون آمدند و قسم یاد کردند که اینها که در ده میباشند شیخند و سید
نیستند چون منافق این شنید دست از زجر کشتن باز داشت و از آن
زمان القاب ایشان شیخ مشهور و سیادت مخفی ماند اما فضل بن زید
در زمان عبد الملک روی بسبزه وار نهاد با جمله فرزندان چون بشهر دامغان
رسیدند فضل با دو نفر از فرزندان عبد الموالی و عبد المعالی را در شهر دامغان
شهید کردند عبد الباقی و عبد الفضل در شهر سبزه وار رسیده وطن ساختند
و ذریات ایشان بسیار با لقاب حسینی اما عبد اللطیف بن فضل بن زید را بکوه
پایه دیدکان شهید کردند اما طیب بن حسن ابن امام حسن علیه السلام را در توابع
شمران بموضع اوین شهید کردند اما سام و جالوت در ولایت سلطانیه افتادند
چون بپایان قلعه لمه رسیدند ایشان را شهید کردند اما سلیم و حکیم و حلیم در دیلمات

در ولایت شیروان افتادند چون بشهر شماخی رسیدند ایشان را شهید ساختند اما
جمشید بن حسن را در توابع شمران در موضع سمانک طایفه کاوسواران
شهید کردند اما فرزندان یعقوب بن حسن ابن امام حسن را در زمان هشام
روی بولایت لارکان نهادند و در آنجا شهید شدند و ایوب و عیسی و عزیز
و کامل و زاهد و حامد و غفار به بهرستاق رسیدند مردمان مروانک و حسن و نا
دعلی سونا مقدمه لشکر ضلالت بودند در عقب شاهزادگان رفتند و مجادله
بسیار کردند آخر آن دو نفر غلبه کردند و آن هفت نفر را شهید کردند فرزندان
یونان بن حسن در ولایت یزد افتادند و جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل
هم چون بشهر یزد رسیدند ایشان را شهید کردند اما فرزندان حارث بن حسن بن
مالک و موسی را در آذربیجان شهید اما مالک و رازق و رحیم بولایت خراسان
افتادند وطن ساختند و ذریات ایشان بسیار شد با لقاب حسینی اما
ابوتراب بن حسن راشش فرزند سلیم و مسلم و عابد و صالح و ادریس و محمد
در ولایت استراباد افتادند در موضع کلباد وطن ساختند و ذریات
ایشان زیاد شد با لقاب حسینی **فصل ششم در ذکر اولاد جناب امام**
حسین صلوات الله علیه و آله و اصحابه اما در اخبار [illegible] اند که

شش فرزند بود بدین اسامی حضرت امام زین العابدین علی اکبر و عبدالله
دو زن باین و محسن و زبیده خاتون و فاطمه اما علی اکبر و عبدالله در زمین کربلا شهید
شدند و امام زین العابدین علیه السلام و محسن و فاطمه را بدمشق بردند محسن
شش ماهه بود در راه بجوار ایزدی پیوست باقی اسیران را بدمشق بردند اما
خواهران امام حسین علیه السلام شش تن بودند زینب و رقیه و ام کلثوم
روایت کرده‌اند از سلیمان بن عبدالله شیرازی که چون اسیران اهل بیت را
بدمشق آوردند من آنجا بودم که ایشان را نزدیک حرم یزید پلید بردند
مردی که او را طاهر بن حارث میگفتند گفت که من آنشب در خدمت یزید
ملعون بودم که آن ملعون را خواب ربود گفت یا طاهر بیا تا من سر خود را
بدامن تو نهم من نشستم و سر نامبارکش را در دامن من نهاد و در خواب
رفت و سر حضرت امام حسین را در طشت زرین نهاده بود چون ساعتی گذشت
شنیدم فریاد و فغان از اهل بیت دیدم که سر مبارک آنجناب بحرکت
درآمد و بلند شد و بر سر آن طشت بقدر چهار ارش بایستاد و مانند
ابر بهاری اشک میبارید و میزارید و میگفت اللهم هذا اولادنا و اهلنا
چون من آنرا بدیدم بترسیدم و گریه و ناله آغاز کردم و بحجر جامه بر تن

چاک زدم و باواز بلند گفتم ای اهل بیت مظلومان کربلا شما را چه افتاده است
پرده‌نشینان گفتند از حضرت شهید کربلا دختری مانده و امشب پدرش را
بخواب دیده حال پدرش میخواهد چون آنخبر شنیدم فریاد برآوردم
چنانکه یزید ملعون از خواب درآمد دید که سر مبارک آنحضرت همچنانکه ایستاده
بود ایستاده بترسید و خواست از من احوال پرسد بقدرت حق تعالی
سر مبارک آنحضرت در سخن تکلم درآمد که ای پسر معاویه من در حق تو چه
بد کرده بودم که تو با من بدین طریق سلوک کردی و اهل حرم ما را اسیر کرده
در قرآن نخوانده‌ای که سبب آفرینش جن و انس و جمیع موجودات حضرت
پیغمبر صلوات الله علیه و آله و اولاد اوست چگونه فردا رسول خدا و علی مرتضی
را چه جواب خواهی داد بعد از آن باواز فصیح فرمود بار خدایا اگر
آخرت را تو دادی اما عذاب دنیا را سریعا و عاجلا بدو بنمائی و اگر بقطع
دنیا این ظلم را با ما روا داشته بزودی بجوی دنیا را از او بازگیر
و در اکثر کتب معتبره مذکور است که بعد از شهادت حضرت سید الشهدا
بچهل روز یزید را با تابعان او هلاک کردند چون یزید پلید این سخن را
شنید لرزه بر اندامش افتاد و آنگاه گفت تا سر آنحضرت بسوی اهل حرم بردند

چون چشم اهل حرم بر آن سر مبارک افتاد فریاد بر آوردند وا محمدا
وا علیا وا حسنا وا حسینا گریان نوحه و زاری کردند چون چشم فاطمه بر سر مبارک
افتاد فریاد بر آورد و آن سر خون آلوده را بوسه میزد و عرض میکرد پدر جان
چه حالست که بر تو افتاده که با من سخن نمیگوئی و مرا در بر نمیگیری
و احوال مرا نمیپرسی آن سر را بر روی خود میمالید و مینالید
زاری کنان جان بحق تسلیم کرد اهل حرم چون آن حال مشاهده کردند شیون
و فغان نمودند در اخبار آمده که حضرت امام زین العابدین در آن وقت
هفده ساله بود و در کوه لبنان در بند یزید علیه اللعنه بود تا زمانیکه
مسیب بن قعقاع خزاعی خروج کرد و ما را از قاتلان آنحضرت
بر آورد و در روایت آمده که امام زین العابدین را بنا بر خواهش یزید نکرده
بلکه یکی از سقربان خود سپرده بود بعد از آن که مسیب خروج کرد محمد
بن زید بن امام حسن را خبر رسید لشکر فراهم آورد و روی بمخالفان نهاد
چون خبر بمسیب رسید خوشحال شد با جمله سپاه باستقبال شتافت چون بسید محمد
رسیدند مسیب پیاده شد با جمله سپاه دست محمد را بوسه داد و از آنجا که بیعت
او را باعزاز و احترام هر چه تمامتر بمنزل آوردند گذشت من بعد باتفاق دمار

از مخالفان بر آوردند بعد از آن روی بدمشق نهادند در مدت ۶ ما
و بقولی چند روز دمشق را خراب کردند تمامی سپاه دمشق را بقتل آوردند
و عمر عاص و مروان حکم و خالد ولید علیهم لعنة الناس و الملائکه اجمعین
بکوه لبنان نزد یزید ملعون رفتند و کوه را پناه کردند و بعد از آن یزید
کاغذی بمسیب نوشت که مقصود و مطلب چیست مسیب جواب داد مطلب ما گرفتن
حضرت سجاد است نه از برای پادشاهی آنگاه یزید آنحضرت را با اهل حرم
روانه ساخت چون خبر بمسیب رسید با جمله سرهنگان و بزرگان باستقبال
شتافتند چون نزدیک آنحضرت رسیدند همه پیاده شدند جمله سپاه
سر و پای برهنه بر قدم آنحضرت افتادند دمادم امام را گرفتند پا و دست او را
بعد از آن مسیب بفرمود تا از برای آنحضرت اسب آوردند و آنجناب را سوار
گردانیدند و اهل حرم را نیز باعزاز و احترام کردند تا مدتی در کوفه
محمد بن زید ابن حسن که همشیره خود را بعقد آنحضرت در آورده بود و آنحضرت را
صلوات الله علیه و آله چهارده فرزند بود و بدین اسامی امام محمد باقر
علیه السلام و حسین و محسن و زید و علی و جعفر و حسن و موسی و ناظر و اطهر
و هادی و مهدی و ابوتراب و طیب امام محسن بن حضرت امام زین العابدین

علیه السلام را شش فرزند بود بدین اسامی عابد و غانم و امان و وحید و جنابه
و مالک و علی اما علی ابن امام زین العابدین را شش فرزند بود بدین اسامی
طیب و طاهر و شبر و شبیر و عابد و صالح اما جعفر ابن امام زین العابدین هم را
پنج فرزند بود لام و رضا و اشرف و یعقوب و اعلام اما حسن ابن امام زین
العابدین را چهار فرزند بود نعمت و احمد و هبت و عابد اما موسی ابن
امام زین العابدین را نه فرزند بود شیث و اسحق و اسمعیل و ایوب
و یوشع و هابیل و قابیل و روحیل و ادهم اما اطهر ابن امام زین العابدین هم را
ده فرزند بود بدین اسامی قیدار و حکم و داوود و ثاب و تمیم و شمس و حضرت
الیاس و ایلیا و هارون اما اظهر ابن امام زین العابدین هم را هشت فرزند بود
بدین اسامی ابرار و مختار و کرار و حوث و نوح و لوط و هاشم و محتشم اما
هادی ابن امام زین العابدین علیه السلام را شش فرزند محمد و قمر و عبدالله
و عقیل و مسلم و ابراهیم و حامد اما ذکر اولاد مهدی ابن امام زین العابدین
علیه السلام در مجلس دیگر گفته خواهد شد اما تقی بن محسن ابن امام زین العابدین
چهار فرزند بود طیب و طاهر و فضل و حارث اما نقی بن محسن چهار فرزند بود
محمد و یعقوب و حسن و حسین اما عسکری بن محسن را پنج فرزند بود طاهر و مطهر و یوسف

و یونس و سعید اما عیسی بن زید بن امام زین العابدین هم را شش فرزند
بود اکمل و جمشید و قوام الدین و قطب الدین و زین الدین و سیف
الدین اما امان بن زید را نه فرزند بود سیف الله و خطاب الله و حبیب الله
و اسد الله و عنایة الله و هدایة الله و نعمة الله اما حیدر بن زید را سه فرزند
بود جمشید و فرید و حنانه اما حنانه بن زید را چهار فرزند بود و عنایت الله و لطف الله
و عابد الله و عبدالله اما مالک بن زید را دو فرزند بود امین الدین و محیی
الدین اما طیب بن علی بن امام زین العابدین علیه السلام را سه فرزند
بود ابوطاهر و ابوتراب و ابوسعید اما عیسی بن علی را چهار فرزند بود محمد
و جعفر و سلیمان و جبار اما رضای بن جعفر بن امام زین العابدین علیه السلام
را هشت فرزند بود بدین اسامی ایوب و ذکریا و هاشم و هارون و ماسول
و زیتون و حمزه و طلحه و طاها اما احمد بن حسن امام زین العابدین را هشت
فرزند بود اولیا و فضل و معصوم و سالم و صایم و طاهر و اشرف و فریس
اما عقیل بن هادی بن امام زین العابدین هم را پنج فرزند بود بدین اسامی
مالک و سلیمان و ذاکر و اسمعیل و نوح روز بروز اولاد ائمه زیاد میگردید
تا زمان هشام بن عبد الملک مروان که حضرت امام محمد باقر علیه السلام را

زهر دادو شهید کردو قصد اولاد ائمه کرد پس جمله امامزادها را روی
باطراف و جوانب نهادند اما حسین و حسن و علی را در حله شهید کردند
و فرزندان ری بولایت مدینه نهادند جعفر و موسی و اظهر و اطهر و هادی و مهدی
و ابوتراب و جمله اصحاب و اولاد از شهر حله روی بولایت ری نهادند
و بهر شهر و دهی که میرسیدند خارجیان در عقب ایشان می آمدند و کسان
بکار شهید میکردند چون بولایت شمیران رسیدند مخالفان ده بده
و صحرا بصحرا بعضی را به تیر و بعضی را به نیزه و بعضی به سیل شهید کردند و اما ازایشان
نیز محاربه بسیار کردند و بسیار را از ان جماعت را بجهنم فرستادند فرزندان
محسن بن سجاد ع نقی و تقی و عسکری را در ولایت ساوجبلاغ بموضع حیان
و حیان شهید کردند و فرزندان زین را عابس و غابس بولایت مشوا (?)
چون بموضع بهمن آباد رسیدند مردم آنجا ایشانرا شهید کردند حیدر
و حنانه بن زید بولایت ساوه افتادند ایشانرا آنجا شهید کردند
طیب و طاهر در موضع کلاک شهید کردند جعفر بن امام زین العابدین ع در ساوج
بلاغ بموضع خرو شهید کردند و فرزندان یحیی بن جعفر ابنه (?) روی بولایت
مازندران نهادند چون بموضع سوادکوه رسیدند سام دلام را شهید کردند

امام رضا و اشرف در سمنان در محله زاغان افتادند و وطن ساختند و بنات
ایشان بسیار شدند بالقاب حسینی یعقوب اسلام در ولایت ساوه افتادند
وطن ساختند و بنات ایشان بسیار شدند بالقاب حسینی فرزندان
حسن زین العابدین ع احمد و نعمت و جنید و عابد بولایت طارم رسیدند ایشانرا
شهید کردند موسی بن زین العابدین ع در کوهپایه ساوجبلاغ بموضع شانه
شهید کردند و فرزندان امامزاده اسحق و اسمعیل و ایوب و یوشع
در بابل و قاپیل در ولایت باربقا (?) را افتادند اسحق و اسمعیل را در موضع
ماتینه ده شهید کردند اما فرزندان هادی بن امام زین العابدین ع
محمد و زفر و عبدالله بولایت ماسیه افتادند ایشان را در آنجا شهید کردند
و اظهر بن عبدالله امام زین العابدین علیه السلام را در شهر درگزین شهید کردند
اما زرحیل (?) و ابراهیم بن موسی را در ولایت پاره شهید کردند در بهن زمانه (?)
فرزندان اظهر فیدار و علمدار و داب و منیم و شمس روی بمیان تیره کوه
نهادند و ایشانرا در میان تیره کوه شهید کردند و اما خضر و الیاس و عباس
در رودبار ولایت الموت افتادند بموضع آب دشت رسیدند
جماعت دزد بر ایشان خبر یافتند و گرد امامزادها در آمدند و محاربه بسیار کردند

اخر الامر پنج تن در موضع آبه دشت شهید کردند اما فرزندان اظهر بن امام [illegible]
ابرار و مختار و کرار و حوث و نوح و لوط و هاشم و محتشم در ولایت طالش [illegible]
ابرار و مختار و کرار را در موضع رحمتاباد شهید کردند و حوث و نوح را در [illegible]
و شت شهید کردند و هاشم و محتشم را در موضع پوه زن پوشی شهید کردند
و اما عقیل و ابراهیم و مسلم و حامد را در ولایت پنجاه هزار شهید کردند در [illegible]

اندرهو بیان دره اما فرزندان تقی بن محسن بن امام زین العابدین علیه السلام

در ولایت ازکه رها افتادند حسین را در موضع کوراب باین ترکلا شهید
کردند و حسن در موضع کوتک بالا شهید کردند فرزندان نقی بن محسن
بن زین العابدین طاهر و مطهر و فضل و هارون در ولایت قندهار افتادند
وطن ساختند و ذریات ایشان بسیار شد بالقاب حسینی فرزندان عسکری
بن محسن بن سجاد یعقوب و یوسف و طیب در ولایت تولخار افتادند
و در آنجا ایشان را شهید کردند و اما فرزندان علی بن زید امام زین العابدین
علیه السلام را در ولایت شاوخ بلاغ در موضع اشتها رود شهید کردند
اما فرزندان حسین بن زید الحل و جنید و قوام الدین و قطب الدین در ولایت
مازندران افتادند وطن ساختند و ذریات ایشان بسیار بالقاب [illegible]

اما سیف الدین بن زید را انجوه پا به مازندران بموضع چیلا شهید کردند فرزندان
امان بن امام زین العابدین سیف الله و کتاب الله و حساب الله و عطاء الله و آیة
الله و عنایت الله و هدایت الله و نعمت الله در ولایت خیشان افتادند وطن
ساختند و ذریات ایشان بسیار شد بالقاب حسینی اما امان بن زید را در ولایت

منو در موضع بجین شهید کردند فرزندان حیدر بن زید بن امام زین العابدین

حمید و محمد و مزید در ولایت بسطام افتادند ایشان را شهید کردند اما حیدر را
در توابع ری بموضع کلاک شهید کردند اما فرزندان خان بن زید عین الله
و لطف الله و عابن و عبد الله در ولایت قزوین رسیده وطن ساختند و ذریات

ایشان زیاد شد بالقاب مرعشی فرزندان طیب بن امام زین العابدین

ابو طاهر و ابو تراب و ابو سعید در دیار کردستان افتادند وطن کردند
و ذریات ایشان زیاد شد بالقاب حسینی و طیب بن علی بن امام زین العابدین
علیه السلام را در ولایت ابهر شهید کردند اما فرزندان عیسی بن علی [illegible]
و جعفر و سلیمان و یحیی در ولایت ازکه رها افتادند محمد را در ولایت [illegible]
شهید کردند و جعفر را در ده ازکه رها شهید کردند و سلیمان را در موضع
ابرفاباد شهید کردند و یحیی را در عززکلایه شهید کردند اما فرزندان رضای

بن جعفر ایوب و ذکریا را در دار المرز افتادند چون بموضع اوج علیا رسیدند ایشان را
شهید کردند و نامون و حسین و زیتون و حمزه و طاها در ولایت ترخان افتادند
ایشان را شهید کردند **فرزندان احمد بن حسن بن زین العابدین** ابیا و قصه
و معصوم در ولایت ری افتادند چون بموضع و سقفا رها رسیدند ایشان را
شهید کردند و صائم و سالم و اشرف و فردوس و زاهد در ولایت فیروزکوه افتادند
چون بموضع الکبسنه رسیدند ایشان را شهید کردند احمد بن حسن بن امام زین العابدین
در موضع وارش افتادند ایشان را شهید کردند اما فرزندان عقیل بن هادی
ابن امام زین العابدین علیه السلام زین العابدین و ملک و سلیمان و ذکریا و اسمعیل
و نوح در ولایت ری افتادند زین العابدین را در دماوند شهید کردند
ملک و سلیمان را در سقفا شهید کردند و ذکریا و اسمعیل در ولایت لمشر بموضع
رسیدند و مردم بار دیار امرا دهکان در آمدند و مجادله بسیار کردند آخر الامر امام
زاده کان را شهید کردند **نوح بن هادی بن امام زین العابدین علیه السلام**
در ولایت شیراز افتادند و مدتی بسر بردند بعد از آن مردم شیراز نوح را
کدخدا کردند او را هشت فرزند بود بدین نام یعقوب و قاسم و ابراهیم
و موسی و یونس و زید و جعفر و مالک اما محمد بن امام زین العابدین علیه السلام را

چهار فرزند بود طاهر و مطهر و منظم و عبد الله اما موسی بن جعفر بن امام زین العابدین
شش فرزند بود بدین اسامی ابو طالب و حسین و رحیم و ثابت و سالم و صالح
اما جعفر بن نوح بن عقیل را ده فرزند بود بدین نام عباس و رزاق و هبة
الله و عطا و لقمان و خاقان و عبد الله و علاء الدین و عماد الدین و دریده
خاتون اما عماد الدین را هشت فرزند بود قاسم و داود و نان و حمزه و کنعان
و یوسف و داود و عقیل و حافظ و کاهل اما قاسم بن عماد الدین را نه فرزند
بود بدین نام اصاله محمد و حسن و محسن و عبد الرحمن و عبد المجید و عبد الحمید و
عبد الکریم و عبد الواسع اما عبد الواسع چهار فرزند بود روح الله و نور الله
و عین الله و عباد الله اما روح الله را دو فرزند بود قوام الدین و رکن الدین
اما رکن الدین را سه فرزند بود قاضی عبد الله و قاضی یحیی و قاضی عفیف
الدین تا زمانیکه متوکل ملعون حضرت امام علی نقی را زهر داده شهید
کرد قصد اولاد ائمه کرد لشکر بیاندازن جمع کرد روی باطراف نهاد
هفده سال باطراف و جوانب گردید و هر جا از اولاد ائمه یافتی شهید
کردی **در روایت صحیح آمده است** که متوکل ملعون در آنجا هزار
از اولاد ائمه شهید کرد از مرد و زن و خرد و بزرگ لعنة الله و الملائکه

والناس علیه و اتباعه باری نامه باطراف نوشت که هر کجا از اولاد ائمه
بیابید بقتل رسانند چون بالجمله فساد تازه رسید طغیان کردند بر
ائمه جفا کردند ایشان از وطن باطراف گریزان شدند اما یعقوب و ابراهیم
و موسی و یونس و زید و جعفر و مالک از بغداد روی بولایت ری نهادند
چون بدانجا رسیدند ابق سواران کند خبر یافته روی بایشان نهادند
و محاربه کردند و ایشان را شهید کردند در موضع قلعه حی اما زید بن نوح
در موضع سفاره و رئیس سپرک و برادران شهید کردند اما فرزندان
مهدی بن امام زین العابدین علیه التحیه والسلام از حله روی بولایت
ری نهادند چون بموضع خودنیره رسیدند ایشان را شهید کردند اما طاهر
و مطهر رئیس ابوالخیر و فرزندان او شهید کردند اما فرزندان شیث بن امام
زین العابدین ع ابوطالب و حسین و رحیم و ثابت و صالح و سالم از
بغداد روی بولایت ری نهادند بموضع کند رسیدند ابق سواران کند
خبر یافته روی با امرا دعا کردند ابوطالب و حسین و رحیم در موضع فیروز
بهرام شهید کردند و صالح و سالم و ثابت بگذری بولایت اشتو نهادند چون
بموضع زانکت رسیدند محمود آب بار باجمله ایشان را شهید کردند

فرزندان جعفر بن نوح بن عقیل بن هادی بن جواد عبدالله و عباس
و رزاق و حبیب و لقمان از حله روی بولایت ری نهادند چون بیابان
خرم آباد رسیدند کاو سواران لوبزان خبر یافته بسر راه امامزادها
آمدند و با هم جنگ کردند آخر الامر ایشان را شهید کردند اما عبدالله با همشیره
خود چون بموضع خودمران رسیدند ایشان را شهید کردند اما عمادالدین
و علاء الدین و جلال الدین را بشکانی شهید کردند فرزندان امامزاده
معصوم عماد الدین بن جعفر بن نوح قاسم و حمزه و داود و عمران
و کنعان و یوسف و عقیل و داود و حافظ و کامل از سامره روی بولایت
ری نهادند چون بری رسیدند خارجیان در عقب امامزادها درآمدند
بعد از مجادله بسیار حمزه و قاسم را در ولایت شهریار شهید کردند عمران و کنعان
در ولایت خار شهید شدند داود و عقیل در توابع سولقان افتادند و داود را
در موضع تنبه گاه شهید شد و عقیل را در کشا رود شهید کردند حافظ و کامل را
در ولایت ساوج بلاغ افتادند و در آنجا وطن ساختند و ذریات ایشان
بسیار شد بالقاب حسینی فرزندان جعفر بن نوح بن عقیل بن هادی
بن امام زین العابدین ع محمود و محسن در زمان متوکل ملعون روی بولایت

کشمیر نهادند چون بشهر کشمیر رسیدند در آنجا مردی پیری بود سال خورده
و زاهد و عابد آن مرد چهل هزار مرید داشت و نام او شیخ مسیح
الدین بن حسام الدین بن شیخ ابراهیم بن یعقوب بن صهیب اردبیلی که
خادم حضرت پیغمبر صلوات الله و سلامه علیه بود و محسن بجا از حق پیوست
اما محمود دوست آخوند شیخ داود تا مدت پنجاه سال خدمت ایشان می نمود
تا آنکه زید بن ابراهیم بن داود بن علی بن حضرت امام محمد باقر علیه السلام
را دختری بود و بعقد محمود درآوردند و او را سه فرزند بود قاسم و قوام الدین
و صالح الدین و محمود همیشه بذکر حق مشغول بود و تا چهاردهم همین ماه قدیم شهر
رمضان المبارک شب پنجشنبه بود ندا آمد از آسمان با همنام حضرت سید المرسلین
یا محمد نوربخش از آن جهت ملقب بنوربخش بماند و علی و حسین در ولایت غزنین
بماندند و بابت ایشان زیاد شد با لقاب گونه گونه اما عبدالله و عبدالمجید
و عبدالواسع و عبدالکریم از سامره روی بولایت تبریز نهادند چون بتبریز
رسیدند ایشان را شهید کردند و فرزندان عبدالواسع روح الله
و نورالله و عطاءالله روی بولایت اخرجه کردند چون باخرجه رسیدند
در آنجا شهید شدند اما فرزندان روح الله رکن الدین و قوام الدین

ازکه

ازکه روی بولایت خوارزم رسیدند ایشان را شهید کردند اما فرزندان رکن
الدین بن روح الله قاضی یحیی و قاضی عبدالله و قاضی سیف الدین از مکه روی
بری نهادند چون بکلابه رسیدند مدتی بسر بردند بعد روی بتبر نهادند چون
بکلابه رسیدند وطن ساختند و بابت ایشان بسیار شد با لقاب قاضی
و ایشان نیز از دست نوربخش ارشاد یافته بعد لقب ایشان شیخ نوربخش
بماند

مجلس چهارم در ذکر احوال حضرت امام محمد باقر علیه السلام

آورده اند که بعد از وفات حضرت امام زین العابدین علیه السلام حجاج
بن یوسف ملعون خروج کرد و قصد اولاد ائمه نمود دوازده هزار اولاد ائمه را
شهید کرد از مرد و زن و پیر و جوان و طفل شیرخواره که صد هزار لعنت خدا و رسول
و ائمه هدی بر آن ملعون باد آورده اند که در بغداد مردی بود شیعه و دوست
دار حضرت پیغمبر و امیرالمؤمنین و اهل بیت علیهم السلام تا در آن وقت حجاج
بر اهل بیت خروج کرد حضرت امام محمد باقر علیه السلام هشت ساله بودند آن مرد
مؤمن محب نام داشت امامزاده را بخانه خود برد و دست و پای مبارک
آنحضرت را ببوسید و بسیار گریست و اندرون خانه رفت و کفشهای عیالان
بدایند که برای شما مژده آورده ام یعنی نور دیده حضرت پیغمبر امام محمد باقر

و در خانه ما عیب است اکنون بدانید که ما را سعادت خوشتر از این روی کرده
داد چون آن مؤمنان و مؤمنات این سخن شنیدند همه طلب رفتن برآوردند
و از خانه بیرون دویدند چون چشم ایشان بر روی امامزاده افتاد و کمیاب
بقدم آنحضرت افتادند و عرض کردند یا ابن رسول الله ما را سرافراز فرمودید
بعد آن امام را در خانه در زیر زمین داشتند و او را پنهان کردند محلب فرزندی
بود ابراهیم نام داشت در خدمت امام بود و در خدمات آنحضرت
کوتاهی نمیکرد تا مدت دو سال بر این طریق گذشت حجاج را غلامی بود
معقل نام آن کافر الحرامزاده پیوسته در خدمت حجاج بود و در همسایگی محلب
بسر میبرد روزی زن آن کافر حرامزاده بخانه المؤمن رفت دید زن اهل و
هر ساعت بخانه زیر زمین میبرد و بیرون می آید زن آن حرامزاده جمیله نام داشت
از روز هیچ نگفت برخاست و بخانه خود رفت چون شب درآمد با شوهر خود گفت
که امروز بخانه محلب رفتم دیدم که هر لحظه زن محلب بخانه زیر زمین میرود
و گریان نالان بیرون می آید معقل گفت هر روز برو به بین که ایشان
بچه مشغولند آن ملعونه مدت ده روز در خانه محلب آمد و شد
بکرد و همه اش از آن گریه و زاری بسیار دید جمیله با شوهر خود گفت ده روز است

دهلیز

که بخانه محلب میروم و شوهر و زن را با گریه می بینم چون آن حرامزاده این را شنید
گفت دلالت دارد که یکی از اولاد امامه در خانه ایشان پنهان است جمیله گفت
فردا برو و بگو که دوستدار اهل بیت اطهارتیم اگر اولاد ایشان سلام الله
علیهم در خانه پنهان باشد بتو نشان خواهند داد و اگر تو این راز را آشکار
سازی مژده پیش حجاج بریم و ما را از مال بی نیاز نماید چون روز شد
جمیله روی بخانه محلب گذارد و رفت در خانه دید زن محلب طعام در زیر زمین
خانه برد و بعد از گریه و زاری را آغاز کرد جمیله نیز هم گریه کرد و زن
محلب گفت از برای چه گریه و زاری میکنی گفتا از جهت آنکه ده روز است
که بخانه شما آمد و شد میسازم و همیشه شما را با گریه و زاری می بینم چون
من دوستدار اهل بیت هستم بر من آشکار شده که از اولاد امام
در خانه شما پنهان باشد مرا نیز گریه دست داد بدین حال اما بشکه اطاعت
نکنند ایشان زن آن حرامزاده بعذاب باید گرفتار شود جمیله با زن گفت اگر درد سر دوستی
من آنست که یکدفعه جمال امام را مشاهده کنم زن گفت میترسم که تو این را
فاش و آشکار کنی و حجاج را خبر نمایند امام را از ما طلب نمایند محلب در این وقت
از این حال خبر یافت نیز جمیله آمد جمیله بر قدمهای شاهزاده افتاد و بر پای او

بوسه داد و آنگاه مهلب بفرمود تا مصحف آوردند و جمیله را قسم داد که این کار
فاش نکند و بعد از آن جمیله را نزد امام علیه السلام بردند چون جمیله را چشم
بر جمال امام افتاد سلام کرد و دست شاهزاده را ببوسید و بحسرت در روی
بکانه نهاد و با شوهر خود که آخر الامر سر این کار را آشکار کردم اما چه با فرزند
بچشم خود دیدم چون مفضل حرامزاده این سخن بشنید نزد حجاج رفت
و حکایت را بیان کرد حجاج او را از مال مستغنی کرد و او را آزاد کرد
آنگاه حجاج مرد را نزد مهلب فرستاد که شاهزاده را نزد من بفرست الحال
چون این سخن را بشنید فریاد برکشید گفت هیهات آن ملعونه کار خود را
کرد حال چه چاره کنم اگر شاهزاده را بدست مخالفان دهم البته او را
اذیت کنند فردای قیامت چه جواب گویم و آنگاه فرزند خود را طلبید
و گفت ای فرزند مصلحت این کار مشکل است که تو را بعوض بدهم پسر گفت ای پدر غلام را بجای حسین
دفع باید کار خواجه خود بباید هزار جان ما فدای امام باد
و آنگاه مهلب دست فرزند خود را گرفت و توکل بر خدا کرد نزد حجاج
برد و گفت این فرزند امام زین العابدین علیه السلام است چون آن
ملعون این سخن بشنید شاد شد امر کرد تا آن کودک را در میان پاره

گرفته

گرفته و دیواری بقدر چهار ذرع بر سر وی نهادند مهلب دیده گریان
بخانه برگشت و حمد کرد خدا را که فرزندم بدرجه شهادت رسید
زاری کرد و گفت توکلت علی الله از آن وفا القاب بالجماعت تو
بماند و چون زن این خبر بشنید گفت الله اکبر که شرمنده آل محمد نشده عرض الهی
گواه باش که فرزند را در راه تو فدا کردم از کرم خود فردای قیامت
بجوانان قیامت برسان بعد از آن پیش شاهزاده رفت و دست
و پای شاهزاده را بوسه داد و طعام از جهت شاهزاده حاضر کرد شاهزاده
فرمودند ابراهیم را حاضر گردان عرض کرد که حاضر نیست فرمودند که پدر او
طعام نخورم از آن حکایت را بیان کرد آنحضرت گریستند و دست
بدرگاه قاضی الحاجات بلند کردند و فرمودند که بارخدایا این ظلم را
بر ما روا مدار که ظالمان در حق ما و دوستان ما بکنند ناگاه در خانه
کسی بکوبید در را بگشودند فرزند خود را دیدند خوشحال شدند سر بسجده نهادند
عرض کرد والحمد لله الذی هدانا لهذا شکر ایزد را بجای آوردند پس
گفت ای فرزند احوال خود باز گو تا بر ما ظاهر شود گفت ای پدر روز آن وقت
که مرا در میان پاره گرفتند دیدم مردی از آسمان پدید آمد تا

کوه آهنین بر بالای سر من ایستاد و هر دو دست خود را بر سر من سر
ساخت و من در زیر هر دو دست او سالم ماندم بعد از آن حضرت
امیر المؤمنین در رسید و مرا از آن پاره در آورد و فرمودند برو پدر خود را
از من سلام برسان و بگو رحمت بر تو که حق ما را بجای آوردی
و فردای قیامت تو را از حوض کوثر سیراب نمایم و تو را در بهشت
جای دهم چون حجب این کلمات را شنید جان بحق تسلیم کرد
گویند دختری داشت بدیعه نام بعقد آنحضرت در آورده بود و هشت
فرزند از آنحضرت بعمل آمد عبد الله و قاسم و حسن و ابراهیم و ابو تراب
و زید و ثابت اما عبد الله بن امام محمد باقر را چهار فرزند بود مالک و محمود
و اسود و ایوب حسن بن امام محمد باقر را شش فرزند بود علی و معصوم
و دانیال و شعیب و قاسم و محمد ابراهیم ابن امام محمد باقر را سه فرزند
بود حسن و مطلب و محتلب محمد بن عبد الله را هشت فرزند بود طاهر و مطهر
و اسمعیل و حمزه و هارون و داود و خالد و یونس اسمعیل بن محمود را
شش فرزند بود ابو طالب و ابو المعالی و عبد الفضل و عبد المجید و عبد الحمید
و عبد الکریم ابو طالب را سه فرزند بود ابو جعفر و حسن و محسن ابو المعالی را دو فرزند

بود محمود و داود و عبد الفضل را چهار فرزند بود جلال الدین و حسام الدین
و نظام الدین و عماد الدین ابو تراب بن محمد باقر را ده فرزند بود یوسف
و یونس و موسی و اسکندر و مظفر و صالح و عاذر و ابو ذر و سرا نور
تا زمان منصور دوانقی علیه اللعنه والعذاب که آخر الامر اراده قصد اولاد
ائمه کرد جمله اما نزاد مازردی باطراف نهادند اما علی و ابراهیم و حسن
و ثابت در شهر سامره شهید کردند اما ابو تراب ابو طالب و عبد الکریم
از بغداد ازدی بدست قبل نهادند چون بدانجا رسیدند ایشان را شهید
کردند و عبد المجید و عبد الحمید بجبرو ان رفتند در آنجا وطن ساختند
و نبات ایشان بسیار شدند بالقاب حسینی و مالک و محمود و اسود روی
بولایت برقو نهادند چون بدانجا رسیدند جماعت رشید با ایشان خبر شدند
با ایشان مجادله کردند آخر الامر ایشان را شهید کردند و فرزندان
ابو طالب از بغداد بولایت از بحر ملایتن حمله فلشد ایشان را در آنجا
شهید کردند و فرزندان حسن بولایت ری رفتند قاسم را در شهر
بموضع ورک شهید کردند اما معصوم در برابر طایفه کاوسواران
شهید کردند و علی را با توابع شهید حی در موضع نیلک شهید کردند

محمد بن ابیطالب بن حمزه با و از ری بولایت خراسان رفت چون بهرات
رسید و برا شهید کردند و فرزندان ابراهیم حیان مطلب از بغداد بولایت
شیراز وطن کردند و ذریات ایشان زیاد شد بالقاب حسینی و فرزندان
محمود بن عبدالله طاهر و مطهر و اسمعیل و حمزه و هارون و ادهم و یونس
و خالد از مکه بولایت دارالمرز رفتند چون بساوخ بلاغ رسیدند
متفرق شدند طاهر و مطهر در ولایت طالقان بموضع افتاده در وطن کردند
و ذریات ایشان زیاد شد ملقب بحسینی اسمعیل و حمزه در ولایت ساوخ
بلاغ بسنقرآباد وطن کردند بالقاب حسینی هارون و ادهم در ولایت سولقان
افتادند وطن ساختند بالقاب حسینی موسی و خالد در ولایت قصران بدواکشت
وطن ساختند بالقاب حسینی و فرزندان اسمعیل بن عبدالله ابراهیم
و ادنان و محمد و سیب از بغداد بولایت طارم رفتند چون بموضع
آباد رسیدند ایشان را شهید کردند و فرزندان ابراهیم بن اسمعیل
ابوجعفر و محسن و حسن از مدینه بولایت دارالمرز رفتند چون بآمل رسیدند
وطن کرد ذریات ایشان زیاد شد بالقاب ابوجعفر و عبدالمعالی فرزندان
محمود و داود از مدینه بولایت خراسان رفتند چون بنیشابور رسیدند

وطن کردند بالقاب اوراق و در زمان متوکل ملعون که حضرت
امام علی النقی علیه السلام را زهر داد و شهید کرد و قصد اولاد ائمه کرد
دران وقت کیان بن جعفر بن موسی بن امام محمد باقر در دارالمرز
بنواحی شهریار رویان در موضع قلعه صلکنان به حجره نشسته بود و ابراهیم
بن علی بن سلیمان بن محمد بن حسن بن علی بن ابراهیم بن محمد بن عبدالمعالی
بن ابراهیم بن اسمعیل بن محمود بن امام محمد باقر در خدمت محمد کیان بن ابراهیم
صالحان آمد و خدمت کرده در کوه پایه رستمدار در موضع بالو قباد
وطن کردند و ذریات ایشان زیاد شد ملقب اوراق و فرزندان
عبدالفضل بن ابراهیم جلال الدین و عماد الدین و حسام الدین
از بغداد بولایت دارالمرز رفتند در ولایت لاریجان در موضع
رها رسفله افتادند در وطن ساختند ذریات ایشان زیاد شد ملقب بامیر
و امیر حسام الدین در زمان امام حسن عسکری ع در ولایت قباد شمران
طهین وطن ساخته و حاکم شمران ملک قباد بود و دوستدار اهل
بیت بود و امیر حسام الدین را رعایت بسیار کرده و در اخبار رایت
که در زمان خلفای بنی عباس تمامی شیعیان تقیه میکردند و ذکر بود

که اینها تقیه کردند و روز بروز محبت امیرالمؤمنین ع زیاد میکردند اما در زمان
منصور دوانقی سید عبدالله بن امام محمد باقر ع از جمله ردی بولایت
ری نهاد چون بری رسیدند مدتی بسر بردند آخرالامر متجندان ری
آنحضرت را شهید کردند در اخبار آورده اند که ابراهیم بن مجلب را
چهار فرزند بود یعقوب و حسین و حیدر و محمود و دستخط از امام محمد تقی
داشتند که از خرج معاف باشند وقتی حاکم خلفای بنی عباس بودند
در دارالمرز وطن ساختند اما فرزندان حسین واحد در کوه پایه
سجین وطن کردند بالقاب لوا در اخبار راست که مامون
الرشید چون پادشاه ممالک خراسان شد حضرت علی بن
موسی الرضا ع را از مدینه بشهر طوس آورده و پیشوای خود کرد
و جمله فرزندان امام موسی ع روانه بخراسان شدند صد نه نفر بودند
بعد از آن عون و سالم بری بموضع خاوه با همشیره خود وطن کردند
و در منزل شاهزاده قاسم بن جعفر بن امام محمد باقر ع بودند بعد از
مدت ده روز شاهزاده فرمودند اگر مارا بدامغان رسانی
همشیره خود را بعقد تو در آوریم شاهزاده ایشان را بدامغان برد

ایشان

ایشان همشیره خود را بعقد او در آوردند در آن وقت خبر رسید
حضرت علی بن موسی را مامون زهر داد قاسم با جمله انصار بباوند
رفتند و در انجا وطن کردند و مردم آنشهر ایشان را رعایت زیاد
کردند تا زمانیکه خلفای بنی عباس از جهة کشتن اولاد ائمه باطراف
لشکر فرستادند تا بشهر آوره رسیدند فرزند حمزه که در زمان سبب
هزیمت کرده و در انجا وطن ساخته بود لشکر ایل رسانیدند که در اینجا
اولاد ائمه زیاد میباشند آن حرامزادها زمین شهر سیاست
زیاد کرده که چرا ایشان را مخفی کرده ایشان قسم یاد کردند که اینها
شیخند و سید نیستند الملاعین دست از ایشان باز داشتند از آن
وقت تا بحال سیدان شیخی مشهورند روایت است که چون مامون ملعون
امام رضا ع را شهید کرد دو مرتبه در صدد تمام کردن اولاد ائمه
برآمدند عقیل بن امام موسی را گرفتند و کشیدند جراحت زیاد
رسانیدند با آن جراحت بری در موضع برزآباد بمنزل خطیب نجار فرود
آمد مدت هشت روز بیمار بود و از اثر همان جراحتها از دنیا رفت
و فرزندان یوسف بن امام موسی ع ذکر یاد محمد و اسمعیل در ری

بموضع ابرین آمدند خدنشاه بر سر ایشان فراز آمد و مجادله کرد ذکریا
و اسمعیل را شهید کرد محمد را جراحت رسید زنی محمد را پنهان بجای
خود برد تا مدت زمانی او را معالجه کرده زن را شوهری بود که خلفای
بنی عباس را خدمت کرده محمد زن را وداع کرد بکرمان آمد و تفت
ظهر بپایان قلعه دختر رسیده غاری در آنجا بود شب و روز در آنجا
عبادت میکرد و بعد از سه روز چوپانی بر در غار رسید او را بعبادت
مشغول دید گفت این مرد از ابو ترابیان است همان بهتر که او را
شهر را خبر کنم روانه شد و مردم را آگاه کرد جمعی بر در غار آمدند
و هر کس ضربتی بشاهزاده زدند آخر همان چوپان همان چوب خود را
بر پیشانی شاهزاده زد که بهمان ضرب از دنیا رفت خبر منتشر شد او را اهل
ائمه بر در غار شهید شده از سن شریفش نوزده سال گذشته بود
و نعش او را در شب پنجشنبه پدر همان چوپان از دوستان بود
در پایین غار در پایان قلعه دفن کرد و فرزندان محسن بن امام موسی
ابراهیم و اسمعیل در ولایت طالقان افتادند ابراهیم را در موضع
اوجان طایفه بمرود با ان شهید کردند و اسمعیل را در اسپارا ان طایفه

چشمه کیان شهید کردند فرزندان ابراهیم بن محسن جعفر و موسی از ساوخ
بلاغ بالموت رفتند چون بلازبشم الموت رسیدند بابا اویس با فرزندانش
ایشان را شهید کردند در موضع وین دفن کردند در اخبار است چون معتصم
ملعون حضرت امام حسن عسکری را زهر داد قصد اولاد ائمه امیر حسام
الدین و میر عبدالله در هزیمت الملعون از شمران بخراسان رفتند
چون بطبس رسیدند وطن کردند و ذریات ایشان زیاد شد ملقب بامیر
و محمد را یک فرزند بود و میر ابراهیم و میر ابراهیم سه فرزند میر غیاث
و میر حسن و میر مهدی و میر عبدالله را یک فرزند بود و میر حسام الدین
اما اسمعیل بولایت شمران رفت چون بکوه پایه شمران رسید وطن
کرد و ملوک شمران ایشان را بسیار رعایت کرد و میر مهدی در ولایت
رستمدار بموضع زاشر سناق افتاده وطن ساخت اما میر حسین را چهار
فرزند بود میر هادی و میر غیاث الدین و میر محمد و میر هاشم مدت
مدید در چیلان بسر بردند و بعد از ان میر حسین و فرزندان از راه البرز
چیلان روی بالموت و طالقان رفتند چون بدانجا رسیدند میر محمد
و هاشم در برکات پل دشت افتاده وطن کردند و ذریات ایشان زیاد

بالقاب امیرا امیرحسین با دو فرزند امیرهادی و امیرغیاث الدین

در طالقان بموضع ارست افتادند و بعضی در موضع سرطان

وطن ساخته بالقاب امیر روایت کرده‌اند که عباس ابن امیرالمؤمنین علیه السلام

سه فرزند داشت زید و عبدالله و ابراهیم و آنحضرت را در کربلا درجه

شهادت رسانیدند و فرزندان وی بری رفتند چون بدانجا رسیدند

اینی سواران کند خبر یافته با فرزندان آنحضرت مجادله کردند ایشان را

زخم بسیاری رسیده بود روی بهزیمت نهادند چون به بریک

رسیدند ایشان را شهید کردند ابراهیم بطالقان فرار کرد چون بنزده

رسید در خانه سلیمان بقال فرود آمد تا مدت چهل روز بیمار بود

و جراحت زیاد داشت از آن زخمها بجوار رحمت حق پیوست

خبر پنجم در ذکر اولاد و انساب امام جعفر صادق علیه السلام روایت میکند لوط

بن یحیی خزاعی که حضرت امام جعفر صادق ع را هشت فرزند بود

حضرت امام موسی کاظم ع و علی و مطهر و اسمعیل و محمود و یحیی و محمد و عبدالله

و علی را چهار فرزند ناصرالدین و حسین و سلیمان و قاسم و مطهر را

هفت فرزند بود ناصرالدین و هاشم و هارون و حمزه و زید و مالک

وحارث اما اسمعیل بن امام جعفر ع را پنج فرزند بود حسن و محسن و ابراهیم

و دانیال و یوسف و محمود بن امام جعفر ع را سه فرزند بود عمران

و برهان و لقمان و یحیی بن امام جعفر علیه السلام را دو فرزند بود یونس

و یعقوب چون معتضد ملعون حضرت امام جعفر ع را زهر داده شهید

قصد اولاد ائمه کرد امامزاده کان باطراف پراکنده شد یعقوب

و یونس بغداد رفتند چون بحله رسیدند ایشان را بدرجه شهادت رسانیدند

و عبدالله بن امام جعفر ع را ده فرزند بود طاهر و مطهر و حیدر و طیب و رزاق

و دختران حبیبه و صفیه و لطیفه و لطیفه و فاطمه و امام موسی ع و علی و محمود

ببغداد رفتند و باقی اولاد و اصحاب بولایات عراق و فارس

و دارالمرز رفتند و در هر شهر جمعی را شهید میکردند تا آنکه در قزوین

نزول کردند سفیان قزوینی بر سر ایشان آمده و بنای جنگ گذارد

و در آن روز اسمعیل چندان حرب کرده بود که خون در کوچه‌ها روان

شده بود تا آنکه آن ملعون بفرمود تا دروازها را ببستند که مبادا اکثر ایشان

از شهر بیرون روند جملگی سی و چهار نفر بودند و چند نفری از اصحاب

تا سه روز در صوفی آباد قزوین حرب نمودند و جمعی را بجهنم فرستادند

واخر الامر اسمعیل را ایشان بنجه علی بطرف افتاب برامدن شهید کردند
و مطهر و محمد و یحیی بطهران رفتند و محمد و یحیی را شهید کردند و مطهر از انجا
بوادی بدماوند گذارد و جراحت بسیاری بوی رسیده بود چون بموضع
بومهن رسید در خانه دهقان نام فرود آمد تا مدت چهل روز بیمار بود
از همان جراحتها برحمت حق پیوست و فرزندان علی بن امام جعفر ع
سید ناصر الدین و سید حسین از قزوین بولایت ساوج بلاغ رفتند
چون بموضع قوهه رسیدند حسن ایوذاب و خضر ایوب سر راه بر ایشان
گرفتند و محاربه کردند چهارده زخم بر تن سید ناصر رسید از انجا بری رفتند
چون بطهران رسید در خانه درویش صالح فرود آمد چهارده روز زنده
بود و بسبب همان زخمها بجوار رحمت حق پیوست و حسین و سلیمان را در ساوه
شهید کردند قاسم را بموضع ایمن شهید کردند و ابراهیم بن علی بن محمد
بن عبدالله بن قاسم را در ولایت لر بموضع ده دو شاب افتادند وطن
کردند و ذریت ایشان زیاد گردید بالقاب جعفرین و زید بن امام زین
العابدین علیه السلام در زمان هشام بن عبدالملک مروان از مدینه بری
رفت چون بطهران رسید در خانه حسن سماک نزول کردند حسن دست و دامن

ان بزرگوار را بوسه داد و تا مدت شش ماه بماند بعد جلال الدین رئیس با جمعی
خروج کردند و شاهزاده را در خانه حسن شهید کردند و فرزندان مطهر هاشم
و هارون و حمزه و زید و مالک و حارث از قزوین بگردستان رفتند چون
بجرم اباد رسیدند ایشان را شهید کردند و عبدالله فرزند حسن بن مالک
بن زید بن مطهر بگردستان رفت وطن ساخت و ذریات او زیاد شد بلقب
جعفری و فرزندان محمود و عمران و برهان و کنعان بقریه دره کوه
رفتند بموضع یارا و ایشان را شهید کردند و فرزندان اسمعیل حسن و محسن و یوسف
و ابراهیم و دانیال بدار کرد رفتند و در انجا ایشان را شهید و فرزندان
یحیی یوسف و یعقوب در ولایت ابهر وطن کردند و ذریات ایشان شد
بالقاب جعفری و یعقوب بن یحیی بگردستان بموضع دینه دیز شهید
کردند و فرزندان محمد اهل و سهل و کرار و مختار و عبدالله بن امام جعفر
بدماوند بموضع علین و رزان خارجیان ناصح خبر یافته در امده بسیار
مجادله کردند اخر الامر وی را شهید کردند درویش شرف الدین امامزاده
برداشت بر سر سنگی گذاشت خواست که وی را دفن کند اب نمود بمعجزه امام
اب از سنگ جاری شد دیگر اینکه ان آب هر ساله زیاد میشود تا روز قیامت

و فرزندان عبدالله مظهر و حیدر و طیب و رضا از آنجا بادربیجان نهادند
و در آنجا وطن ساختند بالقاب جعفری و دختران او در ری شهید گردیدند

در بیان اولاد جناب امام موسی کاظم علیه السلام آورده اند که

حضرت را چهل و دو فرزند بود حضرت امام علی علیه السلام و حسن و عبدالله
و قرض علی و خواجه احمد و محسن و سرادین و عبدالله ثانی و عقیل و طیب
و مجید و ناصر و یاسر و حمزه و محمود و واحد و رضا و شاه رضا و سام و لام
و یعقوب و جعفر و محمد باقر و الیاس و حاجی رضا و عباس و نوح و عمران
و ادنان و صالح و موسی و عون و سالم و ذکریا و ثعلب و یحیی و اسمعیل
و ابراهیم و ابوجواب و یوسف دو دختران فاطمه و آمنه و خانم عبدالله
شش فرزند بود فاضل و فضل و عزالدین و عمادالدین و قوام الدین
و صدرالدین حسن را نه فرزند بود ثابت و احمد و عابد و طیب و شریف و لطیف
و قرض علی را هشت فرزند بود جعفر و باقر و حیدر و دختران حلیمه خاتون
و سلیمه خاتون و رحیمه خاتون و آمنه خاتون و محسن را سه فرزند بود
اوزر و حاضر و ابوذر و سرادین بن امام موسی که را شش فرزند بود
صادق و حاجی و هادی و دختران حسینه و رقیه و فاطمه و اما عبدالله

را یازده فرزند بود نوروز و فیروز و منصور و اسود و عزیز و ابراهیم
و اسمعیل و امان الله و عون و عزیزالله و حبیب الله و نوروز را سه فرزند
بود عبدالله و هادی و مهدی و آنچه از اولاد امام موسی علیه السلام مجرد
بودند هفده نفر بودند محمد و ناصر و یاسر و حمزه و محمود و واحد و رضا و شاه
رضا و سام و لام و یعقوب و جعفر و محمد باقر و الیاس و عباس و حاجی
رضا و نوح را هشت فرزند بود قاسم و زید و ملک و قائم و ادهم و سالار
و عمران را شش فرزند بود بلال و رضا بجا و جمشید و خالی بجا و حسن بجا
و موسی بجا و ادنان را چهار فرزند بود حسین و ابوطالب و علی و زید
و صالح را شش فرزند بود محمود و بدرالدین و قادرالدین و یوسف و کریم
الدین و خواجه احمد را شش فرزند بود عبدالفضل و ابوالحسن و ابوالحسین
و دختران ساره و هاجر و تاجر و طیب را نه فرزند بود قاسم و رضا و جعفر
و داود و محمد و مختار و داینال و فخرالدین و شرف الدین و عبدالله و
عون را چهار فرزند بود هارون و هاشم و هادی و مهدی و سام را پنج
فرزند بود یوسف و یونس و داود و عیسی و خاقان و ذکریا را هشت
فرزند بود خضر و الیاس و عباس و ایلیا و علام و یعقوب و حارث و مالک

د شعیب را شش فرزند بود حافظ و کامل و عقیل و مسلم و داود و ابوغفار د
یحیی را هشت فرزند سید محمد قریشی و محمود و حسن و حسین و ابوطالب و ابوالحسن
و دو دختران زبیده و سکینه د اسمعیل را هشت فرزند بود محب و عابد و باشت
و بهمن و اسد و حبیب و احمد و ساجد د ابراهیم ابوجواب را چهار فرزند بود
باقر و جعفر و احمد و ناصر د یوسف را هشت فرزند مالک و صادق و معصوم و صالح
و رحمان و برهان و محمد و علیا د احمد بن حسین را شش فرزند فتح الله و نور الله
و عون الله و عباد الله و روح الله د جعفر بن فرج علی را چهار فرزند بود عبدالله
و عبدالرزاق و سید قریشی و میر مصطفی د مهدی بن نوروز یک فرزند بود
عباس و عباس را دو فرزند بود حسین و حسن د حسن را یک فرزند بود عباس
و عباس را چهار فرزند بود محمد و شمس الدین و حسین و یوسف تا زمانیکه
حضرت امام موسی ع شهید کردند قصد اولاد ائمه کردند و ایشان باطراف
و جوانب رفتند د حسین بن عباس بن مهدی بن نوروز از بغداد ببهبهان
کرمان در جوبیار وطن کرده و ذریات او زیاد شد با لقاب نوروزی
آورده اند که در زمان حضرت امام محمد نقی ع علی بن خواجه نورک بن عبدالله
بن قاسم بن شمس الدین بن حسن بن یوسف بن محمد بن علی بن عباس بن علی

بن مهدی بن نوروز از ماهان کرمان بدارالمرز بموضع رودبار اسائید
وطن کرده و ذریات او زیاد با لقاب نوروزی آورده اند که در زمان قلیچ شاه دران
که از خراسان فرار کرده بودند بولایت رها قصران بموضع رودک فرود
آمدند و نورک بن عبدالله در امامه وزیر ملک اسکندر شمرانی بود و میرزا قلیچ از
اولادهای امام محمد باقر علیه السلام بعضی با امامه رفت و خواجه نورک را ملازمت
کرده دختر خود را صبیه نام خواجه نورک بود داد و قریه رهک را از ملوک خرید
وقف اولاد امام محمد باقر بن امام موسی ع کرد روز نوروز باتفاق یکدیگر شمران آمده سید
و در انجا وطن کردند و ذریات ایشان زیاد شد با لقاب نوروز و بعضی با میر
د زید بن نوح را چهار فرزند بود قادر و جعفر و حافظ و مالک د حسن بن ادهان
شش فرزند بود ابوطاهر و ابوتراب و ابولهب و عبدالله و رزاق و جعفر د
محمود بن صالح را سه فرزند بود علی و یعقوب و حمزه د عبدالفضل بن جعفر
احمد را شش فرزند بود داود و عقیل و یوسف و اسد و مجد و واحد د مختار بن
طیب را دو فرزند بود عیسی و یحیی د هارون بن عون را شش فرزند بود خالد
و شعیب و لقمان و سلیمان و غالب و طیب د ابوطالب را دو فرزند بود
یوسف و حسین در احادیث آمده که حضرت امام موسی ع را چهار زن بود و هفتاد

منعه دوازده هزار کهواره زرین از پس و پیش امام بر شتران بار کردند
روایت است دوازده هزار شتر بار کردند در خبر است که چون مامون آن شنید
ملعون علی بن موسی علیهما السلام را از مدینه بطوس برده پیشوای خود ساخته
جمله فرزندان و فرزندزادها بولایت خراسان رفتند تمر حسن را که در بغداد
شهید کردند باقی دیگر بخراسان رفتند چون بسادخ بلاغ رود خانه کره
رسیدند خارجیان بر سر ایشان رخته کشیدند و محاربه کردند اخرالامر حسن را شهید کردند
و اکثری را جراحت رسانیده وقت شب فرار کردند و هر یکی بجایی فتادند
و عبدالله بن امام در سادخ بلاغ بموضع دروه رسید مردمان نوغان در همه
اتفاق کردند و با امامزاده عبدالله چندان حرب کرده تا او را شهید کردند
و جعفر بن امام را در توابع ورامین در سنارود شهید کردند و احمد رضا بن امام
در شهربار بموضع زرکان شهید کفه گویند از فرزندهای امام در سادخ بلاغ
صد نفر را شهید کردند و موسی بن طهیا بن امام و خواجه احمد بلواسان رفتند
طایفه مری و سبری خبر یافتند و آن دو شاهزاده را شهید کردند طیب بن
امام را بموضع رسان شهید کردند و سوادین و ذکریا و محمود و محمد و نوح و لام
و سام با یک همشیره از کره بدار المرز رستمدار رفتند چون بر دهات علیابای در همه
رسیدند

و ارسی

حسن رئیس و فرزندان ورز رسیدند و محاربه کردند اخرالامر محمد را مجروح کردند
و از انجا بموضع بردون رسید بخانه عبدالله خطیب منزل کرد زن عبدالله جراحات
او را به بست و او را از ظالمان پنهان کرد اسکندر رئیس و فرزندان در عقب
امامزاده امدند چون به بردون رسیدند بر در خانه عبدالله خطیب رسیدند از احوال
پرسیدند جوابی نشنیدند شاهزاده تا چهارده روز زنده بود روز پانزدهم بجوار رحمت
حق پیوست و سام و لام و محمود با همشیره خود در پاپان رهات رستاق در موضع سرخ
کمر شهید کردند و نوح را بر دهات علیابای در بندک بسیار جراحت رسیده بود از انجا
بدار المرز رستمدار بموضع چلندرس بخانه حسن کاتیج فرود آمد انتهض فرزندان
خبر داو را انجا نه بردند بعد از چند روز بجوار رحمت حق پیوست تا ذکریا با محمود برادر کرد
موضع مور شهید کردند و سرادین را در دهات علیابای در بندک بموضع لزور
افتادند طایفه شبرکچان بر سر ایشان درامده بسیار محاربه کردند و جراحت
بامامزاده رسیده بود و چون بموضع لادیج رسید تشنگی بسیار براو غالب شده
بود و حرامزاده کالان را بهار اکرفته بودند و تیغ چون امامزاده را بدان
حال دید چارق خود را پر ونکرده پنهان از آن ظالمان امامزاده را آب داده
و امامزاده نیز دعا کرد بدین مضمون که الهی نسل او را بسیار گردان و ایشان را

بعد از آن سادات اخر الامر در موضع لاویج طایفه تربیش خبر یافته بجد امامزاده
در آمدند و در موضع کل شهید کردند اما امامزاده سهراب و عقیل و فرزندان جوان خود
همه گریان و نالان بر سر امامزاده آمدند و بسیار زجر کشیدند شاهزاده گفت ای
عمان مرا با این جامه خون آلوده در قبر نهید تا فردای قیامت شاهد حال من
باشد و روی مرا بطرف بغداد کنید که من ازین قوم نفرت دارم
و اما حاجی رضای از کره ری رفت چون بجزرگ رسید و برا شهید کردند
و صالح از کره شمران رفت چون به تجریش رسید طایفه بهنبان و برا شهید ساختند
اسمعیل بن زکریا در کره مجروح کردند چون بتوابع شمران شیراز رسید بابان ده [illegible]
جار و برا شهید کردند در خبر است که چون مامون الرشید حضرت امام رضا را
زهر داده شهید قصد اولاد ائمه کرد نامه باطراف و جوانب فرستاد که هرکجا از اولاد
ائمه بیابید بکشید و حمزه و یعقوب و الیاس از بغداد بطارم فرار شد چون
بموضع یوزن لوشکان رسیدند ایشانرا شهید کردند و شعیب و یحیی را در شهر ری
رسیدند شهید کردند و عماد الدین و علاء الدین و قدر الدین و صدر الدین را
در شهر بغداد شهید کردند اما دختران امام موسی کاظم آمنه خاتون و زبیده
و سکینه و حلیمه و رحیمه از بغداد در دولت شهر قزوین رسید خارجیان سر راه گرفتند

در محله پنبه ریسه غایب شدند و آن موضع را خواتون قوبک گویند سی خاتون
و برادران بیست و سه نفر بودند بهم رفتند مخالفان بر سر ایشان رسیدند و آنهارا
بتمامی شهید کردند و محمود بولایت رستمدار رفت چون بموضع نای ورزرا شهید
کردند و دختران سادات را در طهران شهید کردند و رضای بن عون بن امام
بدار المرز رستمدار افتاد بموضع ناطل دیر اکشتند و بلال بن عون در طالقان بموضع
نوکلا به رستاق [illegible] و جمشید بن عون در کجور رستاق شهید کردند و خالد بن عون
در کجه رستاق نجه کلا به شهید کردند و جعفر بن یحیی بن امام را در کجه رستاق
تبرک ده شهید کردند و ابراهیم بن امام را با شصت نفر از اولاد امامزاده
زاده در شهر آمل بموضع لله پرچان حسین رئیس با فرزندان ملعون خود شهید
کردند و قاسم بن رضای بن امام در رستمدار بموضع کران و برا شهید کردند
و علی کیای بن عون در رستمدار بموضع نوار ربین و برا شهید کردند در خود
دفن کردند و ورا بلقب سید علی کیا خوانند و عزیز بن محسن بن امام را با شمران
بموضع اوین بطرف آفتاب برآنکه لسر تپه شهید کردند و طیب بن حسن بن امام
حسن را بموضع اوین شهید کردند بطرف فرد قیشن رئیس خرو شهید کردند
و شاهزاده عبد العظیم بن فضل بن زید بن [illegible] بن محمد بن ابراهیم بن حسن بن علی

بعد ان سال از اخر الامر در موضع لاویج طایفه بزرش خبر یافته بجدا امام زاده
در امدند در موضع کل شهید کردند اما امزاده سهراب و عقیل و فرزندان جعفر
همه گریان و نالان بر سر امامزاده امدند و بسیار رنجیده شدند شاهزاده گفت ای
عمان مرا با این جامه خون الوده در قبر نهید تا فردای قیامت شاهد حال من
باشد و روی مرا بطرف بغداد کنید که من ازین قوم نفرت دارم
و اما حاجی رضای از کره ری رفت چون بکرگ رسید او را شهید کردند
و صالح از کره شمران رفت چون به تجریش رسید طایفه بهنیان او را شهید ساختند
اسمعیل بن ذکریا در کره مجروح کردند چون بتوابع شمران شیراز رسید با بابان ده یزید
جار او را شهید کردند در خبر است که چون مامون الرشید حضرت امام رضا را
زهر داده شهید قصد اولاد آنحضرت کرد نامه باطراف و جوانب فرستاد که هر کجا از اولاد
ائمه بیابید بکشید و حمزه و یعقوب و الیاس از بغداد بطارم فرستد چون
بموضع بوزن لوشکان رسیدند ایشان را شهید کردند و شعیب و یحیی را در شهر ساوه
رسیدند شهید کردند و عماد الدین و علاء الدین و قدر الدین و صدر الدین را
در شهر بغداد شهید کردند اما دختران امام موسی کاظم امنه خاتون و زبیده
و سکینه و حلیمه و رحیمه از بغداد در دشهر قزوین رسید خارجیان سر راه را گرفتند

و در محله پنبه رسید غایب شدند انموضع را خاتون فوبک گویند سی خاتون
و برادران پنج نفر بودند بقم رفتند مخالفان بر سر ایشان رسیدند و انها را
بنامی شهید کردند و محمود بولایت رستمدار رفت چون بموضع نای رسید شهید
کردند و دختران سادین را در طهران شهید کردند و رضای بن عون بن امام را
بدار المرز رستمدار افتاد بموضع ناطل وی را کشتند و بلال بن عون در طالبه موضع
تا نوکلا به رستاق شهید کردند و جمشید بن عون در کجور رستاق شهید کردند و خالد بن عون
در کچه رستاق کجور کلا به شهید کردند و جعفر بن یحیی بن امام را در کچه رستاق
تنرک ده شهید کردند و ابراهیم بن امام را با شصت نفر از اولاد امام داود
زاده در شهر امل بموضع لله پرچان حسین زرش با فرزندان ملعون خود شهید
کردند و قاسم بن رضای بن امام در رستمدار بموضع کران وی را شهید کردند
و علی کیای بن عون در رستمدار بموضع نوار رهین وی را شهید کردند و در خود
دفن کردند و وی را ملقب بسید علی کیا خوانند و عزیز بن محسن بن امام را بشمران
بموضع اوین بطرف افتاب برانکه بسر تپه شهید کردند و طیب بن حسن بن امام
حسن را بموضع اوین شهید کردند بطرف فرودستان زرش خرو شهید کردند
و شاهزاده عبد العظیم بن فضل بن زید بن هارون بن محمد بن ابراهیم بن حسن بن امام حسن

ورپایان شهری شهید کردند و عبداله بن حسین بن ادنان بن امام در موضع
کوتنگ دشت بده جاج شهید کردند و فرزندان محسن بن امام بشیروان
رفتند و در شهر شماخی وطن کردند بالقاب جعفری و فرزندان خواجه احمد بن امام
حسین و ابوطالب و علی و زید بالموت رفتند حسین و ابوطالب را حسین بن شهید کردند
و اما فرزادها را با مقبل نام بورود کنار شهید کردند و علی و زید بموضع شرکه ده شهید کردند
و شاه رضای بن امام بمازندران بموضع واد به ویرا شهید کردند و فرزندان امام یحیی
سید محمد قریشی و جعفر بغفر و تا بموضع کجد رسیدند جعفر را شهید کردند و سید محمد
در لاریجان بموضع کزنما فتاد در خانه شیخ ابراهیم آمد و جراحت بسیاری داشت
تا مدت چهل روز در انجا ماند بس بعد زن شیخ ابراهیم عایشه نام از طایفه
سونایان بود و دشمن خاندان نبوت بودند اقوام خود را خبر داد که یکی
از ابوترابیان در اینجا بیمار است ایشان جمعیت کرده شاهزاده را شهید کردند
و فرزندان قاسم بن حسین بن امام زین العابدین علیه التحیه والسلام شعیب
وادریس و موسی از هیبت منصور دوانقی بمازندران با تن مجروح
چون بشهر چولک رسیدند ایشان را شهید کردند و حسین بن ادنان در ولایت
میان رود شهید کردند و طاهر بن محمود را بتوابع شهر رویان شهید کردند

شهید کردهم

و فرزندان ابوطالب حسین و یوسف در پایان شاه کوه شهید کردند
و عباس و حارث را در موضع اندرود و مندرود شهید کردند و ادنان بن امام
با دو فرزند عمران و زید در شهر امل شهید کردند و خضر را در ولایت طالقان شهید
کردند و ناصر را در ساوخ بلاغ شهید کردند و قزوین که سه زبان است که بر
همه زمینها شرف دارد و هر که او را انجا دفن کنند فردای قیامت او را
حساب نباشد اول زبان مکه دوم زبان قم سیم توابع شهر رویان که در یکا
حضرت امام حسن علیه السلام چهارده روز حضرت را ملک شاه غازی مهمان داری کرد روایت شده است که
داری کرد و انگاه ملک شاه در خدمت انحضرت بمازندران رفتند و مصاحب
عبداله زبیر در قلعه سامان بود و جهاد و محاربه بسیار کرد و قلعه را ازاد گرفت
و خراب کرده بازگشت چون برستمدار رسید بتوابع شهر رویان بموضع ناجر
دشت فرود امد و مدت ده روز ماند بعد ملک شاه را وداع کرد و بمدینه رسول
رفت و ابراهیم بن حسن در شهر رویان بموضع ناجر دشت بجوار رحمت حق
پیوست و ابراهیم ابوجواب با مادر و همشیره از کره روی بمازندران نهاد
در مشهد سر رسید ویرا شهید کردند و موسی کیا بن عون در دار المرز رستمدار
در رهار علیای در بندک شهید کردند و فضل و فاضل بن عبداله در دار المرز

امام حسن علیه السلام

رستاق در موضع کندوس شهید کردند و حضرت امام علی بن موسی الرضا
و حضرت سید جلال الدین اشرف از یک مادر بودند و آنحضرت وی را
بغایت دوست داشتی در زمان مامون الرشید سید جلال از بغداد
بدار المرز جیلان نهاد چون بدانجا رسید وی را شهید کردند شرح او مذکور خواهد شد
و حسین و ابوطالب و علی بن عون بوادی رفتند چون بموضع جیداب
رسیدند ایشان را شهید کردند و محمد بن عبد الله بن اشرف بن محمد بن حسن بن علی
الدین بن رکن الدین بن حسین بن ابراهیم بن یعقوب بن صدر الدین بن صالح
بن امام زادی بجیدب کرد چون بدانجا رسید وطن ساخت فرزندان او زیاد شدند
بالقاب موسوی و هادی بن عزیز بن محمود بن حبیب بن داود بن کمال بن محمد
از بغداد بمازندران رفت چون بشهرامل رسید وطن ساخت فرزندان
او بسیار شد بالقاب کمال و عبد الله بن حسن بن یعقوب بن سلیمان
بن اسد بن محسن بن ابوطاهر بن زید ابن عابد بن عقیل بن بلال بن عون ساخته
از بغداد بری رفت چون بموضع پس کوهک افتاد وطن ساخت فرزندان او
زیاد شد بالقاب موسوی و ابراهیم بن عابد بن محمود بن یعقوب
بن محسن بن علی بن جعفر بن مالک بن حسین بن عون بولایت ری رفت بموضع

عبد العظیم افتاد وطن ساخت فرزندان او زیاد شد بالقاب موسوی و
ابوطالب بن معصوم بن جعفر بن واثبال بن فردوس بن زید بن عطار بن اذر
بن یوسف بن ناصر بن شمس بن اوسم بن فاضل بن عبد الله بن امام موسی
از بغداد باسترآباد رفت و در انجا وطن کرد بالقاب موسوی و صالح بن باقر
عبد الله بن اسمعیل بن عزیز بن نعمت بن خالد بن جمشید بن عون بن امام
از بغداد بطرف شهریار رفت چون بموضع رامجان رسید وطن کرد بالقاب
موسوی و فرزندان قاسم بن حسن بن امام موسی محمود و محمد از بغداد
بولایت فیروزکوه رفتند چون بشهر رسیدند بموضع خرداران شهید کردند ایشان را
و محمد رضای بن امام از کره بفیروزه رفتند چون برزمان لاسم رسیده
وی را شهید کردند و عبد الله بن هادی بن امام از بغداد بلاریجان بموضع
زیاد وی را شهید کردند و فرزندان طیب بن امام محمد و احمد و مختار و جعفر و داود
و وانیال در ری رسیدند و محمد از ری ببیران رفت چون بسهامک رسید
طایفه کاو سواران او را در پایان ده سهامک در میان سوادستان
شهید کردند و جعفر و داود از ری برستمدار رفتند چون بکالج رسیدند طایفه
شبرسکان او را اینجا با آفتاب بر آمدن شهید کردند و جعفر و داود در رستمدار

بموضع سرس بجانه شیخ حبیب فرود امدند واز اثر جراحت الملعون ان ماندند
چهل روز بیمار بودند بهمان جراحت برحمت حق پیوستند و فرزندان
عون بن هارون بن هاشم بن هادی از بغداد بدار المرز رفتند چون بجنگلستان
رسیدند ایشانرا شهید کردند و فرزندان صالح قدر الدین وحمزه وقوام
الدین وبدر الدین وصدر الدین از بغداد بری رفتند واز انجا متفرق
شدند حمزه وصدر الدین باردبیل رفتند ودر انجا وطن کردند ذریات
ایشان زیاد شد بالقاب موسوی و فرزندان صالح جعفر ومحمد علی وحیدر وقندر
از بغداد روی بماوراء النهر نهادند چون در انجا رسیدند ایشانرا شهید کردند
در حدیث است که اگر دریا مداد گردد درختان قلم شوند تمام روی زمین
کاغذ گردد خلق عالم نویسنده که شرح اولاد واولاد زاده امام موسی کاظم
نتوانند نوشت مگر حساب آن نزد خداوند است در خبر است که مامون الرشید
حضرت امام رضا علیه السلام را بخراسان آورده پیشوای خود ساخت وقوم
از اطراف وجوانب خدمت آنحضرت امده واطاعت میکردند از مامون
روبگردانیدند چون الملعون انحال بدید در فکر تمام کردن آنحضرت
افتاد حضرت از حرام زادگیهای خبردار شد نامه بمدینه برای بزرگان عجم الملعون

لعبد الفقیر

که باقی مانده بودند بدین مضمون که چون نامه من بشما رسد بی توقف روی نوشتند
اورید در روایت صحیح است که دوازده هزار وششصد وچهل ودو تن بودند
وبزرگ ایشان ابراهیم ابوجواب بود اعلی الله مقامه که چون نامه بدیشان رسید بجمیع السرور
بکربستند انگاه گفت ابراهیم ای برادران مارا اکنون میباید که خیل وحشم را
توانند برد گفتند بروضه رسول خدا رویم وسلام کنیم هر کرا جواب سلام دهد
انحضرت مهتر ما باشد انگاه یک یک بر سر تربت حضرت رسول رفتند سلام کردند
وجوابی نشنیدند شاهزاده ابراهیم هجده ساله بود بر روضه جد بزرگوارش
سلام کرد وبی توقف جواب سلام از روضه جدش بلند گردید که علیک السلام
یا ولدی ویا قرة عینی چون انها آنچنان دیدند جملگی دست اورا بوسه دادند
وبروی بیعت کردند وعلم بنام او بپا کردند وانگاه از مدینه بیرون آمدند
تا انکه بولایت شهریار بموضع ساروقمش رسیدند وانشب شب پنجشنبه
بجم ماه محرم الحرام بود سکینه خاتون در خواب رفته بود ودران وقت گریه
ورامد امامزاده ها ویرا از خواب بیدار کردند گفتند ای همشیره چرا گریه
میکردی که در سفر علامت بدیست گفت ای برادر مرغی دیدم که در
میان اسمان وزمین ایستاده قطره قطره خون زهرالوده از دی میچکید

داز ان قطرها یکی بمن افتاد و بوی برادرم را شنیدم و امرغ گفت الله اکبر
اجل این قوم رامیدواند و هر یکی را بدیاری برساند چون این سخن را
شنیدند انشب را در مصیبت بگذرانیدند در اخبار است در شهر با قلعه
بود و خارجی فلان نامی دران قلعه مقام داشت و الملعون مامون
الرشید فرستاد که دوازده هزار ششصد و هشتاد و سه نفر از اولاد ائمه از علویان
در ولایت عجم امده اند اگر این جماعت با تو ولایت برسند از شما احدی را زنده
نگذارند چون مامون ازاین حال واقف شد نامه نزدیک حسن صباح
نوشت و دیگری پیش سیاه گوش سمنانی بن خالد نوشت که چون نامه بشما رسد
راه بر ابو زایان بگیرید و نگذارید که بیرون آیند چون الملعون نامه را
بخواند قدغن بچارچیان کرد که راهها را مسدود کردند اما امامزادها در سار فرش
ماندند شبی امامزاده ابراهیم در خواب گریه بسیار کرد برادران ویرا بیدار کردند
چه را چه افتاده گفت که دیدم لشکر بسیاری بر سر امدند چون روز شد محمد بن طالع
ملعون با چهل هزار کس بر سر امامزادها بکشید و بعد از او سیاه گوش ملعون
با سی هزار سوار و حسن صباح فردی با چهل و پنج هزار در رسیدند و جنگ عظیم در پیوستند
راوی گوید که چندان کشته بر سر کشته افتاده بود که مجال تاختن میدان نبود و امامزادگان

شش ما

شش ماه جنگ کرده اخر الامر امامزادها روی بفرار گذاردند و علی جعفر
و ابراهیم را در موضع سلوک منصور دمشقی شهید کردند و عبدالله بن هادی
در موضع اسکان محمد حارث شهید کرد و جعفر و محمد و حسین که فرزندان محمد باقر بودند
ایشان را در موضع حوفین الیاس بن ازرق دمشقی شهید کرد و ابراهیم و سلیمان
بابک خواهر که اولاد امام محمد باقر ع بودند ایشان را در موضع استبل در [illegible]
سیاه گوش سمنانی شهید کرد و علی بن افطر بن امام زین العابدین ع با دو همشیره در شهریار
بموضع زرک رسیدند بر لب آب وضو ساخته بنماز مشغول شده ناگاه کل هاشم بن
نوفل که رئیس ده بود بر سر امامزادها در امده ایشان را شهید کردند و فرزندان
قاسم بن امام محمد باقر ع زید و محسن را در شهر با روریابان قلعه بطرف قبله شهید
کردند و ابراهیم بن علی بن موسی ع در ولایت شهریار در سلمان اباد حسینیه
منصور دمشقی شهید کرد سه روز تن مبارکش در میان افتاب افتاده بود
دران وقت همائی بیان هوا معلق ایستاده سایه بر سر مبارکش افکنده در ان وقت
مردی سلیمان نام در سلمان اباد بود امده و یرا دفن کرد و الموضع را
از ان سبب پرند هوند خوانند و موسی ع از هر دیک همشیره زبیده که فرزندان
امام جعفر ع بودند ایشان را در پایان ده کبود گنبد جلال الدین ملعون شهید

۸۳

گویند و اکبری را در جنگ ساروقش شهید کردند مردی است که شصت تن را
در ساروقش شهید کردند و سرها را بریده برداشتند وعون را گرفته
بند نهاده به نزدیک مامون فرستادند چون بنزدیک شدند ابوالمک که در
ولایت ورامین بود دهی که ناصراباد می‌نامند زنی بود رابعه از نسل
ابوذر غفاری او را پسران و اقوام قریب صد نفر بود جمع کرده بر سر رجال
امده محاربه عظیمی در پیوستند و ان زن تحریص میداد فرزندان خود را که
بکوشید تا سرهای امامزادها را بگیرید پسران شنیدند مانند شیر نعره برداشتند
سه هزار خارجی را بجهنم رسانیدند و امیر ایشانرا که سیاه کوش نامی بود پاره پاره
کردند و بر سر راه انداختند و غنیمت زیاد بدست اوردند و سران بزرگوارا
در ناصراباد بردند وعون از جراحت بسیاری رسیده بود در همان ناصراباد
بجوار رحمت حق پیوست و همان موضع دفن کردند و انجا را شصت اباد
نام کردند : و محمد و ایوب و یونس و زکریا و شعیب و عبدالله و ناصر و عماد
و عبد المطلب و عبدالحق و هرون و هاشم و ابوطالب و طاهر و مطهر و جعفر
و الیاس و بعضی از فرزندان و فرزندزاده کان از ساروقش بهزیمت شدند
چون بجند رسیدند چهار طایفه که ایلچی سواران و کاوسواران و زیرک و حسن کیسان

۸۴

که از نسل سنان بن انس ورکند بودند و امامزادها هجده نفر بودند در باغ
جبات منزل کردند حرام زاده که ویرا شرف الدین کالبد ورکفشدی الحرام
زادها خبر داد ایشان بر سر امامزادها شبخون زدند و جمله را شهید کردند و شعیب بن
امام موسی را جراحت زیادی رسیده بود تا سه روز زنده بود در روز چهارم بجوار
رحمت حق پیوست واحد رازی جلکی را در باغ جبات دفن کرد و مردم انجا را
فیروز میخوانند و فرزندان علی بن امام زین العابدین تحسین و ابوالحسن در ورکند
مجروح کردند چون بجند در کوچه کهوارزاش رسیده مردی بود حاجی حلوائی
سه روز اندو نفر در خانه خود نگاه داشت اخر خارجیان کند خبر شده ایشانرا
شهید کردند و علی و موسی بن امام موسی ع از هزیمت بازارقشی در کند افتادند که جدا
کند عبدالله مدنی هاشمی ایشانرا در خانه خود برد و بجهت ایشانرا انگاه داشت
دشمنی عسان ان نفر زاده بنزد اشعث کندی احوال باز گفتند الحرام زاده جمعی را
که دویست نفر سواره و پیاده بودند برداشت بدر خانه عبدالله امده و شاهزادها را
شهید کردند و هادی بن امام موسی ع با یک همشیره زینب در شهریار در شهر گرز
افتادند و در ان شهر مسجدی بود در طرف غربی که او را دار الشفا میگذاردند بعد
و در بیرون مسجد مردی بود عبدالوهاب مدنی و شاهزادها تا سه روز در ان مسجد

و کسی از احوال ایشان آگاه نبود روزی عبدالوهاب در حجره مسجد نگاه کرد
دو نفر دید که با تن جراحت رسیده شده مانند دو پاره ماه نشسته اند عرض کرد پیش رفت
که شما چه کسید گفتند ما غریب میباشیم و راه را نمیدانیم و از اولاد امام موسی هستیم
اند و چون شنید گریست گریه کرد بعد بخانه مراجعت نمود و حکایت با فرزندان بیان
آنگاه امامزادها را بخانه برده نگاه داشت منصور دمشقی که سرهنگ خلیفه بود
خبر یافته ایشان را شهید کرده در حوالی مسجد انداختند دفن کردند و جعفر بن حسن بن امام
در ده خاده شهریار افتاده در خانه درویش صالح فرود آمد و کیفیه در آن جا که
خارجی بود از نسل سفیان بن عبدالملک با جمعی در ده خاده آمده و امامزاده را
شهید کرد و تربت مبارک او در میان ده در سر چهار راه واقع است در خبرات
که چون امامزادها را او در سارو قش متفرق کردند عبدالرحمن و زید و سلیمان
و حمزه و سکینه خاتون در ولایت رز افتادند عبدالرحمن و زید در موضع ایشان را
پلنگ آباد در کوچه رئیس باباشاه برادران شهید کردند اما سکینه خاتون
خارجیان مرده آباد از عقب آمده در شهر آباد چشمه بود پا از آب خود را در آن
آب افکنده و غایب شد و آنجا را مزار خونی خوانند حمزه را احمد قرائی شهید کرد
و جعفر و زید و دیگری که فرزندان حسین بن امام موسی ع بودند ایشان را خارجیان

بنحو شهید کردند و تربت ایشان در موضع بکیه مشهور است و دختران
زید بن امام زین العابدین ع حبیبه و رقیه و آمنه در شهریار در حوالی موضع
خاده بطرف آفتاب برآمدن و راهی که بجانب کبود دین میرود بدست اشرار
بمزرعه سرخ شهید کردند و کشنده ایشان الیاس بن ایرج علیه اللعنه بود و
فرزندان هادی بن امام علی بن موسی الرضا ع علا و ابراهیم و حسن را در موضع
مهرازین علی شیاوش شهید کردند و هارون را در موضع کور سیر الیاس والو
و فرزندان شهید کردند و علی و قاسم و محمد که فرزندان هادی هستند
ایشان را در سرای محمود آلو و فرزندان شهید کردند و ابراهیم بن عبدالله بن
حسن بن محمد بن علی بن امام زین العابدین ع در موضع سعد بن رئیس ناصر شهید کرد
و حضرت سلطان سید محمود بن امام موسی ع با فرزندان و برادران و برادر
زادها چهارصد نفر بودند بقم رفتند و سید محمود را در ولایت چرو بده شهید
کردند باقی در شهر ساوه و حوالی ساوه شهید کردند و محمد باقر بن امام موسی ع
و برادران فضل و علی و اسمعیل و تقی از نهر بمت سارو قش بجوه پا بهار رفتند
چون بهار قصران رسیدند در موضع رهک و حی بود که چهارصد کدخدا
داشت و بیشتر از ایشان در صدد خون اولاد ائمه بودند چون نزدیک

بدان ده شدند همه کمر را اهواع کردند محمد باقر را جراحت زیادی رسیده

بود خود را زیر درخت گردکان پنهان کرد اسفندیار نامی در سر راه کار رسید

دید که مردی بصورت چون ماه با بدن جراحت رسیده که خود را در زیر درخت

پنهان کرد چون ساعتی نگذشت خارجیان در عقب در آمدند و جستجوی

اسفندیار در هیچ ابو تراب را دیدی آخر امامزاده بچشم اشاره کرد بطرف درخت

از آن جهت آن طایفه اول و بدبخت یافتند آخر الامر خارجیان رهوک ...

ظالمان اتفاق کرده به نزدیک اندرخت رفتند و امامزاده را گرفته

و هر کسی ضربتی زدند امامزاده در آن حالت کفت ای مردمان مرا تشنه است

آب دهید آخر ده از آب نداد انداخته سر عصای خود را بر زمین زد چشمه آب پدید

گردید خواست بیاشامد و ندان مبارکش افتاد ابر ایشان نامید عرض کرد الهی

برین گروه رحم مکن که اینها رحم نکردند اما امامزاده نظر بدرخت کرد از آن سر درخت

پدید آمد از آن اندکی بخورد و جان بحق تسلیم کرد از زمان شهادت آنحضرت

تاکنون لقب سر خشک باند و هر سال اندرخت میدهد و فضل دعه در ولایت

کوشک دشت در خانه بابا محمد حلوائی فرود آمدند و المؤمن دو مفته ایشان را نگاه

داشت آخر ابلق سواران آماج خبر یافته در موضع یار آمده ایشان را شهید کردند

و تربت ایشان مشهور است و محمد و عبدالله که اولاد عبدالله ابیض بن امام

بود در شهر آماج لب رشته زیر درخت همیون ابلق سواران شهید کردند و

اسمعیل بن امام موسی که در موضع بلکان به ده رها رطایفه الباسیان شهید

کردند و بهادیشان امامزاده را پنهان از جوارح دفن کردند بپایان ده

بلکان بزیر درخت چنار و نقی بن محسن امام موسی را در ولایت ره همراه

سهراب بن سفیان بن عبدالملک شهید کرد و حسن و مجد که فرزندان عقیل

بن هادی بن امام زین العابدین که بودند در ولایت آمه بموضع کلبا دشهید کردند

و قاسم بن عقیل بن امام موسی از شهر بارزو بولایت مازندران نهادند

چون بتوابع شهر آمل رسیدند در آنجا شهید کردند قاتل وی طایفه سیستانی بودند

و امان و عزیزالله بن محسن را در پایان شهر آمل شهید کردند و عون الله

و حبیب الله بن حسن را در موضع بابلکان افتاده وطن ساختند و ذریات ایشان

زیاد شد با لقاب سادات بابلکانی چراکه در آنجا مردی بود نام وی عبدالمنصور

و دو دختر داشت حکیمه حلیمه یکی را برادر بزرگ و یکی را کوچکی و صالح و حسن و حسین

و قاسم بن عبدالله بن امام زین العابدین که در ولایت رستمدار بموضع بالو

افتادند هر جا و قلعه بود خارجی در آن قلعه بود نام وی زاهر بود از نسل

[Right margin, written vertically:] واهل ادیه به زبان ایشان ... [illegible]

سفیان بن عبد الملک علیه اللعنه نامه کرد به نزد حسین شیبانی ری که چند نفر
از اولاد امام زین العابدین در اینجا میباشند صلاح چیست اند دشمن خدا در
جواب فرستاد به نزد آن زندیق روسیاه که چون نامه بخوانی فی الحال ایشان را
کشته یا زنده پیش من فرستی گویند که بالو دهی بزرگ بود که خدایان معظم در آن
ده بودند و حضرت ایشان جلال الدین یحیی بود و او امامزادگان را پنهانی بخانه
خود نگاه داشت چون نامه با آن حرامزاده رسید در تفحص ایشان در آمده آخر
الامر خارجیان امامزاده محسن و صالح که فرزندان عاقب بن امام زین
العابدین ع بودند ایشان را در موضع بالو در بالای ده بطرف آفتاب
با حسن برادران بر سر راه شهید کردند و خواستند که سرهای مبارک ایشان را
از تن جدا کنند بقدرت خدای تعالی دو گوسفند کوهی پیدا شدند که جیغ
ولاد بر سر داشتند و بدان ظالمان در آمدند تا که شصت نفر خارجی را
بجهنم رسانیدند و آن خوارج چون این علامت بدیدند بترسیدند و کسی را
زهره آن نبود که از بیم دو گوسفند کوهی به نزد امامزاده ها آیند راوی گوید که در آن
دهی بود عظیم و نام آن ده سلمانک بود دو مرد مسلمان آمدند از فرزندان ابن
محمد بن مستنیب بن قعقاع خزاعی بودند در شب بموضع بالو رفتند و امامزادگان را

دفن کردند و آن دو گوسفند غائب شدند و قاسم بن عبد الله بن علی بن امام
زین العابدین علیه السلام را خارجیان بالو مجروح کرده بودند و چون بموضع
چارسو رسید در خانه عبد الله سقری فرود آمد که از نسل بلال بود و امامزاده
هفده روز در اینجا بیمار بود و بهمان جراحت از دنیا رحلت فرمود در خراب که کاشان
شهری عظیم بود که چهل هزار کدخدا داشت دروازه اول از آن شهر بموضع کوهک
بود و دروازه سیم در میان دو کوه که بجانب سرود از میروند و چهارم دروازه
در پایین کورشید رستاق بود و هشت هزار حمام و هشت هزار مسجد جمعه داشت
و دروازه پایین دروازه محلت که ماهین دو رود خانه بود و شش هزار دکان ارباب
سوداگران که از مصر بارستاندندی داشت و امامزادگانی که از جهت شمار و عشر
بکاج رفتند هفتاد و سه نفر از ذکور و اناث بودند و بزرگ ایشان صالح بن
زید بود و عبد الله و قاسم و حمزه فرزندان علی بن امام محمد باقر بودند در ربع
و فاطمه و میمونه و شهربانو دختران اولاد امام زین العابدین ع بودند و عقیل
و ذکریا و زین العابدین و محسن فرزندان یحیی بن امام موسی ع بودند و سلیمان
و ذکریا و اسمعیل و عباس فرزندان هارون بن زید امام حسن ع بودند و لقمان
دادنان و یوشع و یونس و زید فرزندان ازهر بن عقیل بن امام محمد تقی

وجمعی از مریدان ومعتقدان در مسجد جامع فرود آمدند گویند که آن مسجد بغایت
بزرگ بود وپل پایه بزرگ بسیار داشتی وهر شب آدینه چراغ بسیار روشن
کردی وبزرگ شهر را ورداسپ جریح گفتندی که از نسل شمر ذی الجوشن
علیه اللعنه بود وانحراف امامزاده در محله لرزور بود واو را ابن عمان بسیار بود
وبزرگ دیگر در محله کالج بود نام او عبدالله بن ورقای بن غالب بود که از بقره
حی حضرت امیر بود وحضرات امام حسن و امام حسین ع بنجف خود نگاه داشتی و
ایشان محله کالج را خریده بودند واسم ایشان بالقاب کالیج مشهور است
وچون خارجیان خبر امامزادها را شنیدند قریب شش هزار سواره پیاده
بر سر امامزادها شبیخون وحرب عظیم کردند ودرین اوقات کیای بن سالار
ورقام بن قعقاع خزاعی که القاب ایشان بسیار گفتندی برفت وعامر
بن عبدالله را خبر کرد امیر المؤمنین قریب سه هزار مرد که دوستدار اهل بیت بودند
سوار شده رو بلشکرگاه کفار نهادند تا رسیدن ایشان همه دو سه تن امامزادها را
شهید کردند وصالح بن زید را با هشتاد مرید در کوه سردار راه برده شهید گشتند
وباقی رو بأطراف وجوانب نهادند چون لشکر اسلام الحال را دیدند
گفتند باز نگردیم تا قاتلان ایشان را بجهنم برسانیم این بگفتند طبلها فرو کوفتند

ونایها

ونایهای حربی در دمیدند وعلمها بر پای کردند وسواران لطریق رعید وسالار
بیان ساختن برق کرد گرد ایشان در آمدند ومحله لرزور را در میان گرفتند
عامر گفت هر که مرا داند داند وهر که نداند بداند که منم عامر بن ورقای ومنم
طالب خون این شهدا اکنون که امروز پیروز آید تا من قصاص خون
شاهزادها را بکنم این بگفت ونهیب بر مرکب زد وبانگ بر لشکر که اسلامیان
بکوشید تا جان منافقان را بجهنم بدید چون لشکر بشنیدند یکبار حمله کردند
وصف سپاه را کرباس وار دریدند ورداسپ را بجهنم روانه کردند وتن
او را بسوزانیدند وشهر ایشان را تصرف کردند وزن وفرزندان ایشان را
اسیر کردند وبعضی را به بندگی فروختند که رحمت خدا بر عامر باد ::
ویحیی وهارون ومحمود وهادی وعاقب ویوسف ویونس ومراحم وحمزه
که اولاد امام موسی ع بود از هزیمت سار و قمش بورا این رفتند
خواجه جلال الدین نوای فردین ایشان را دید ه جماعت خوارج را
خبر کرد ایشان را بر داشت وبر امامزادها شبیخون آورده وایشان را بشهید
کردند : وهادی وعلی وزید وحسن ومحمد وجعفر وطیب ورضا وحسین ولطف
وسالم وقاسم وحافظان دوازده تن امامزاده در عقب امامزادهای

دی

آمدند چون بشهر امیس آباد رسیدند علی مروان و خالد مروان با هزار نفر
در بازار سبزی فروشان با امامزادها در آمدند و بسیار مجادله کردند آخر الامر
امامزادها را در شهر امیس آباد شهید کردند ❊ و فرزندان مطهر بن مهدی
بن امام زین العابدین عبد الله و محمد و حسن بولایت پالو رسیدند طایفه بریان
خبر یافته بر سر راه امامزادگان آمده مجادله بسیار کردند آخر بهزیمت رفتند
در موضع مرج ایشان را شهید کردند و عبد الله را جراحت بسیار رسیده بود
در رفقا رسغلی چون بموضع جلکر رسید بجوار رحمت حق پیوست سلیمان
و خالد و جعفر بکردستان نهادند چون بشهر حله رسیدند ایشان را شهید کردند
و فرزندان عبد الله و جعفر و محمد بدار المرز رستمدار رسیدند چون بموضع
مطر رسیدند طایفه چاکنیسن امامزادها را شهید کردند و محمد تقی و ابراهیم
بن اسحق بن امام موسی ع را بموضع ورزن طایفه زبریان پالو و چاکنیسنان
ایشان را شهید کردند و در جایگاه ورزن مردی بود سلیمان شاه نام دهگان
در همان موضع دفن کرد و مشهدی ساخت و فرزندان جعفر بن عبد الله بن زید
بن یحیی بن صالح بن امام موسی ع ابراهیم و اسمعیل و اسحاق و حمزه و داود
و یک همشیره که مخزوم خاتون نام داشت ایشان مدتی در حله بودند و بقیه

روزگار بسر میبردند تا زمانیکه حضرت امام حسن عسکری ع را زهر دادند و شهید کردند
و ابراهیم و اسمعیل و حمزه و داود و دو جاریه خواتون که ایل فرزندان برخیزید
در روی بهزیمت نهید چون شب در آمد از حله ببغداد رفتند مدتی بسر بردند
و بعد از آن منافقان از احوال ایشان مخبر گشته هر الوقت اسد بن
برهان بن محمد بن محمود بن حسن بن عبد الله بن مسعود امامزادها را خبر کرد
امامزادها از انجا فرار کرده بدار المرز رستمدار رفتند چون بکوه پایه کرده
ربیع بدیر که ایشان را ابالقاب با سمعیل هشتدی با چندی از کفار امامزادها را
شهید کردند و اراده سوختن بدنهای ایشان را کرده بکوه پاره بردند
سر ایشان پیدا شد و چون روز شد ظالمان بدنهای ایشان را ندیدند
بقدرت حق تعالی شانه و این احوال در شب جمعه شهر ذی الحجه ماتان
و خمسون من سن الهجرة النبویة بود **مجلس ششم در اخبار امام هشتم علی بن**
موسی الرضا صلوات الله علیه و اولاده ابو مخنف روایت کرده است
چون امام موسی ع را زهر دادند امام علی بن موسی ع در بغداد تشریف
در مدینه امامت بگیرد و گویند که مامون الرشید پادشاه شهر طوس بود
و آن حضرت در مدینه تشریف داشتند تا دهم ابان ماه قدیم و پانزدهم شهر

محرم شب پنجشنبه آنحضرت بر سر تربت جد بزرگوار خود تشریف بردند در آنوقت
خواب آنحضرت را ربود در پایان قبر بخواب رفتند در خواب دیدند که
جدش پیغمبر آمدند و لباس سیاه پوشیده با دیده گریان آنحضرت سلام
کردند و جواب شنیدند بعد عرض کرد یا جدا این حالتیست که بر شما مشاهده
مینمایم حضرت فرمودند ای فرزند از غریبی و بیکسی تو در خراسان که مأمون
الرشید ترا از زهر خواهد داد و شهید خواهد کرد اما ای فرزند باک مدار چون حضرت
امام رضا شنیدند از خواب بیدار شدند و گریه بسیاری کردند بعد از آن چند
بیرون آمدند و شیعیان گرد آنحضرت در آمدند و عرض کردند ای معصوم
چرا خاطر مبارکت پریشان است حضرت حکایت خواب را بیان فرمودند
اهل شهر بگریه در آمدند بعد آنحضرت رو را با اصحاب کردند فرمودند که مأمون
قصد شهید کردن مرا دارند و من توکل بر خدا دارم گویند که مأمون
الرشید بزرگان و امیران و علما را جمع کرد و مجلسی بیاراست
گفت ایها الناس ما را میخواهی که در طوس بنت صلاح دانید که علی بن موسی الرضا را
از مدینه بطوس آوریم سلیمان که یکی از اصحاب امیرالمؤمنین ع بود از جای برخواست
و گفت ایها الامیر ما میترسیم که با آنحضرت همان عهد کنی که کوفیان با سید الشهدا ع

کرده

کردند مأمون گفت که بگو از آنحضرت کم نخواهم گفت و قسم یاد کرد و دست بر کلام الله
زده که هیچ گونه اذیت بحضرت نرساند بعد سلیمان برخواست از کان بکار بیعت
گرفت تا آنکه چهل هزار بیعت کردند و چهارصد بیعت نامه نوشتند و بدست سلیمان
دادند روانه مدینه رسول ص کردند که حضرت امام رضا ع بدان طرف تشریف
بیاورند چون سلیمان بمدینه رسید بخدمت آن بزرگوار رسیده و سلام کرد
و دست مبارکش را بوسه داد و بیعت نامه را بدست آنحضرت داد آنجناب
نامها را خواندند و سر مبارک را حرکت دادند و دیدهای مبارکش پر اشک
گردید سلیمان عرض کرد یا مولای امروز روز نیست که بشادی و نشاط
مشغول باشید و میبینم که خاطر مبارک پریشان شده آنحضرت فرمودند از این نامها
خبر از مصیبت چیزی دیگر میبینم آنگاه از مجلس بحرم تشریف بردند و اولاد
و عیالان خود را از آن حکایت آگاه کردند و اهل حرم سرای خود را وداع
فرمودند بولایت خراسان تشریف بردند و چون نزدیک بخراسان
شدند بر سر چشمه آهوانی چند گرد هم برآمده و گریه میکردند چون چشم آنها بر آنحضرت
افتاد و سلام کردند عرض کردند از این سفر باز گردید که مخالفان
وفا و عهد را خواهند شکست و ترا خواهند زهر داد حضرت فرمودند که هرگز

کسی از اجل روی نتواند کرداند بعد آنحضرت روانه شدند تا بسناباد
رسیده و هم بر راه قدیم بود و در سر راه باغی بود باغبان بر در باغ ایستاده
بود آنحضرت بباغبان فرمودند که قدری انگور از جهة من بیاور باغبان
گفت در این وقت در باغ ما انگور بهم نمیرسد حضرت فرمودند برو در باغ
نگاه کن باغبان عرض کرد که در باغ انگور نیست حضرت عنان مرکب بگردانیدند
و تشریف بردند باغبان در این فکر بود که انگور باغ را چگونه تمام کند ناگاه
آتش در باغ افتاد و باغ را با باغبان بسوخت چون بحوالی شهر طوس رسیدند
مامون ملعون را خبر کردند آن ملعون شاد شد بفرمود که تمام شهر از صغیر
و کبیر و امیر و وزیر باستقبال آنحضرت رفته و جمیعا سلام کردند و دست
آنحضرت را بوسه دادند و بهزار گونه خدمت کردند تا آنکه وارد شهر طوس
شدند گویند که در آن روز بقدر دوازده هزار کس از لنگ و کر و فالج
و کور و بیمار شفا یافتند تا آنکه بمنزل تشریف بردند و روز بروز امر آنحضرت
در زیادتی بود تا آنکه مامون کینه آنحضرت را در دل گرفت و بسیار
تدبیر کرد که آنحضرت را شهید نماید نتوانست گویند شیرخانه داشت که هر کرا
غضب کردی در آن مکان انداختی تا آنکه روزی در خدمت امام

آمده و عرض کرد چند شیر دارم بسیار درنده شنیده ام که با شما سخن میگویند
اکنون شما قدم مبارک را بر آن شیرخانه بنهید تا با شما تکلم نمایند و من
بشنوم چون حضرت این سخن شنیدند تبسم فرمودند از جای برخاستند
باتفاق آن ملعون تا بشیرخانه رسیدند آن بزرگوار داخل شیرخانه شدند
چون چشم آن حیوانها بر آن بزرگوار افتاد جملگی عرض کردند السلام علیک
یا بن رسول الله این چه عدالتست بدشمنان میکنی ما را اذن بده که دمار
از دشمنان تو برآوریم و تمامی را بدرانیم چون حضرت از شیران این کلمات را
بشنیدند فرمودند که مرا جد بزرگوارم خبر داده که در طوس شهید میکنند در میان
شیران شیری بود ضعیف از جای برخاست و عرض کرد که چهلات
مشکلات هرگاه مامون ما را طعام میدهد جمله جوانند و میخورند و من
عاجز و ناتوان شده ام مرا نمیگذارند که طعام بخورم حضرت رو بر این شیر
کردند فرمودند بعد از این بگذارید که این شیر پیر بخورد تا سیر شود بعد
شما بخورید و مامون جمله سخنان را بشنید بعد بیرون تشریف بردند
مامون سئوال کرد که این شیران چه میگفتند حضرت فرمودند آنچه را
که شنیدی بعد مامون امر کرد که گاوی در شیرخانه انداخته و خود

کسی از اجل روی نتواند کرداند بعد آنحضرت روانه شدند تا بسنابر
رسیده وهم نیز راه قدیم بود در سر راه باغی بود باغبان بر در باغ ایستاده
بود آنحضرت بباغبان فرمودند که قدری انگور از جهة من بیاور باغبان
گفت در این وقت در باغ انگور بهم نمیرسد حضرت فرمودند برو در باغ
نگاه کن باغبان عرض کرد که در باغ انگور نیست حضرت عنان مرکب بگردانیدند
و تشریف بردند باغبان در این فکر بود که انگور باغ را چگونه تمام کند نگاه
انش در باغ افتاد باغ را با باغبان بخشید چون بحوالی شهر طوس رسید
مامون ملعون را خبر کردند آن ملعون شاد شد بفرمود که تمام شهر از صغیر
و کبیر و امیر و وزیر باستقبال آنحضرت رفته و جمیعا سلام کردند و دست
آنحضرت را بوسه دادند و بهزار گونه خدمت کردند تا آنکه وارد شهر طوس
شدند **گویند** که در آن روز بقدر دوازده هزار کس از لنگ و کر و فالج
و کور و بیمار شفا یافتند تا آنکه بمنزل تشریف بردند و روز بروز امر آنحضرت
در زیاده بود تا آنکه مامون کینه آنحضرت را در دل گرفت و بسیار
تدبیر کرد که آنحضرت را شهید نتوانست گویند شیرخانه داشت که هر کرا
غضب کردی در آن مکان انداختی تا آنکه روزی در خدمت امام



آمده و عرض کرد چند شیر دارم بسیار درنده شنیده ام که با شما سخن میگویند
اکنون شما قدم مبارک را بر آن شیرخانه بنهید تا بشما تکلم نمایند و من
بشنوم چون حضرت این سخن بشنیدند تبسم فرمودند از جای برخواستند
باتفاق آن ملعون تا بشیرخانه رسیدند آن بزرگوار داخل شیرخانه شدند
چون چشم حیوانها بر آن بزرگوار افتاد جملگی عرض کردند السلام علیک
یابن رسول الله این چه عدالتست بدشمنان میکنی ما را اذن بده که دمار
از دشمنان تو بر آوریم و تمامی را بدرانیم چون حضرت از شیران این کلمات را
بشنیدند فرمودند که جد بزرگوارم مرا خبر داده که در طوس شهید میکنند در میان
شیران شیری بود ضعیف از جای برخواست و عرض کرد که چهل سالست
مشکلات هر گاه مامون ما را طعام میدهد همه جوانند و بخوردن ندادن
عاجز و ناتوان شده ام مرا نمیگذارند که طعام بخورم حضرت رو بر ایشان
کردند فرمودند بعد از این بگذارید که این شیر پیر بخورد تا سیر شود بعد
شما بخورید و مامون جمله سخنان را بشنید بعد بیرون تشریف بردند
مامون سؤال کرد که این شیران چه میگفتند حضرت فرمودند آنچه را
که شنیدی بعد مامون امر کرد که کادی در شیرخانه انداختند و خود

مشغول تماشا شد دید که شیران از جای برخاستند و گاو را پاره کرده
و بجای خود برگشتند تا شیر پیر سیر بخورد و بجای خود بازگشت بعد
باقی بر سر گاو رفتند تا آنکه سیر شده برگشتند مامون گفت الله اکبر
اولاد ابوتراب همیشه جادو میکنند برادر مامون گفت بدان
و آگاه باش که امام رضا در طوس پادشاهی کرد و خلق عالم
بر سر وی جمع شوند و ما را زار نابر آورد مامون گفت در این کار
صبر باید کرد که وی را بمهمانی بخانه بریم و او را زهر داده شهید سازیم
مروی است که آنحضرت با اباصلت فرمودند از هر جای این شهر مشت خاکی
نزدیک من آر تا بتو بگویم که موضع قبر من در کجاست اباصلت
برفت و مشتی خاک از هر مکانی گرفته نزدیک امام آورد حضرت
یکمشتی اختیار کردند و بعد فرمودند در میان قبر چشمه پدید آید مرا
از آن غسل دهید در این سخن بودند که از نزد مامون ملعون کسی
در رسید و حضرت را بمهمانی طلب کرده حضرت متوجه خانه مامون شدند
و ملعون حضرت را استقبال کرد و او را بر جای خود نشانید بعد یک طبق
انگور آورد و حضرت تکلیف بخوردن کرد حضرت نگاهی بر آن انگور

کرد

کردند فرمودند من از خوردن انگور معاف دار مامون عرض کرد
بسیار خوب انگوریست و بدست نحس خود خوشه را بزهر آلوده بخورد حضرت
داد و آنحضرت چند دانه میل فرمودند و فی الفور از جای برخاستند
مامون عرض کرد ای مولای من بکجا تشریف میبری فرمودند بجائیکه مرا
تو مرا فرستادی این بگفت از جای برخاست و بخانه تشریف بردند
و در راه هر لحظه افتادی و برخاستی و فرمودند ای اباصلت مرا آگاه وار که زهر
مرا فرا گرفت در خبر است که حضرت امام محمد تقی ع در مسجد مدینه رفته بود هاتفی ندا
داد که پدر خود را در طوس دریاب حضرت روانه طوس شدند در خبر است که آنحضرت
بیکساعت در طوس رفتند و داخل بخانه شدند و پدر خود را در بر گرفت
و امامت را باو تسلیم کردند و جان بجان تسلیم کرد و مردم شهر از وفات
آنحضرت آگاه شدند بر در سرای او جمع شدند و لوله میکردند خواستند
که غسل دهند حضرت امام محمد تقی پدر خود را غسل داد و کفن پوشانید و در تابوت
خوابانید و نماز کرد و مامون با سر برهنه با بزرگان شهر همراهی تابوت
می آمدند و آنحضرت را در آن مکان که فرموده بودند دفن کردند و آنحضرت را
صلوات الله علیه و لعنة الله علی قاتله الی یوم القیام بروایت صحیحه

فرزند داشت امام محمد تقی ع و هادی و علی نقی و حسین و یعقوب و ابراهیم و
فضل و جعفر و هادی بن رضا ع را چهار فرزند بود عبدالله و خضر و محمود و داود
اما علی نقی را شش فرزند بود ابوطالب و حسن و نعمت و صالح و ثابت
و سالم و یعقوب را سه فرزند بود یونس و یوسف و اسحق و ابراهیم را شش
فرزند بود محمد و محمود و احمد و طیب و موسی و ابراهیم و یعقوب حافظ و
فضل را دو فرزند بود جعفر و عبدالله و جعفر را شش فرزند بود سلیمان و اسمعیل
و یحیی و مالک و حمید و مجید و عبدالله بن هادی را نه فرزند بود یزدان و برهان
و عمران و نعمان و دختران فاطمه و خدیجه و سکینه و شریفه و صفیه و ابوطالب
علینقی را ده فرزند بود یعقوب و یوسف و خالد و حامد و صالح و ناصر و [illegible]
و دختران حلیمه و رحیمه و سلیمه و یوسف بن یعقوب را پنج فرزند بود حمزه
و لمزه و عزیز و نوح و ابراهیم و محمد بن ابراهیم را هشت فرزند بود حسن و محسن
و زید و ... و دختران زهرا و کبری و عبدالله بن جعفر را ده فرزند بود
یحیی و موسی و سبت و عمار و عباس و هارون و دختران حلیمه و سکینه
و رحیمه و امنه بکم تا زمانیکه حضرت امام محمد تقی را هارون الرشید ملعون
شهید کرد و قصد اذیت و آزار اولاد ائمه طاهرین سلام الله علیهم اجمعین کرد

نامه باطراف نوشت بدین مضمون که هر کجا از اولاد ائمه یابند امان
ندهند و بجز ظالمان خدا ناشناس قصد کشتن آن بزرگواران کردند ایشان
باطراف پراکنده شدند و یعقوب و ابراهیم و فضل را در قبرستان
بقیع شهید کردند و هادی و علینقی و جعفر از مدینه ببلاد بلخ رفتند و در موضع
نوشید شهید شدند و جعفر را در موضع جرار شهید کردند و حسین را در زمان
پدرش شیخ یا یزید لطافی از خراسان برداشت بولایت قزوین برد
چون بموضع خروان رسیدند از آنجا بقزوین رفتند و در قزوین داخل
شدند کوری در حمام بود هر کس می آمد گفتی بدوستی علی بن موسی ع که
آب بر سر من بریز و شاهزاده حسین آب را بر سر کور ریخت در ساعت بینا شد و دشت
کرد و دامن شاهزاده را گرفت آواز داد که ای یاران بدانید که این شخص
یا امام یا امام زاده است مردم هجوم کردند شاهزاده را خفه کردند
و فرزندان هادی عبدالله و محمود و داود از آنجا بمدینه رفتند چون
بنجوان رسیدند وطن ساختند و سادات آنها شدند بالقاب علوی و فرزندان
علینقی ع ابوطالب و حسین و نعمت و صالح از مدینه بولایت کلپایگان
رفتند و در آنجا وطن ساختند و بالقاب علوی و فرزندان یعقوب

یونس از بغداد بولایت جرفر رفتند در انجا ایشانرا شهید کردند و فرزندان
ابراهیم محمد و احمد و محمود را او در ولایت لمه در موضع نوارد شت زیر آباد شهید
کردند و ابراهیم را با دو فرزندادر ده قصران در موضع اهنک شهید کردند
و ابراهیم و یعقوب و حافظ را در کاشان شهید کردند و جعفر و عبدالله دو پسران
فضل را در ده قصران در موضع لالان شهید کردند و فرزندان جعفر را اسمعیل
و اسمعیل و شعیب و یحیی و مالک و حمید ها پایمال در ری متفرق کردند و سلمان دا
ارزی بولایت طارم در موضع عینی ده با خارجیان در طرف رودخانه برجان
شرقی جنگ کردند آخرالامر در میان درخت ورس غایب شده و شعیب و یحیی
بدهار رفتند و در انجا ایشانرا شهید کردند و مالک و حمید را در دستان شهید
کردند و فرزندان عبدالله بن هادی برهان و نعمان را در بغداد شهید کردند
و همشیرهای ان دو بزرگوار را در شیراز شهید کردند و فرزندان ابوطالب بن علی بن شیخ
یعقوب و یوسف و خالد و حامد و سالم ناصر در شهر طائف وطن کردند بالقاب
علوی دختران ابوطالب را در تبریز شهید کردند و فرزندان یعقوب بن جعفر حمزه
و لمه و عزیز و نوح و ابراهیم در طوس غزال وطن ساختند بالقاب علوی
و فرزندان محمد بن ابراهیم حسن و محسن و قاسم و زید و علی از مدینه بهمدان

رفتند و حسن و محسن را در همدان شهید کردند و ان سه نفر را در سلطانیه شهید
کردند اسندو و دختران محمد را در کاشان شهید کردند و فرزندان عبدالله بن
جعفر یحیی و موسی و مسیب و مختار و عباس و هارون از مدینه روی بری
نهادند و مدتی در انجا بسر بردند بعد عبدالله بولایت شمران رفت
چون بعضا ربو علا رسید وی را شهید کردند و مسیب و مختار را در اصفهان شهید
کردند و عباس و هرون در ری شهید شدند دختران او را در شهر حلب
شهید کردند الا لعنة الله علی قوم الظالمین مجلس هشتم در بیان احوال
و اولاد جناب امام محمد تقی علیه السلام روایت لوط بن یحیی خزاعی رحمة الله که انحضرت را شش
فرزند بود و امام علی النقی ابوالحسن ابوطالب زید موسی و جعفر ابوالحسن را
سه فرزند بود عبدالله زید مالک و ابوطالب را چهار فرزند بود ابوطاهر
و مطهر و فضل و جعفر و جعفر را شش فرزند بود زین العابدین و مطهر و احمد
و ابراهیم و اسمعیل و داود و عبدالله بن الحسن را هشت فرزند بود و شعیب و محمد
و محمود و حسن و دختران میمونه و رابعه و فاطمه و ابوطاهر بن ابوطالب را ده فرزند
بود سالم و صادق و ایوب و ذکریا و مسلم و عقیل و دختران ام صغری
ام کبری ام کلثوم و زینب و زین العابدین جعفر بن امام محمد تقی را ده فرزند بود

حسین و مالک و ادهم و خالد و محمود و حسن و سلیمان و یعقوب و ثابت
و دو خواهران حسیبه و رقیه و یکینه و رشیده و مطهر بن ابوطالب را سه فرزند
بود موسی و حسین و محمد **در خبر است** که چون هرون الرشید ملعون
امام محمد تقی را زهر داد قصد اولاد ائمه کرد جمله امامزادگان باطراف
پراکنده شدند و ابوطالب و زید را در بغداد بموضع مندلی شهید کردند اما
حضرت امام علی نقی در شهر سامره اقامت و وطن ساخت اما ابوالحسن و موسی
و جعفر با همه اولاد و حشم از بغداد روی بولایت ری نهادند چون بری
رسیدند مخالفان سر راه برایشان گرفته محاربه بسیاری کردند اخر ابراهیم را
در رکان شهید کردند و اسمعیل در طهران در خانه فخرالدین حداد فرود آمد تا
بگاه بیمار بود و او را فخرالدین رعایت بسیار کردی مردی یزدان
عمر نام وی را شهید کرد و اما ابوالحسن را الکفرزند بود زید نام در موضع اندران
وی را شهید کردند و موسی و جعفر با جمله فرزندان و اصحاب از ری بدار الملز
رفتند چون باهنگ لار رسیدند همی فرود آمدند اسپاری ایستاده بودیه
آمد کیش شعبان نام داشت خبر باطراف لار رسانید و در لار چهار صد و
چهل چهار پاره چه بود و همه دشمن اهل بیت بودند برادرزاده مأمون عبدالله

در مرداسک بود لشکری فراهم آورد و بر امامزادها آمد شعبان سیاه
در راه نشسته بود و اعلام ایشان گفت شد ایشان امامزادها را کجا داری
جواب داد اگر درهم میدهید شما را نشان میدهم ایشان درهمی چند باو
دادند آن ملعون ایشان را دلالت کرد امامزادگان شیعون بر امامزادها
زدند و محاربه عظیمی کردند **گویند** که در آن روز شهر از لفر را بدرک فرستادند
و آخر الامر جعفر و موسی و ابوطالب و قاسم و محسن و باقر و داود و مطهر
و یونس و حسین و اسد و عبدالله و زین العابدین و محمد و جواد و حسن را
در موضع اهنگ لار شهید کردند در روز پنجشنبه دوازدهم ماه شعبان **گویند**
در همان روز خبر آمد که مأمون الرشید ملعون بدی و بدرک واصل شد
و عبدالله بن ابراهیم بن محمد بن قاسم بن ثابت بن علی بن محمود بن یحیی
بن اسد بن سبب بن قعقاع خزاعی چون این خبر بشنید شاد شد و گفت ای
ابن عمان برخیزید تا انتقام بر ستمیان بدیم و خون فرزندان امام محمد تقی
از این ظالمان باز ستانیم همه گفتند فرمان برداریم و آنگاه علم سبب را
بر پا کردند و روی بمخالفان نهادند چون شعبان آنجا رسیدند عبدالله
گفت ای امامزاده دیدی که چگونه آتش بر زبر درخت مبارکه نهادی و خشا

دبرلها را لبوخی پاپانا بوضرب سبتی را بو برسانم انگاه ضربتی بر سر امام
زاده زد که تا سینه اش را بشکافت و لشکر اسلام همچنان میرفتند تا بسر کوه کران
رسیدند خود را در میان خاک و خون ایشان انداختند فریاد بر آوردند
و امامزاده کارزار را دفن کردند از ورعبدالله با پانصد نفر در عقب خارجیان
رفته هزار تن خارجی را بجهنم رسانیدند و جعفر بن موسی بن امام محمد تقی
از ورزکشته نشده بود عبدالله امامزاده جعفر را بدهِ خود آورده چهل جراحت
بر اندام وی بود عبدالله زنی داشت عفیفه نام اخر اختیار را الحکم به بست
و بعد از مدتی خوب گردید عبدالله دختر خود را زینب بعقد امامزاده
در آورد و جعفر بن موسی را چهار فرزند بود محمد کیا و تجاسب کیا و کشاسب کیا
وزرین کمر کیا و زرین کمر کیا را دو فرزند بود عبدالله و روح الله و عبدالله را
سه فرزند بود محمد و حسن و وحید و روح الله را شش فرزند بود محمود و مسعود و داود
و ابراهیم و اسمعیل و داود تا زنیکه متوکل علیه اللعنه امام علی نقی را زهر داد
و شهید کرد و لشکر اندانا جمع کرده روی باطراف نهاد و هر جا که اولاد
ائمه را بدست آوردی شهید کردی تا که بولایت لار رسید کیان از رنج
از آمدن الحرامزاده خبر یافته ایشان نیز تمامی ابن عمان خویش را جمع

کرده حرب عظیم در پیوست و از هر دو سپاه بسیار کشته شدند متوکل گفت
کیایان اولاد ابوتراب را باید بهم گفت اگر جمیع مارا حتی یکی از ایشان
بتوانستند نحو اجسم واد الحرامزاده چون حال را بدانمنوال دید دست
از ایشان باز داشت و موسی بن امام محمد تقی ع بموضع اردبیل جوار رحمت
حق پیوست و محمد کیای جعفر بن موسی در ولایت رستمدار بموضع طالقان
مدتی بسر برد و بطریق آبا و اجداد بعبادت حق مشغول بود و مردم را با
اسلام دلالت میکرد و المردم وازوی کرامت بسیار دیدند در آن زمان
پادشاه عراقین سلطان سنجر بود چون این خبر بدو رسید آب از دیده بگردانید
و متوجه دار المرز رستمدار شد چون بپایان کوه رسید در خاطرش
گذشت که اگر حضرت محمد کیا از صلحکان میباشد اعجازی و کرامتی دارد در این
راه بمن بنماید چون قدم در کوه نهادند بقدرت خدای تعالی آنکوه
بلرزید در آن وقت سلطان سنجر و اهمه زیادی دست داد ناگاه
آوازی شنید که میگفت یا ایها الجبل از لرزیدن باز ایست فی الحال ساکن
و راه بدیشان داد تا بنزدیک شاهزاده رفتند و بزیارت کردند و بحرم
خدمت برمیان ببستند و خانه خود را در تصرف شاهزاده داد و لنگرخانه

خود را بر آن آستانه متبرکه گذاشت و پنهان مانده تا روز قیامت و آن بزرگوار
در همانموضع بجوار رحمت حق پیوست و نجاسیب کیا و شراسب کیا در دار المرز
وطن کردند با لقاب تن بن کمر و حسین بن علی بن محمد بن عبد الله بن جعفر
بن موسی بن عمران بن امام محمد تقی که از مازندران رو بولایت ری نهادند
چون بری رسیدند وطن ساخت بالقاب تن بن کمر و فرزندان روح الله
و محمود و مسعود و اسود و ابراهیم و اسمعیل در ولایت استراباد افتادند در انجا
ایشانرا شهید کردند و فرزندان ابوطالب بن ابو الحسن شعیب و محمد
و محمود در ولایت قم افتادند ایشانرا شهید کردند و دختران ابوطالب
میمونه و رابعه و فاطمه در ولایت هزار جریب افتادند شخصی که اورا
لواسان خواندندی ایشانرا شهید کرد و فرزندان ابوطاهر بن موسی
بن امام محمد تقی سالم و ایوب و صادق و ذکریا و عقیل از بغداد بنیابور
نهادند چون بدانجا رسیدند ایشانرا شهید کردند و دختران ابوطاهر [illegible]
و ام کبری از بغداد رو بولایت کشمر نهادند چون بکلچین برسیدند
ایشانرا شهید کردند و فرزندان جعفر بن امام محمد تقی حسین و فضل و خالد
و محمود و حسن و سلیمان و یعقوب و ثابت از بغداد رو بولایت ری

ایشان را در انجا شهید و دختران چهار رقیه و سکینه و زبیده را در اصفهان
شهید کردند و حسن و محمود و حسین از بغداد بری رفتند در موضع کره رسیدند
ایشانرا شهید کردند گویند چون متوکل ملعون حضرت امام علی نقی را
شهید کرد هر جا که یکی از سادات میافت شهید میکردند مرویست که از اولاد امام
حسن اکبری در اصفهان بودند مدتی تقیه بسر بردند چون امر الحرامزاده بشهر
اصفهان رسید دروازها را ببستند و آن روز ایشانرا شهید کردند داود را سه فرزند
بود محمد و یحیی و ابراهیم و محمد را دو فرزند بود موسی و اسحاق چون بشب
در امدند جمله اما فرادکان از اصفهان بری رسیدند در موضع که از ا[illegible] دار السلام
گویند محمد و یحیی و ابراهیم را شهید کردند و موسی و اسحق را در شهرورامین شهید کردند
در پایان سرخجه بموضع درباچه در میان قلعه شهید کردند و موسی را سه فرزند
بود حسین و صالح و قاسم در ورامین شهید کردند و ابوطالب را چهار فرزند
فرزند بود جعفر ناصر و یعقوب و عبد الله در کهنک دشت جود شهید کردند
و جعفر را دو فرزند بود قاسم و علی را در ولایت ری بموضع کملک شهید کردند
و قاسم را شش فرزند بود مدین اسامی حسن و محسن و یوسف و دختران زبیده
و خدیجه و عبیده ایشان را در شهرورامین شهید کردند در موضع مسجد جامع

شهر دمشق ملعون وسه روز تن مبارک ایشان را در خاک و خون افکنده بعد
از روز سیم مردی از محله قصابان حاجی حلوائی اما مزاو ما را در همان موضع
دفن کرد و حسن را چهار فرزند بود محمد و زید و حمزه و یونس ایشان را سعد بن
ازرق دمشقی در محله کرباس فروشان شهید کردند و محمد را سه فرزند بود ابراهیم
و محمود و ذکریا و محمود و ذکریا را در دست کرد و در این شهید کردند و ابراهیم
در ورا ابن در موضع زاین وطن کرد و دختر سلیمان بن عبدالله کلبی را گرفته
داور اچهار فرزند بود حسین و قاسم و محمود و ابوالحسن و در جاهای مکان هرات
ایشان زیاد شد با لقاب سید زین **مجلس ششم در اخبار امام علی نقی**
و اولاد آنحضرت علیه السلام آورده اند که آنحضرت را شش فرزند حباب امام حسن عسکری
و محمد و حسین و عبدالله و زید و موسی و محمد بن امام علی نقی را نه فرزند بود
بود ابوطالب و غالب و محلب و اسحق و اسکندر و محمود و خالد و جعفر و حسین را
ده فرزند بود جعفر و محمد و زین العابدین و داود و علی و عبدالله و نعمت‌الله و
عبدالله را چهار فرزند بود سالم و لام و محمود و محمد و موسی را اولادی
نبود و علی نقی ابوطالب را هشت فرزند بود قاسم و سالم و صالح و صادق و حاتم
و ادریس و مالک و جعفر و حسین را چهار فرزند بود جبرئیل و عزرائیل

و اسرافیل و عزرائیل و محمود بن عبدالله را نه فرزند بود یوسف و یونس و
سلیمان و عزیز و محسن و قائم و عبدالمطلب و ابوالفضل و ابوالمعالی و ابراهیم
بن زید را شش فرزند بود اظهر و اظهر و هادی و حیدر و محمود و الیاس
در اخبار آورده اند که معتصم ملعون خروج کرد نامه باطراف کرد که هر کرا از اولاد
امیرالمومنین بیابید امان ندهید چون نامه باطراف رسید اظلمان خروج
کردند و محمد و حسین و زید را در سامره شهید کردند و موسی با برادران را در قم
شهید کردند و او را بالقاب موسی الف بخوانند و فرزندان محمد اسحق و اسکندر
و محمود و جعفر را بولایت خوی سلماس شهید کردند و فرزندان حسین جعفر و محمود
و باقر و زین العابدین از بغداد بلار شیراز رفتند و ایشان را در آنجا شهید کردند
و عیث الله و رحمة الله و لطف الله و عنایت الله و هدایة الله و نعمة الله از سامره
بکرمان رفتند در حوالی ماهان ایشان را شهید کردند و فرزندان عبدالله
سالم و لام و محمد و محمود مدتی در ری بتقیه بسر بردند بعد بدار المرز رفتند محمد را
برود رهبندک شهید کردند و محمود را در روضه خانه آورد شهید کردند و سالم لام را
در قم شهید کردند و فرزندان زید را که ابراهیم و اسمعیل و یعقوب بود از سامره
بهمدان رفتند مدتی بتقیه بسر بردند بعد در خانه زاد الموت رفتند در آنجا شهید شدند

و جعفر بن حسین را در ولایت دار المرز در آن رنگ شهید کردند و فرزندان
ابوطالب را قایم و سالم و صادق و فائق را در بس در سمرقند شهید ساختند
و فرزندان جعفر جبرائیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل را در روم در آن زمان
ملاعین شهید کردند و فرزندان محمود یوسف و سلیمان و عزیز و محسن و قاسم و عبد
الفضل و عبد المطلب و عبد المعالی جمعی از زنان و فرزندان بقدر پنجاه نفر و حجاج
بقدر چهل نفر و امیران عرب بقدر صد نفر از بغداد بیرون آمدند تا آنکه بکنار
شهر زنگان رسیدند نقل است از شیخ ربر همدانی که وقتی که حضرت امیر
جماعت بهرزان را بقتل آوردند و جمعی فرار کردند از آنجمله تن در شهر زنگان
وطن کردند و بعد از آن آنها زیاد شده بود و امیر ایشان ابو المعالی که از نسل شمر بود
کشته شد و بزرگ لشکر اسلام سید جلال الدین اشرف بود که برادر
حضرت علی بن موسی الرضا بود و آن طایفه در برابر یکدیگر صف آراسته کردند
در روایت صحیح آمده که در آن وقت از امیران ترک سیصد نفر بخدمت سید جلال الدین
و عرض کردند یا ابن رسول الله ما را قبائل زیاد است و شما در این ولایت
غریب میباشید که یک هفته صبر نمائید تا نامه بقبائل خود بنویسیم تا همه حاضر شوند
آنگاه بنای جنگ بگذاریم شاهزاده قبول کرد و او را دعای خیر کرد

در کتاب روضة الواعظین آورده از سند بابویه قمی که آنروز زنگان
هزار گاو و دو کوسفند و هزار شتر و صد اسب تازی و صد بدره زر از برای حضرت
سید جلال الدین آوردند و نامه بقبیله خود کرد بعد از چند روز بقدر چهار هزار
مرد محب اهل بیت آمدند و در روز یکشنبه هفتم ماه رجب حرب را اختیار
کردند و هر دو سپاه قلب و جناح و میمنه و میسره را راست کردند و طبلها زدند
مردی از لشکر اسلام که نام او حسن بیک ترک بر اسب کبود نشسته و جامه
حریر پوشیده و عمامه کبود بر سر بسته و نیزه خطی در دست آواز داد خوش
باشد هر کرا مردی باشد اسب بمیدان جهاند از صف خوارج مردی بر اسب
سیاه دو دست و پایش سفید نام او عبد الرحمن بن خالد بیرون آمده و ناسزا
گفت بعد گفت ای جوان نام تو چیست تا بدانم کشته کی شوی حسن بیک مردانه
قدم پیش گذارده یک طعن نیزه برد آن ملعون که پشت سر نشان کرد و گفت
نام من مرگ بعد سرش را جدا کرده و اسب و سلاح او را گرفته دو مرتبه
مبارز طلبید مردی بر اسب ابلق سوار و حریر یمانی در بر و خود زرین بر سر
و نامش الیاس بن یحیی بلخی بیرون آمد و گفت ای سوار حبشی خالو زاده مرا اگر
هزار جان داشته باشی از دست من بیرون نخواهی برد حسن بیک بانگ بر او زد

که غمخوار مباش که ترا بوصال او برسانم این بگفت و هر دو با هم اویختند
و مدتها طعن رد و بدل در میان شد و هر دو نیزه خورد شد حسن بیک شمشیر را کشیده
گفت بکمر و چنان بر میان او زد که بدو نیم شد و اسب و صلاح او را غلام خود داد
و چون امیران ترک چنین امر را دیدند یک مرتبه از شعف خود را بر لشکر گاه
زدند و در آن وقت سید جلال هم با لشکر حمله کردند **مردیت** از شیث بن لقمان جلبی
که هفتاد و چهار هزار خارجی در آن روز بودند و شش هزار لشکر اسلام بودند بعد سید جلال
فریاد کرد که ای یاران حرب کنید کسی را که با شما حرب نماید امان دهید
کسی را که امان خواهد این بگفت و دست بشمشیر کرد و صلوات بر محمد و ال محمد فرستاد و
و از روز تا غروب جنگ کردند و بقدر هفتاد و چهار هزار خارجی را بدرک فرستادند
و باقی را زنده اسیر کردند و چهل نفر از اسلام شهید شده بود و هشت تن از ترک
بود و باقی از شانزدها و حسن بیک جراحت با و برداشته بود حضرت دعا کرده
دست بر آن جراحتها مالیده فی الفور خداوند شفا عطا فرمود و کشتگان را
در همان موضع دفن کردند و شهر الجماعت را خراب کردند و زنان و فرزندان را
اسیر کردند بعد از آن بموضع خراغ فرستادند و ابو المعالی حرامزاده
از جنگ گریخته و بطارم رفت در موضع و رجار موه زن قلعه بود که بر سر سنگ

ان قلعه را شوم روکشندی و نامه در اطراف و جواب فرستاد که چون نامه
بشما رسد که لشکر ایشان زنگان را خراب کردند و زن و فرزند ما را اسیر نموده
شیخ ابو سعید خوارزمی اورده که هاشم بن محمد حنیفه و طیب و حمزه در مدینه بودند شبی
جمال مبارک حضرت رسول الله در خواب دید که گفت ای فرزند برخیز و عزم
سفر عراق در پیش گیر که فرزندم سید جلال الدین اشرف و باقی فرزندان
در دست خارجیان طارم گرفتار شده اند امامزاده هاشم را هاشم شیخ بند
گفتی چون از خواب بیدار شد سفر عراق را تصمیم داده قرب چهار هزار
مرد که بعضی از طایفه بنی اسد بودند و بعضی از آل هاشم بودند مثل برادر زادگان
و عمزادها و علمهای سبز و سفید برپا کردند و علمدار ابو القاسم بن حمزه واد بد
و روانه گردیدند تا مدت چهار ماه نیم بمنزل رسیدند چون خبر بحضرت سید جلال
رسید حسن بیک را با شش هزار مرد جوشن دار فرسخ آمدند باستقبال بیرون
فرستادند هنوز شاهزاده هاشم فرسخ نیامده بود که خبر امد که ملک شهریار بن
ملک شاه غازی با قرب چهل هزار مرد بجدمت میرسند چون سید جلال
این خبر را شنید شاد شد و دعای بر انها کرد تا انکه اندو نفر رسیدند و از دو سرش
و هر دو را بر قدم شاهزاده انداختند و انگاه شاهزاده غنایم زنگان را با ان غنیمت

کرد سلطان حاج بابا تکیه الشریف که هاشم پسر زاده محمد حنفیه است که پدروی هاشم نام داشت
واورا در طارم در موضع پوه زن شهید کردند پیش از زمان امام زین
العابدین ع گویند جاسوس ابوالمعالی لشکر او دید چون شب بجانب طارم
روانه شد وگفت ای امیر لشکر ابوتراب بسیار ند الحال امامزاده در خشم شده بفرمود
تا قلعه او لشکر را دیدند صد و بیست هزار بقلم آمد آنگاه حضرت سید جلال
بفرمود که تا سراپرده بیرون زدند و لشکر بطارم روانه شدند بموضعی
که بازارک خوانند در آن مکان ترسائی بود دویست سال عمر داشت
آواز داد که یا امیر به زمین ما که مرا چند کلمه سخنی هست با تو بگویم سید جلال
عنان مرکب بدانجا راند ترسا سلام کرد و عرض کرد امسال سالی است
و ستاسال مسلمانان بدین جا آمده و کار خوارج بقوت است حضرت فرمودند فلان
ستاره را میدانی عرض کرد خیر گفت حکم زمین را میدانی که در زیر پای تو چیست
عرض کرد خیر حضرت فرمودند دوش جدم را ص در خواب دیدم و مرا خبر
داده است که سپاه تو را خداوند عالم نصرت دهد بموضع ترسائی خواهی
رسید و چند سخن با تو خواهد گفت که آنچنان خطا است اما در زیر پای ترسا
هفت خم زر است و خشتهای طلا بر سر آن نهاده و خانه پر از اسلحه و خانه دیگر آن

برادر همت چون ترسا شنید بفرمود تا آن زمین را حفر کردند و همانطور که
گفته بود دیدند و ترسا کلمه شهادت را بگفت و مسلمان گشت و آنها را بلشکر قسمت
کردند تاریخ شهادت هفت سال لشکر اسلام در پای آن قلعه خوارج ماندند آخر الامر
در میان آن دو سپاه جنگ عظیم برپا شد و هر دو سپاه بهم ریختند جمعی کثیر
از دو سو کشته گردید و ملک شاه در آن روز حمله زیادی بر لشکر کرد تا آخر
او را شهید کردند و هاشم را هم از آنکه در آن روز گشته بود اسب و خسته شده
بود و تاب رفتن را نداشت نامردی فرصت کرده ضربتی بادرزده او را
شهید کرد و قاسم و حمزه بن امام موسی ع و حسین بن محمد ع را در آن روز
شهید کردند چون شب در آمد حضرت سید جلال بفرمود تا شهیدهای
حکیمانه قلعه را آتش زدند و جمعی از خوارج را ابو حرث ابوالمعالی با جمعی
رو بهزیمت کرده از دو بر نگان رفت و قرب سی هزار لشکر از اطراف
بدو الحال امامزاده آمدند و سید جلال در طارم نشسته بود خبر آوردند
که ابوالمعالی با سی هزار لشکر بر سر شما می آید چون این سخن بشنید با آن
عثمان و خویشان پنج هزار لشکر جمع کرده با آنها جنگ کرد گفت ای ابوالمعالی
تا کی میگریزی و خلق را بکشتن میدهی اگر مردی قدم در میدان

کهدار چون الملعون شنید بمیدان تاخت و با حسن بیک در آویخت در همان
وقت حسن بیک کمند را بر جناح الحرامزاده بینداخت و او را بکمند کشید و بخدمت
حضرت سید جلال آورد و آنحضرت بفرمود تا او را بدرک فرستادند و تمام
لشکر بقتل آوردند و غنیمت بسیار بدست آوردند و امیری زنگان را بحسن بیک داد
و آنحضرت با سی هزار جمعیت روانه دار المرز جیلان شدند چون بلاهیجان
رسیدند در آنجا منزل کردند و مردم بدآنحضرت بیعت کردند و حسن بیک را
هر ساله بزیارت آنحضرت مشرف میشد و آنحضرت بسر می فرمود طایفه
زنگان انجلو از ما اند و جان خود را فدای ما کردند و آنحضرت دوازده
سال در لاریجان حکومت کرد در آنوقت نبیره شمر ذی الجوشن در کل
بایجان و شهر سوم رهو بودند آن جماعت خروج کردند در شهر لاهیجان آمدند
و حرب در پیوست آخر الامر امیره جلکوش ملعون تیری بر سینه آنحضرت
زده وی را شهید کردند راوی گوید وقتی که آنحضرت را شهید کردند نه سال باران
بر زمین نبارید و مردم از قحط سال بسیاری هلاک شدند حضرت سید علی
کیا ملکی با هزار مؤمن بنشستند که نعش وی را دفن کرده کنند دیدند که چهار
علم نور بر سر وی افراشته و دو ملک سر و پای وی نهاده و یرا

بجوار شهر لاهیجان دفن کرده و مشهد عالی بساختند و همیشه از وی کرامات ظاهر
میشد و میشود و روایت کرده اند که بعضی از اولاد امام علی نقی از بغداد بری
رفتند مدتی در آنجا بسر بردند و یونس و یوسف و سلیمان از ری بولایت
طبرستان رفتند و ایشان را در آنجا شهید کردند و عزیز و حسن و قاسم از بغداد بولایت
لمر روانه شدند چون بحسین آباد رسیدند ایشان را شهید کردند و عبد الفضل
و عبد المعالی در ولایت بابا منصوری افتادند چون بموضع خورسو رسیدند
ایشان را شهید کردند و حمزه و رضا پسر امام موسی ع در موضع پوسته
مدفون شدند و فرزندان ابراهیم اطهر و اظهر و هادی و حیدر و محمود و الیاس
از بغداد بری آمدند و مدتی مخفی بودند بعد بدار المرز رفتند و حیدر در رودبار
رسیدند حیدر را شهید کردند و محمود را در موضع [illegible] شهید کردند و الیاس را
در موضع [illegible] شهید کردند و آن شش نفر را در استراباد شهید کردند

مجلس نهم در ذکر اولاد جناب امام حسن عسکری علیه السلام

در اخبار است که آنحضرت بعد از وفات پدر ده سال پادشاهی کرد
از ولایات شام تا مدینه رسول صلعم در تصرف آنحضرت بود و در صحیح آمده
از شیخ حسن خوارزمی ره که هیجده هزار اکابر در دیوان آنحضرت می نشستند

و اول کسیکه با او بیعت نمود محمد بن عبد الله بن عبد المعالی دو در سنجر با تمام
هفتاد هزار ملعون تا بدرک فرستادند از شیخ مفید نقل است که چون آنحضرت بقم
تشریف بردند جامه سفید و عمامه سفید پوشیده بودند و خلق بسیاری جمع
شده بود و کور و کر بادی شفا یافته و مدت ده روز در قم نزول فرمودند
بعد از آن بشهر ری تشریف فرما شدند و مردم باستقبال شتافتند و عرض
حاجات خود را معروض داشتند آنحضرت ایشان را نوازش کردند و از آنجا
پا به لواسان نهادند چون در لواسان رسیدند نزول کردند فرمودند تا عابد بن
عبد الله را بخوانند امر نمود تا نامه باطراف و جوانب نوشتند مضمون
آنکه نامه چون بشما رسد باید مسجد بنا کنید در خبر است چون نامه باطراف رسید
هفتاد مسجد در یک روز بنا کردند اول مسجد در لواسان بنا کردند و هر مسجد را سه
بدره زر خالص نهادند که اگر آن مسجد خراب شود دیگر باره آباد کنند و مسجد دیگر
در ناکور رستمدار بنا کردند و سیم در زوار بنا کردند و چهارم در لاریج و دیگر در قلعه
رستاق بنا کردند چون مسجدها تمام شد آنحضرت ده روز دیگر در لواسان
نشست و آنکه یحیی بن عبد الله فرزندزاده امام حسن ع را در موضع لواسان کشت
و المسجد را بدو سپرد در ولایت بغداد نهاد چون بشهر سامره رسید معتصم

آنحضرت را زهر داد و شهید کرد و آنکه حضرت را یک فرزند بود نام آنحضرت امام
محمد مهدی صاحب الزمان صلوات الله علیه و آله اجمعین و در چاه سامره
غایب شد و در حیات است و ظهور خواهد کرد انشاء الله و عالم را از نور
خود منور خواهد ساخت در خبر است که مهدی بن عبد الله بن مطهر بن هادی بن
حضرت امام زین العابدین از جمله بولایت دار المرز گیلان نهاد چون بگیلان
رسید وطن ساخت و مدتی وی را مهدی کیا خشمدی و او را چهار فرزند بود
یعقوب و علی و محمود و حسین و یعقوب و علی را از گیلان روی بولایت رستمدار
نهادند چون بناتله رستاق رسیدند در موضع النا ده وطن ساختند و از نسل
هزار سید حسینی و موسوی و رضوی و علوی در ولایت گیلان از ظلم مخالفان
مخفی النسب باشند و بعضی را شیخ خوانند و بعضی را کیا خوانند و فرزندان
ابراهیم بن علی بن اسحق بن حسن بن جعفر بن یحیی بن هارون بن محمد بن
حسین بن زید بن حضرت امام زین العابدین ع قوام الدین و محمد رکن
الدین از جمله روی بولایت شهریار نهادند چون بدشت مرد آباد رسیدند
وطن ساختند و ذریات ایشان بسیار شد بالقاب حسینی و قوام الدین
از مرد آباد فرار نموده روی بدار المرز گیلان نهاد چون بمازندران

رسیدند وطن ساخت و هر یک از ایشان بسیار رشد یافتند بالقاب میر بزرگ مشهور

شدند و رکن الدین در ولایت هزار جریب افتادند و وطن ساختند و از ایشان

ایشان بسیار رشد یافتند بالقاب حسینی و محمد در فرداباد رفتند و در آنجا فرزند

بود سید محمد و سید قاسم و سید مرتضی و سید محمد و فرزندان در جنب مرداباد

ماندند و سید قاسم در سافح بلاغ در موضع کبین افتاده وطن ساخت و سید مرتضی

در ولایت شهریار وطن ساخت بالقاب حسینی و جعفر و ابراهیم و حسین اقطع

بهمدان رفتند و از آنجا بقزوین رسیدند وطن ساختند بالقاب حسینی

و اونان و عمران از بغداد بهمدان رفته مدتی در آنجا مانده و از آنجا

فرار کرده بقزوین نهادند وطن ساختند بالقاب حسینی و یعقوب و یونس

از بغداد بولایت شیراز رفتند و در آنجا وطن کردند بالقاب علوی

بعضی از اولاد امام زین العابدین در دار المرز جیلان افتادند و بعضی انساب‌اند

در بیان اولاد مسلم بن عقیل علیه الرحمة در کتب اخبار است

که مسلم بن عقیل چهار فرزند بود محمد و ابراهیم و عبد الله و جعفر و محمد و ابراهیم را

در کوفه شهید کردند و جعفر را چهار فرزند بود عبد المطلب و حمزه و محسن و ادریس

در زمانی که حضرت امام حسین ع را در کربلا شهید کردند فرزندان جعفر از مدینه

عبد الله زیاد ملعون از کربلا بغداد رفت بموضعی که او را نهروان گویند وطن کرد

بالقاب عقیلی و عبد المطلب را دو فرزند بود فضل و عبد الله و فضل را سه فرزند

بود حسین و حسن و زید و عبد الله را دو فرزند بود یوسف و قاسم و فرزندان

حسین شمس الدین و رکن الدین و علی و زید در زمان خلفای بنی عباس علیهم

اللعنة از بغداد بدار المرز رفتند بموضع ماناسر افتادند وطن کردند بلقب عقیلی

و شمس الدین بپایان قلعه کوهستان افتاد که از اجل خواهند وطن ساخت

و در آنجا شد بلقب عقیلی و شرف الدین بدار المرز رستمدار بر دهنه لوا

وطن ساخت بالقاب عقیلی و رکن الدوله در ولایت رستمدار وطن ساخت بالقاب عقیلی

ذکر اولاد عون بن امیر المؤمنین علیه و علی آله و اصحابه السلام

و او را دو فرزند بود ابراهیم و علی در زمان منصور دوانقی ملعون روی بقزوین

نهاد و چون بکوه پایه قزوین رسیدند علی بن عون را شهید کردند و ابراهیم

از کوه پایه قزوین روی بالموت نهاد چون بموضع کبره رسید وی را شهید کردند

و سلطان محمد حنفیه را چهار فرزند بود هاشم و حمزه و محمود و یوسف و هاشم و حمزه

بطارم رفتند در ره خانه زنگان شهید کردند و محمود و یوسف از مدینه بقزوین رفتند

و ایشان را شهید کردند و مالک اشتر را چهار فرزند بود ابراهیم و محمد و حسین

واحد و ابراهیم در زمان عبدالله زبیر ملعون از کوفه ببغداد رفتند هلاکجا وطن
ساخته هنوز بات ازیاد شد و فرزندان علی بن ابراهیم عسکری و اسکندر و محراب
از بغداد بدار المرز رفتند چون بقلعه رقصران بده شکان رسید وطن ساخت

در بیان حکایت ملک یزدجرد بن شهریار ملوک عجم

که ملک یزدجرد دختر خاقان چین را از برای فرزند خود ملک شاه عکاشه
خواست بعد خاقان قاصدی بنزد یزدجرد فرستاد که در ری چه سان شهره
دارد که همراه دختر نفرستم چون ملک این سخن بشنید شاد شد و پیغام که کنگره نواز
جمعی کثیر از انجماعت همراه دختر خاقان روانه کرد در ری ایشان وطن
کردند هنوز بات انها زیاد شد بالقاب کنگره نواز تا زمانیکه ملک شاه عکاشه
از دنیا رحلت نمود بعد از پنجاه سال جنگی کفتند که ما سیدیم و جمعی در زیارت
لشکر افتادند بموضع کلبته و خودرا اباخی سید خواندند و محمود کنگره نواز فرزندان
در شهر ری وطن ساختند و خودرا اباخی سید خواندند و ابراهیم کنگره نواز
در همدان وطن ساختند و خودرا سید خواندند و حسین کنگره نواز با فرزندان
بموضع ازدستان بیمون اباد وطن کردند و خودرا اباخی سید خواندند
و بهرام کنگره نواز با فرزندان در شهر بابین وطن کردند و خودرا اباخی سید خواندند

و حسام الدین کنگره نواز و فرزندان و اقربا هزار تن بودند در شیراز وطن
کردند و خودرا اباخی سید خواندند و ایران شاه و محمد شاه کنگره نواز با فرزندان
و جمیع قبیله یک سیصد تن بودند در تبریز وطن ساختند و خودرا اباخی سید نامیدند
و سهراب و محراب کنگره نواز در اذربایجان افتادند و خودرا اباخی سید
خواندند قاسم کنگره نواز بقلعه رقصران بموضع رهک وطن ساخت و بالقاب سید
و علی کنگره نواز در شمران بقلعه علیای وطن کرد بالقاب سید و رستم و علی کنگره نواز
با فرزندان ابهر اباد وطن کردند بالقاب سید و یوسف و حیدر کنگره نواز در شهر
شماخی افتادند بالقاب سید و عنایت و وهاب کنگره نواز در بحیره دان وطن
کردند بالقاب سید و نادی کنگره نواز و فرزندان و ابن عمان هزار و صد
پنجاه نفر بودند در اصفهان در موضع گلستان وطن کردند بالقاب سید

در بیان حکایت ملک شاه بود بن یزدجرد اورده اند در معاویه علیه اللعنه

الملعون لشکر بی انداز جمع کرد که با انحضرت محاربه کند و انحضرت هم بنا
جمع آوری کردن لشکر نمودند نامه بملوک عجم ملک شاه بود فرستادند چون
ملک نامه را بخواند سپاه خود را برداشته روانه مدینه شد چون نزدیک
مدینه رسید از امدن ملک انحضرت خبر دادند حضرت دعای خیر فرمود

وجمعی را باستقبال بیرون فرستادند واو را وارد شهر کردند و در بارگاه
وارد کردید چون چشمش بر آنحضرت سلام کرد و عرض هزار جان ما
بفدای تو باد و بعد حضرت او را در پهلوی خود جای دادند و مدت
دو هفته او را نگاه داشته بعد روانه صفین شدند باری جنگ را که افر
و در آن جنگ ملک شاه پور عبد الرحمن بن خالد ولید را بکشت حضرت وی را
شاه غازی خواندند و از آن روز تا بحال نام وی شاه غازی بماند تا آنکه
در آن سال فتح کرده روانه مدینه شدند چون بفرات رسیدند جناب امام
حسین آب تمار ربود غشی نمود ملک شاه نزد آنحضرت نشست چون آنحضرت
بهوش آمدند بر ملک شاه آفرین کردند و فرمودند من از تو خوشنود شدم
خداوند عالم از تو خوشنود شود ملک شاه عرض نمود که یا مولا حاجتی
از تو دارم حضرت فرمودند بگو عرض کرد اول آنکه فردای قیامت شفیع
من باشی دوم آنکه اولاد من بهزار پشت برسند از اولاد تو دور و گردان نشوند
سیم آنکه فرزندان و خویشان من را در روز قیامت با ایشان ز اسمای حضرت قبول
فرمودند و روانه بمدینه شدند و از آنجا حضرت وداع کرده ورود در ولایت عجم نهاد

ذکر اولاد بربر همدانی و اولاد ورقای بن غالب علیهما الرحمه

و بربر همدانی را دو فرزند بود طبیر و عبد الله و فرزندان بربر در شهر حله بود
هر را آنجا وطن داشتند تا زمان منصور دوانقی و از آنجا بهمدان رفتند و در همدان
وطن کردند و ثبات آنها زیاد شد بعقب پدرانا ورقای بن غالب بیست و چهار
سال خدمت حضرت سید الشهدا را کرده بود و دو خواهرزاده محمد بن یحیی خزاعی
بود تا آنکه حضرت امام حسین را شهید کردند با اهل بیت در کوفه بود و گریه زیادی
کرد بروایه صحیح آورده اند که بعد از شهید شدن آنحضرت بیست و پنج سال در دنیا
داشت و طعام لذیذ نخوردی و خلعت فاخر نپوشیدی و او را سه فرزند بود
محمد و کامل و حسین و حسین را یک فرزند بود عبد الله و او را یک فرزند بود و عامر
و عامر را یک فرزند بود ابراهیم و در زمان مختار ثقفی ورقای بن غالب را
با دو فرزند در شهر موصل شهید کردند و فرزندان حسین بن ورقای در
زمان هشام بن عبد الملک از کوفه ببغداد رفتند و در آنجا بسر بردند
تا زمان محمد حنفیه سفره چی او بودند چون بطالقان آمدند محمد حنفیه در کوه عباس اسد
در خبر است محمد حنفیه و شبکه بر یزید ظفر یافت حضرت سجاد را از حبس یزید بیرون
آورده بمسند امامت نشاندند آنحضرت مبالغه در امامت خودش نمود قبول
نمود و محمد دست در بغل کرده کاغذی بخط امیر مؤمنان در آورده مضمون

الحمد الفرزند چون محمد خون پدرت را از یزیدیان بستاند باید تو را بمسجد
امامت بنشانند و با او مبالغه نمائی تا از چشم مردم بامر حق پنهان شود و دیگر
جنگ کردن صلاح او نیست چون نامه را بخواند هر دو دست را بگزدن
محمد کرد بجز بیت   ابراهیم از طالقان بولایت رسمند از رفت چون
بجو رستاق رسید وطن کرد و بالقاب کالتیع مردیست احضرت امیرالمومنین علیه السلام آن از
اول عمر تا آخر عمر روزها روزه و شبها نماز بودی ابوبکر و عمر و عثمان علیهم لعنة
الملائکه والناس اجمعین با محمد کرکشته عاشق است که بشود بدزدی میرفت
ابوبکر علیه العذاب بکشامت دزدی او در حلق ظاهر میکنم چون شب
درآمد بخانه آنحضرت خود را بگوشه پنهان کرد و حضرت بگوشه نماز مشغول بودند
ناگاه جبرائیل طبقی از طعام از بهشت از جهت آنحضرت آورد و حضرت فرزندی
نوشیل فرمودند ابوبکر را آواز دادند که دزدی مرا از حلق ظاهر کردی
الحعا المنافق را لرزه براندامش افتاد بعد حضرت لقمه از آن طعام گرفته
بوی دادند ابوبکر بخانه رفت با زن خود نزدیکی کرد نطفه همان شب منعقد
گردید بعد نه ماه و نه روز پسری متولد شد او را محمد نام کردند روایت شده
که محمد سه روز شیر نخورد ابوبکر ملعون بخدمت آنحضرت آمد و حکایت را

بیان کرد و حال مقصود آن میباشد که قدم مبارک رنجه فرمائید و منزل من را
با برکت قدم مبارک فرزند من بشیر آید حضرت بخانه المنافق تشریف
فرما شدند طفل سلام کرد حضرت فرمودند چرا شیر مادر را نمیخوری محمد عرض کرد
من از طعام بهشت پیدا شدم پس آنحضرت انگشت خود در لعاب آلوده کرده در
دهن محمد نهادند بخورد بعد شیر مادر را بخورد و محمد پدر و مادر را ترک کرده بخدمت
آنحضرت رفته و سعی الحمد در خدمت آنحضرت بود و او را چهار فرزند بود مالک و علی
وسلیمان و ابا محمد اولاد له چون معاویه علیه الهاویه در جنگ صفین بدشمنی آنحضرت
لشکر آورده بود شاه ولایت پناه محمد را بجانب مصر فرستاد محمد با لشکر معاویه
حرب بسیار کرد آخر وی را گرفته و او را در کناسه کوه مصر شهید کردند و فرزندان
محمد مالک و علی و سلیمان را در کوفه شهید کردند و ابا محمد در زمان محمد حنفیه از آنجا
بطالقان رفت چون بهار در بندک پایان رفت رستاق وطن کرد و بالقاب
ابا بکر دو کرد خاک را بشیر معلم ولد چهارده سال خدمت حضرت امام حسین کرده بود و در جنگ
نام حضرت امیر شنیدی هر مال که داشتی هدیه کردی تا زمانیکه حضرت سیدالشهدا
شهید کردند و کثیر در کوفه معلی میکرد و کسی مید است که وی را چه مذهب
است فضا را یک روز سقائی از در مسجد بگذشت و مشکی آب داشت چون کثیر معلم

اورا بدید شربت آب طلب کرد سقا آب بداد و داد تشنگی حضرت را یاد آورد
گریه کرد گفت لعنة الله علی القوم الکافرین پسر سقا آن شاگرد او بود چون
این بشنید از مکتب بیرون آمد و چوب بر بینی او زد و خون از بینی او جاری شد
روی بخانه نهاد و پدر را ازین حکایت آگاه کرد و گفت معلم بر فلان لعنت کرد
من او را گفتم منع کردم مرا زجر کرد بدین حال رسانید چون الملعون بشنید
نزد پسر زیاد رفت احوال را گفت الملعون کبیر را زندان کرد بعد از چند
روز مختار خروج کرد کبیر را از آنجا بیرون آورد و از بند خلاص داد و او را دو فرزند
بود عنایت و عبدالله و عبدالله سه فرزند بود جعفر و محمود و حسن و عنایت را
دو فرزند یعقوب و حارث و جعفر بن عبدالله را دو فرزند بود و عبدالله
و عنایت الله در زمان مروان حکم در کوفه شهید کردند و فرزندان جعفر بن عبدالله
شمس الدین و رکن الدین در زمان عبدالملک مروان از بغداد بدار المرز سمندار
رفت چون بر بندرک افتاده وطن ساختند با لقاب شیخ و یعقوب بن
عنایت الله دو فرزند بود معین و حسین و یعقوب و حارث را در زمان حجاج
در بغداد شهید کردند و معین و حسین بدار المرز در مواضع شهر ... در بیابان قلعه
صلحکنان افتاده وطن ساختند با لقاب ... در ذکر علی حسین گیلانی که بنده که از اصحاب

کبار حضرت امیر بود سی سال خدمت آنحضرت بود و او را دو فرزند بود عبدالله
و امان الله چون آنحضرت لشکر جمع کرده و روی به نهروان نهادند و بنای
حرب با کفار کشیدند در جنگ عمرو علقمه را بدرک فرستاد و آنحضرت گفت بارک الله اجر فرزند
القاب ایشان و ملک باند و عبدالله را دو فرزند بود محمود و مسعود و عمر را در زمان
حضرت امیر در خاوران شهید کردند و عبدالله و امان الله در زمان هشام
در سامره شهید کردند و فرزندان عبدالله را محمود و مسعود به پشت شام
بدار المرز سمندار رفتند چون بموضع لوش رسیدند وطن کردند با لقاب
در ذکر احوال انس بن مالک که او را دو فرزند بود قاسم و ابراهیم و قاسم سه فرزند بود حسام
الدین و نظام الدین و ابراهیم و انس در کوفه بجوار رحمت حق پیوستند قاسم و ابراهیم
در کوفه خله شهید کردند و باقی دیگر در طالقان وطن کردند با لقاب بلاری ذکر احوال
آدم که امامزاده اسمعیل در زمان مامون الرشید از بغداد بدار المرز رفت
چون بولایت لار رسید بموضع ناتیه ابراهیم بن انس در اینجا خود برد
دختر خود را صالحه نام بعقد امامزاده در آورد و اولاد بسیار از او حاصل
آورد و با لقاب علوی در ذکر احمد مشتاق او مدت چهل سال خدمت حضرت امیر و اولاد
آنحضرت کرده و او را العابت دوست داشتندی و هر کاه چلیغی پوشیدن

پوشانیدی او را اسم مخلع کردی و او را در زمان عبدالله زیاد شهید کردند
و او را پسر فرزند محمد نام بود و نعمان را پسر فرزند بود محمد و محمد را دو فرزند بود داماد
دیا سر و فرزند احمد را در زمان عبدالله شهید کردند و محمد در بغداد بجوار
رحمت پیوست و فرزندان محمد در زمان هشام از بغداد بولایت جیلان رفت
چون بموضع کلبه رود رسیدند وطن ساختند و هنابات اردبیل شد ملقب با
ذکر اولاد حمزة اکبر که از آل داود بودند در زمان منصور ملقب از بغداد
بولایت لاریجان بموضع نارستاق افتادند وطن ساختند بالقاب هدام

ذکر اولاد مسلم علیه الرحمه که او را سه فرزند بود محمد و ابراهیم و قاسم و محمد را دو فرزند

اسد و معصوم و اسد را پسر فرزند بود یحیی و یحیی را دو فرزند بود فضل و عبدالله در زمان
هشام و محمد و ابراهیم و قاسم در کنار فرات شهید کردند و اسد و معصوم در دار الملک
بموضع ارور وطن ساختند بالقاب ازیح و فرزندان یحیی بموضع شهر رود رفتند
و از آنجا بلار رفته وطن کردند بالقاب ازیح ذکر احوال ابا عبدالله و او بیست و چهار سال
حدیث حضرت علی بن موسی را کرده بود تا زمانی که آنحضرت را شهید کردند
و او را دو فرزند بود و حبیب و خطیب از خراسان بطبرستان رسیدند
و از آنجا بشهر رویان وطن کردند بالقاب خواجه ذکر خلافت عمر علیه اللعنه

والعذاب که بعد از ابوبکر ملعون عمر ملعون بخلافت نشست فضا بجور آسیا
بنا کرد ابولؤلؤ انصاری معمار آن بود تا اندک کاری از آن باقی بود که
ابولؤلؤ را گذار بر خانه حضرت امیر افتاد آنحضرت را دید سلام کرد و عرض نمود که امروز
عمر را بکشم حضرت فرمودند که تو را شجاع الدین میخوانم اگر چنین امری را
بجای آری ابولؤلؤ روی براه نهاد عمر با چهل نفر غلام ایستاده بود ابولؤلؤ
آسیا را تمام کرد عمر گفت یا ابولؤلؤ از من چیزی بخواه گفت الخلیفه شنیده ام
که هر کس سینه شما را بوسه زند فردای قیامت وی را حساب نیست عمر این را
شنید جمله غلامان را از خود دور گردانید خود در آسیاب رفت و جامه از تن
بیرون کرد ابولؤلؤ از پیش وی در آمد و یک کاردی بر شکم وی زد شکم او را پاره
کرد و در آسیا محکم به بست و بخدمت حضرت امیر رفت و حکایت را بیان کرد
آنحضرت وی را شجاع الدین نام کرد مردم بسوی آسیا رفتند و در را گشودند
و آن سگ را کشته دیدند فی الحال در میان منافقین افتاد و دانستند که ابولؤلؤ
وی را کشته پس بخدمت امیرالمؤمنین ع آمدند و حکایت را ذکر کردند آنحضرت
ابولؤلؤ را بر دلدل سوار کرد و روانه کاشان کردند تا سه روز کاشانیان
نوشتند که رسیدن ابولؤلؤ دختر خود را بعقد او در آورد و هشت در جزیره باتان

عبد الله عباس میگوید که در اثر وقت دلدل را بکاشان بمنزل رئیس بردو در آنجا
ادرار قبت نمود و دختر خود را العقدوی در آورد و هفت درجت زر در باغی زده
همانشب از آن حامله شد بعد از نه ماه پسری آورد بجای باغ نیز انگور را آورد
چون مدتی بگذشت منافقان در عقب ابولؤلؤ باطراف رفته تا آنکه بکاشان
رسیدند محله بمحله گردش کردند آنکه بخانه رئیس رسیدند او را گرفته اذیت نمودند
که ابولؤلؤ را نزد یک شما است جمله مردم کاشان آمده و قسم یاد کردند
که ابولؤلؤ اینجا نیامد که در خانه رئیس است شجاع الدین است داور او فرزند
وزنی پیدا شد و باغ دارد که انگور او لطیف است چون این سخن شنیدند بازگشتند
و یحیی را شش فرزند بود عبدالله و عباد الله و محمود و ابراهیم و محمد حنفیه تا آنکه
عثمان علیه اللعنة والعذاب مرتبه خروج کردند و بکاشان رفتند و شجاع
الدین را گرفته باز از دست ایشان خلاص گشته از شهر بردن رفته ظالمان از عقب او
رفتند تا آنکه شب در آمد عرض کرد بار خدایا اینکار را برضای تو کردم مرا
از دست این منافقان خلاصی ده در ساعت زمین او را بخود کشید چون
کفار بدانجا آمدند و را ندیده آن موضع را نشان کردند چون روز شد و را
بیرون آوردند چون روز شد تمام صحرا نشان بود باز برگشتند **و** جلال شجاع الدین

را اولاد داد یوسف و کریم الدین در ولایت فیروزه کوه بموضع یار او افتاد
وطن کردند بالقاب شجاع و ما بقی از کاشان بولایت تارستاق وطن
ساختند **و** قاسم بن یحیی بدار المرز جیلان در کوه پایه اشکور رسید وطن ساخت
بالقاب شجاع **ذکر اولاد و حمزه بن یحیی** که علی بن حمزه الراجی را دو فرزند بود محمد
و ابراهیم **و** ابراهیم را یکفرزند بود عبدالله و عبدالله را دو فرزند بود حسین
و محمود در حلّه بودند از ظلم بنی مروان بگردستان رفت بموضع سعدآباد
وطن کردند **و** محمود را یکفرزند فرزند بود حسین و حسین را دو فرزند بود جعفر
و یعقوب و حسین و محمود در سعدآباد بجوار رحمت حق پیوستند **و** فرزندان
حسین و جعفر و یعقوب بدار المرز بموضع نا به وطن ساختند بلقاب کرد
اولاد که عمار بمظفر شاه مغول را وزیری بود روزی وزیر خواب امیر را
در خواب دید و مسلمان شد بمدینه رفت بحضرت الجناب رسید و دختر
عمار بعقد خود در آورد و دو فرزند داشت قاسم و اسد روایت کرده اند عمار
مظفر در حضرت آنجناب هفده غزوه کرده بود تا آنکه در صفین شهید کردند و قاسم
را سه فرزند حیدر و اسکندر و سهراب و حیدر را یکفرزند بود بعث و بعث دو فرزند
بود یوسف و یونس و حیدر و اسکندر و سهراب را در حلّه شهید نمودند و فرزندان

نعمت و یونس و یوسف از مدینه بدار المرز بموضع نامی وطن کردند بلقب

حکایت عکاشه انصاری که در زمانیکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله از دنیا رحلت مینمود

فرمودند هرکس بر من حقی دارد بیاید قصاص جوید و بقیامت نگذارد مردی

از اصحاب برخواست که عکاشه نام بود گفت یا رسول الله در سفر تبوک حواشی

که تازیانه بر شتر زدی بر کتف من آمد اکنون قصاص میجویم حضرت آنحضرت بشنید

فرمود یا عکاشه آن تازیانه در خانه فاطمه است بروید بیاورید سلمان برفت

و تازیانه که در خانه فاطمه بود بیاورد چون فاطمه این سخن بشنید بگریه درآمد

گفت پدرم بیمار است و بجا ناب تازیانه دارد حضرت امام حسن و امام حسین

بهمراه سلمان بروید به پیش جد بزرگوار که عکاشه میخواهد که تازیانه که جد شما را زده

قصاص جوید پس وید در خواست کنید که او بیمار است تا شاهزاده برفتند

چون حضرت رسول چشم بر آن دو گوشواره عرش برین افتاد گفت ای جگر

گوشگان من بچه کار آمده اید عرض کردند که شنیده ایم که عکاشه طلب قصاص

تازیانه میکند ما آمده ایم تا عوض شما تازیانه بما زند چون آنحضرت بشنید بگریه

درآمد و گفت فردای قیامت گناه مرا از شما می پرسند انگاه سلمان تازیانه

بعکاشه داد حضرت فرمودند برخیز و قصاص کن عرض کردند در آن روز

دوش من برهنه بود حضرت دوش مبارک برهنه کردند چون چشم عکاشه

بر مهر نبوت افتاد روی خود را بر اندام آنحضرت بمالید و آن مهر نبوت را بوسه

داد عرض کرد شما فرموده اید که هر بنده که چشم بر مهر نبوت افتد اندام او را

من بر سد خداوند تن او را باتش دوزخ نسوزاند و طبقات دوزخ بر او حرام گرداند

چون حضرت آنحضرت بشنید خاص من او شدند و عکاشه را دو فرزند بود وحید روح الله

وحید را یکفرزند بود الیاس و او را یکفرزند حیدر در زمان عیله بنی زبیر اسوال

در مدینه شهید کردند و الیاس را در شهر دمشق شهید کردند و حیدر را بدار المرز

وطن ساخت بلقب حیدری احوال علی حیدر و ادارد دست و را آن جناب امیر المؤمنین

بود و یرا سه فرزند بود انوار و دوار و منذر و جار را دو فرزند بود جعفر حبیب و حرا

یکفرزند بود ابراهیم و نعمان را در جنگ صفین شهید کردند و فرزندان حبیب

در حله بجوار رحمت حق پیوست و ابراهیم در حله وطن ساخت و ابراهیم را دو فرزند

بود منصور هدا ما در زمان عبد الملک از بغداد بدار المرز بموضع نامی رسیدند

وطن کردند با لقب حیدر در اولاد عمان آل او را دو فرزند بود ظهیر و بشیر و بشیر را

سه فرزند بود ابراهیم و محمود و قاسم و ایشان در خدمت امام زین العابدین

بودند قاسم را دو فرزند بود نوزر و منذر و ایشان در خدمت میر سعید و تا اولاد

بولایت دماوند بموضع جیداب رسیدند وطن ساخت **ذکر احوال ابا عمر**

ه سجره صحبت پیغمبر داشت و همیشه در خدمت حمزه بود مدت سی سال او را خدمت

کرده بود تا زمانیکه حمزه را در جنگ احد شهید کردند در خدمت حضرت امیر

بود تا آنکه در جنگ صفین شهید کرد او را چهار فرزند بود ابراهیم و محمود و حسین

و منصور و محمد در مازندران در موضع بالانجن وطن ساخت با لقاب امیران

و حسین و منصور رستمدار بموضع ناتل دوازده وطن ساختند در انجا رستمی

بود که او را النعمان بن نوفل گفتندی آمده راه خریدند تا آنکه حضرت امیر او را

شهید کردند قاسم فرزندزاده آنحضرت در انجا رسید در خانه حسین فرود آمد مدت

هشت ماه و همشیره خود را العقد امامزاده در آورد و بعد از مدتی کفار و شیرا با او را شهید کردند

اولاد لاکر فرزندان جلال الدین عزیز و اسمعیل و سعد الدین از ساوج بلاغ

دار المرز رستمدار بحجه رستاق بموضع سیر کرکلا به وطن کردند او القاب سیاح

معنی ماندند در گوشه درویشی اختیار کردند و اسم سید کردند حمید بن عبد الله

بن محمود از حله دار المرز گیلان بموضع شکارین وطن ساخت و را مهدی کیا گفتندی

و چهار فرزند بود یعقوب و علی و محمود و حسن یعقوب و علی از دار المرز مازندران

رفت بدانجا وطن ساختند با لقاب مهدی کیا و محمود و حسن در شکارین ماندند

ذکر اولاد مختار بن ابو عبیده ثقفی ع **اولاد** سه فرزند بود راشد و علی و حمزه بعد

از شهادت سید الشهدا خروج کرد و بقدر هیجده هزار نفر از منافقان بجهنم

فرستاد و راشد را چهار فرزند بود جعفر و اسد و محمود و مختار و مختار را دو فرزند

بود حسین و حمزه و اسد را سه فرزند بود محمد و فاضل و فضل و ایشان در بغداد

بودند بعد از شهید شدن حضرت امام علی بن موسی الرضا ع جعفر و محمود را

در بغداد شهید کردند و فرزندان مختار بن راشد را بدار المرز بموضع رودبار

علیای دربندک بموضع کمروسراس وطن کردند با لقاب دزد و فرزندان

اسد قاسم و مالک و ابراهیم در مازندران بموضع سکان وطن کردند با لقاب

و فرزندان محمود بن راشد عبد الله و سلیمان بدار المرز رستمدار وطن کردند با لقاب

بابو کرد و فرزندان جعفر بن راشد محمود و فاضل و فضل بمازندران رفتند با لقاب

زرکیح **ذکر حمزه بابر** آورده اند که در جنگ صفین هلال بن ارقم را کشت حضرت امیر

او را اولاد خود خطاب کردی و برادر آفرین کرد و بر سر باد و وی را القاب

داود را دو فرزند بود ناصر و یاسر در خدمت حضرت امام حسن ع در موضع اندرجین

رسید مدت شش ماه هشت هزار آن موضع قلعه ساخت در انجا متوطن شدند

با لقاب امیر **ذکر طرماح** که مدت چهل سال در خدمت حضرت امیر ع بود تا زمانیکه

عمار را بدرک فرستادند حضرت امیر نامه بمعاویه نوشتند و طرماح
رسول کردند و آن مردی بود بلند بالا بغایت شجاع و خندان نامه را
گرفته روانه شام شد تا آنکه بدروازه شام رسید عمرو عاص را که از دروازه
آمد طرماح را دید گفت ای عرب از آسمان چه خبر داری و این سخریه بود
که با او کرد یعنی تو درازی و بر سر بلندی سوار شدی گفت ملک الموتم
از آسمان آمده ام تا جان شما را بستانم و گفت معاویه کجاست نامه امام
و نامه بهتر و مهتر جمیع عالم را یعنی امیرالمؤمنین صلوات الله علیه را با و برسانم
عمرو عاص معاویه علیه الهاویه را خبر کرد معاویه او را بخواند طرماح داخل
مجلس شد و سلام نکرد معاویه بغضب در آمد گفت ای عرب بی ادب چرا سلام
نکردی گفت ای بی ادب باطل است که از امام رحق روی بگردانند و تیغ
بر روی ولی خدا کشند معاویه رجوع [illegible] و نامه او را جواب نکرد و کاغذی
سفید را پیچیده هر کس خود را بر کاغذ زده او را روانه نمود و طرماح را
دو فرزند بود رضاء الدین و عز الدین در کوه‌ها به لواسان وطن کردند
بالقاب پیغام‌چی بابایان پسر جابر انصاری بود و او را سه برادر بود جعفر
و زید و عبدالله و این سه نفر با جابر بولایت حویزه رفتند در حوالی آنجا غار بود

ایشان را در آن غار شهید کردند و باباسلمان از حویزه بشهریار رفت در آنجا مزرعه
بود و مالک المزرعه عبدالوهاب بود و دو سید از اهل بیت بود المزرعه
باباسلمان او را خریده وقف نمود و المزرعه باباسلمان نام شد حکایت [illegible]
که وقتی که حضرت اهل حرم خود را وداع میکردند شهربانو بخدمت آنجناب عرض
کرد ای مولا مرا بکه میسپاری حضرت فرمودند وقتیکه مرا شهید کردند اسب من
می آید بدر خیام بر اسب سوار میشوی و از شر ظالمان سالم میشوی چنانچه حضرت
فرموده بودند عمل کرد چنانچه پیشتر مذکور شد و عبدالله را چهار فرزند بود ابرار
و بندار و ابان و محسن عبدالله در ری بجوار رحمت حق پیوست و ابرار
و بندار بولایت لارگان بموضع [illegible] رسیدند متوطن شدند ابان و محسن
بولایت الموت بموضع [illegible] وطن بالقاب غفاری [illegible]
و او را در صفین شهید کردند و او را سه فرزند بود شیرویه و سالار و [illegible]
در کوفه بودند تا زمانیکه حضرت امیر را شهید کردند از کوفه بدار المرز رفتند
بموضع [illegible] مدت شش ماه ماندند تا زمانیکه حضرت امام حسن ع بر سر قلعه
ساسان رفتند آن سه نفر در خدمت آنجناب رفتند تا آنکه قلعه را خراب نمودند
شیرویه را در موضع [illegible] کوه جا دادند و سالار را در لارگان بموضع [illegible]

منزل واو فیلا کش ورویلارستان ما وا داد ما بین عون را دو فرزند بود عبدالله تا آنکه

در زمانیکه مسلم را با بن زیاد شهید کردند فرزندان ابن زیاد در جاهی محبوس کردند تا زمانیکه

مختار خروج کرد و آن دو نفر را از حبس بیرون آورد عبدالله را چهار فرزند بود

قاسم و جعفر و محمود و محمد و امان الله را چهار فرزند بود هادی و هاشم و فاضل

و عادل و او را از خویش بود چون مختار بر گشت امان الله در روز جمعه

بر منبر رفته خطبه بنام جناب امام سجاد خواند و هفته در آن کار همین بود تا آنکه مختار

شهید کردند امان الله و عبدالله در کوفه بجوار رحمت پیوستند و فرزندان امان الله

هادی و هاشم بدار المرز رستمدار بموضع لاویج وطن ساختند و فرزندان عبدالله

جعفر و محمود را در شهر رویان شهید کردند و محمد را عقب الله و حبیب الله ولایت

رستمدار بموضع دون وطن کردند اما بنده را که وقتی که جناب سید الشهدا از مکه

بکوفه تشریف میبردند بقادسیه رسید مدت سه روز در آنجا ماندند در آن منزل

پیره زنی بود و او را پسری بود وهب نام از اولاد وهب کلبی از مادر رسید

که این شخص کیست که تو او را حدیث میگفتی گفت این کیست که خدای تعالی

نور او و جد و پدر او را هزار هزار و هشت پیش از آدم با فرزندان و اسما ایشان

در عرش نوشته شده گفتا یا در کجا تشریف می برد بکوفه تا آنکه مردم



بیعت نمایند حال باید که ما بهمراهی آنحضرت رویم تا آنکه فردای قیامت شفیع

گناهان بشود و طوق بندگی او را در گردن نهاده وهب التماس قبول

چون مژگان بر دیده نهاده و همه اوقات در خدمت آن برگزیده

رب العزه بود تا او را در کربلا شهید کردند او را دو فرزند بود یکی آدم

و کلبی یک آدم بولایت رستمدار در آمل متوطن شد و کلبی بولایت دار المرز

بموضع علیا ی دربندک متوطن شد با لقاب کلبی بلال چهل سال خدمت

حضرت رسول صلی الله علیه و آله را کرده بود و او را دو فرزند بود مقری

و حبشی در دار المرز بموضع نارستاق متوطن شدند با لقاب حبشی در ذکر اولاد

ابو مسلم مروزی که او را شش فرزند بود محمد و یحیی و اسفندیار و سهراب و صالح

و صادق تا زمانیکه حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه و آله را شهید

کردند آن برادران اتفاق کردند بر در خانه هشام بن عبد الملک آمدند

و او را بقهر بجهنم فرستادند منافقان جمعیت نموده محمد و صالح و یحیی را

شهید کردند قبر آنها در بغداد است بمحلت دار الغز مشهور است و بقیه

بدار المرز گیلان بکوه پایه انگور در موضع مسیح متوطن شدند با لقاب مسیح نه

بعون الله الملک الودود سنه ۱۲۹۴ ماه ۱۲ ۸۳